





در سینه سپید و سپید  
در سینه سپید و سپید

در سینه سپید و سپید
در سینه سپید و سپید
در سینه سپید و سپید
در سینه سپید و سپید
در سینه سپید و سپید
در سینه سپید و سپید

در سینه سپید و سپید  
در سینه سپید و سپید

در سینه سپید و سپید  
در سینه سپید و سپید





الله اعلم

تمام شد کتاب  
سیر النبا ظریف  
معرفتنا اصول دین و فضایل اهل  
بیت طاهرين و ائمه دین  
و معجزات ائمه و در صلوات  
الله و سلامه علیهم  
جمعین

الله اعلم



کتاب فی النسخ فی معانی  
اصول الدین

ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای
ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای	ما یجب تکلیف برای



منها ايضا من الخافان جبريل الوهاب  
 من انبياء بني اسرائيل

من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل
من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل	من انبياء بني اسرائيل





# هذا كتاب من الثناطين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو الخالق للروح والفلم وموجد السما والأرض من العدم الذي فضل  
 من بين مخلوقاته بني آدم والصاوة والسلا على نبيه محمد الصطفى المنجب المكرم على  
 وصيه وأولاده أئمة الحق ومصابيح الظلم **أما بعد** دُعِمْهُد سلطنة ناصر  
 شريعته وأمره ملك ملك بجزا ملك الملوك من العرب والعجم والممالك لوفاء  
 طوائف الأمم بكفا ورثته زمام مهام عالم وادث سرير سليمان دارنده تخت وناج  
 كيان شاهنشاه مجاهدك شيا أسما بادركاه اسلاميا نياه والى لواء ولايت  
 وارث سرير سلطنة ظل الله في العالمين باسط مهامه الكامن في الأرضين مروج شجر  
 سيد المرسلين سلطان السلاطين وخافان الخوافين السلطان بن السلطان بن السلطان  
 والخافان بن الخافان بن الخافان أبو النصر صاحب فرائد ناصر الدين شاه  
**فاجاز الغابري** في اصلاح الدين المفضل على السلاطين كافي فضل الله

للمجاهدين



المجاهدين على القاعد بن لآل افطار الارضين بنور عدله ودمه واملها



که معجزة دارالدولة کرافشاها ن از حسن بخت و فرما نقرایی کوه برنج شرافت  
 ز به جانم خلافت مفتاح ابولب سلطنت لیث غاب مرحمت عیث شهاب مکرمت  
 دایره سورت منطقه فلک فتوت نوافنده اریکه معدلت زینبده مسند عظمت  
 ماه اسما صباحی یوسف صرافت مرید خشتا فلک ناخدا مظهر انوار الهی مصد  
 قیوم ما مناهی ظل ظل الهی حضرت اشرف اقدس انعم والا شاهنشاه زاده لعظم ظل السلطان  
 حیدر





حیدر خان ها چون فاجدا سرور  
 در زمان عدل اواریم نتواند نمود  
 کوه بکر پر دخیانک از هیبت صرعینا  
 دست او را بجز کفتم در جواب بجز گفت  
 تا کند رخسار کرم و جلوه این رخساره  
 این ها چون افتاب آسمان سلطنت  
 کاسناش حسیله شد و عرش اعظم بر تو  
 باز اندودل حیا و سپیده کبک در پی  
 هر کجا عز و جلالش نماید باور پی  
 حاش الله فطره نماید بجان هم سری  
 تا کند خاقان ملک اراکین و اوردی  
 و جها بر سر زبان یارب نماید سرور

و از



و ازین نوحه و اقبال خدیوی که با حشمت و جاهش در سنگاه خسر گشت و پیش  
هزار فرزند پادشاهی است و بود مبارکش بکمال و ذات شریفش اسما جلال وای  
مینش حوض اطمشینم و فکر صیغرش بپایه علم امیر ملکش بسیار مان بی نظمی از  
عدالتش کویان سوال فیه صره دهد و بجوالمش مسکنه و ده مجتهد کوریش  
ختم مغیرتیش دشمن سرور مشغال مفسدین مغرورش مروج دین مبین احکا  
صیغرش از کذب سباصد نیش کالتش و وسط السما ظاهر و هویدا **لوقه**

فاد و بحکم برهنه کن اسما صفت فابن یحود برهنه کن افتاب و امر  
فیجده و نبوت مرکز دایره معدلت ناظم مناظم مهام دولت مهابد و کلام  
ملک مشیت و مروج شریعت جناب الاجل الاکرم **محمد حسین خان**  
**حسام الملک** و امیر تومان صاحب اختیار عرافین العرب و البجم

اذا ما الله اظلاله واسعد اقباله **لوقه**  
فروغش افتاب هفت اوزنك شكوهش کرده جا بر آسمان تنك  
و از حسن کفایتش و از بناهای عادات دلکشش عرصه این بلد عبرت افزای طبعش  
گشته و برستگان بساط عیش و لذت گشته و سرخان چمن بنوای فانتظروا  
اذا رزقنا الله کیف یجی الارض بعد موتها و منا کشته خراجها و بنا یاد و نهاد  
و اها الى ان در کسبه شادی غنود **لوقه** سبکه در ایام او دست ضعیفان  
شد نوی سبکه شایع شد بعمدش رسم عاجز پروک در شب بلبش شیره میکند  
اھوکنک برفراز کوه بازی میکند کنک در و از طرف سلوک و اطوار دین دین  
ساکنان بلاد عبید ترک او طمان خویش نمود عجل امن و مقام کریم روی نهاد  
**لوقه** فیه فیه و از این نذا از جانب عرش برین هند جناح فاد غاوها خالیدین





چون ابن بندۀ حقیر فقیر عبد الوہاب محمد جو اشرار فی الملقب بد تو ابیکے از حوالت دو کا  
 چکا است بر حسب اولیای دولت قاهرہ د این بلد اقامت دارد و از عنایات الهی از  
 جملہ خانہ زادان فخلص این دولت ابدایت محسوس و بعض خدمت مخصوص فایض و عنایات  
 و مراحم شاهنشاهی و راجح العالمین فداء نجد مشکدا بر جناب اجل اکرم معظم البہ مصغر  
 و سرفراز است بشکوائی این نعمت عظمی خوانند اوقات خود و ادایا ممبر کہ عشر اول  
 شہر رجب المرجب سنہ ثلاث و ثلاث مائت و الف من الهجرة النبویة علی ہاجرہا الا ان الشاہ الخیر  
 صر مطلیع نماید محمل فایذہ و سبب حصول از د با عمر علی حضرت اقدس ہا بونہود باشد ہا خود را  
 جمعہ و بر اینکہ کتابہ را تالیف نماید مشتمل بر مطالب چند کہ عمدہ ان فضائل اہل



## در معرفت خدا

بیت ظاهرین صلوات الله علیهم لجمعین باشد اگر چه بهر مورد رسوخند از هر که تمام الهی  
قلم و دریاها متداوالتی محاسبان کاتب شوند از عهد و ضابطه امیر المؤمنین و نمون  
برایند لیکن بمقادیر لایزال کلام لا یترک کلامه ایضا که را از احادیث معتبره و روایات  
صححه که اعتماد بر آنها معین و محقق است محل تشکیک نیست انتخاب نمود و مرتب داشته  
بر مقدمه و پنج بابی خاتمه و مستی نمود بسیر و در التناظر من فی معارف اصول  
الدین و بالله التوفیق **مقدمه** در معرفت خدا است قال الله عز وجل فاعلم انه  
لا اله الا هو و قال عز وجل ان فی خلق السموات و الارض و فی انفس البیة و النمل و الاشیاء  
لا یرى شیء الا بکتاب و انما یرى شیء من انوار کلامه و انما یرى شیء من انوار کلامه  
کوده شد از امیر المؤمنین علیه السلام بچهار شتاخی برورد کار خود را فرمود با اینکه  
شناختن این نفس خود را گفته شد چگونه شناختن این نفس خود را فرمود با اینکه  
نمیست مانند اوصاف و محسوس نمیشود بمحسوس و ادراک نمیشود بمحسوس و ادراک است  
در عین دوری خود است و نزدیک بالایی و چیزی است و گفته میشود چیزی بالایی  
او است پیشتر چیزی است و گفته میشود پیش از او چیزی است داخل است و در  
چیزی نه مانند داخل شد چیزی در چیزی و خارج است از هر چیزی نه مانند خارج  
شد چیزی از چیزی نه مانند است کسی که او چنین است و نیست چنین کسی غیر از او و از او  
هر چیزی است پس هست منقول است که رسوخند از امرای پویشند که و چون خدا  
خود را چگونه دانسته گفت بشکل شتر زاد را هی که میبینم عقل من حکم میکند که  
شتر از این راه عبور کرده و اگر آثار مذکور به یادم میماند نمیست شخص عبور کرده پس این است  
که صاحب این همه بروج و کواکب نورانی است و زمین و این و سست چگونه دلالت نه  
میکند بر خداوند پاکیزه و انانی حضرت شرف و شایان بدین احوال به و در جای دیگر



## در معرفت الله

مذکور است که اعراض از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمود این مطلب را و حضرت اینقسم  
جواب با و فرمود و اصل عبارت این است البصر و الروقة تدل علی غیر  
و آثار القدر تدل علی السیر هبکل علوی لهذه اللطافة و مرکز سفلی لهذه الکثافة  
کیف لا تدلان علی اللطیف الخیر و نیز فرمود بواسطه منع خدا استدلال کرد میشود  
بر وجو او و بواسطه عقل اعتقاد میشود به شناختن او و تفکر ثابت و تسو حجت او  
شناخته شد است بدلیلها مشهور است به نشانیها و فرمود علیه السلام کسی که بشناسد نفس  
خود را شناخته است پروردگار خود را و سؤالی کرده شد از حضرت با فرمود از کسی که معرفت  
میچه قدر باشد که بدین انقدر کفایت میکند از معرفت خدا فرمود باید بداند که نیست  
مثل او چیزی و شباهت با و ندارد چیزی را و شناخت همیشه و بینا است و از  
منصور شیرازی روایت شده که گفت بحضرت صفای علیه السلام من مباحثه کردم با جمعی  
گفتم با ایشان بگویند که خداوند بزرگتر و کرامی تر است از اینکه شناخته شود بخلاق  
خود بلکه بندهکان شناخته میشوند بخدا فرمود علیه السلام خدا نور است و خست کند و آفت  
مردی نزد رسول خدا ص گفت راس علم چیست حضرت فرمود شناختن خدای تعالی به  
طریق که باید شناخت شخص گفت چیست حق شناختن او فرمود با اینکه بشناسی  
او را بدین مثل و شبیه و بشناسی او را خداوند بیکانه خلق کننده و قادر و بدانی  
که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و نیست او را همسر و نیست بخدای او مثل پس  
این است معرفت خداوند حق معرفت و از فتح میرزا جلالی و او از ابی الحسن روایت  
نموده که گفت سؤال کردم از آنحضرت از کمترین مقام معرفت الهی فرمود از ادب این که  
او است خدا و نیست خدای غیر از او و لا اله غیره و لا شبه له و لا نظیر و انه قدیم  
عشیت موجود غیر فعیب و انه لیس کثله شیء یعنی شبیه بر او نیست و مانند



ذکر نوحید

نذر بد شیئی که او فدای تو ثابت و معهود است و مفقود نمیشود بد شیئی که مثل او چیزی  
 نیست خلاصه کلام آنکه کمتر مرئیه حضرت الحی آنکه شخصی بداند و بشناسد خدا را به  
 بوجه انبیا و هیچ چیز شبیه نماند و بزرگ از برای او و هیچ امر و فعلی فراترند  
 و در عین اخبار الرضا علیه السلام از حسین بن خالد و از حضرت رضا روایت کرده که  
 داخل شد در بی بر آنحضرت عرض کرد ای فرزندان رسول خدا ص چیست لبیل بر حرکت عالم  
 فرمود بنموده موجب شد و تحقیق دانسته که نو نگویند و ایجاد خود را نکرده و بپای  
 تکوین کرده باشد و در مثل تو با اولی در توحید حکم ندارد یعنی مقهور  
 و الحکم الیه واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم در عین اخبار الرضا علیه السلام روایت  
 نموده عبد العزیز بن مهتک که گفت سوال کرده ام از حضرت رضا علیه السلام از توحید  
 فرمود هو که بخواند سوره مبارکه قل هو الله احد و ایمان آورد بان پس تحقیق که توحید  
 را دانسته و او بی گویند نعم چگونه بخواند فرمود چنانکه مردم میخوانند و اخوان را  
 کند کذا لا اله الا هو فاسر مرئیه یعنی چنین است پروردگار من و در کافی پسند گما  
 نحو از عبد الرحیم بن عیسی که فاه قامت روایت کرده که گفت بنویس عبد الملك بن  
 محمد من حضرت صادق علیه السلام نوشتم بد شیئی که فوجی در عراق توصیف میکنند خدا  
 را بصورت و خط پس اگر دای شریف فرزند بکیر فدای تو شوم بنویس بسو من مذ هب صحیح  
 در نزد توحید را پس نوشت بسو من سوال کرد از توحید خدا و حمد کند تو را و  
 از آنچه رفتند بسو او کسی که پیش از تو بود یا کسانی که نزد تو اند پس بد آنکه خدا  
 انچنان کیست که نیست مثل و غیره لیس کثیره شیء و هو السميع البصیر تعالی عما  
 یصفه الواضعون المشهورون الله بخلافه المفقون علی الله فاعلم ربک الله ان لا اله الا  
 العجیب فی التوحید ما ترک به القرآن من صفات الله جل و عز فأنف عن الله السبل

والنَّشِيْهَ







درخت

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آمد سرک از علمای یهود و نصیبی امیر المؤمنین و گفت یا  
امیر المؤمنین یا پروردگار خود را دیده که عبادت کردی او و فرمودی بر تو نبوده  
من که عبادت کنم و تو کار می ترا که نه بایم او را گفت چگونه دیده او را فرمودی  
بر تو نمی بیند چشمها او را بدید ظاهر بچلیق دید است او را قبله ها محضت ایمان  
و در مجاد و الا نوار مذکور است اعرابی آمد خدمت حضرت امیر علیه السلام در درگاه  
عرض کرد شما میفرمایید خدا واحد است اصحاب حضرت ماب و راضع گویند که تو مسلمانی  
تقریر خواست از حضرت یعنی چه گفت این سؤال است پس از حضرت اصحاب او از منع اعرابی گفتی  
فرمودند و جواب فرمود اعرابی را که یا اعرابی ان الله واحد على اربعة اقسام یعنی  
ای اعرابی خدا یکی است بر چهار قسم است دو قسم از آن بر خدا جان پرنسب و دو قسم دیگر  
در خدا ثابت نیستند اما دو قسم اول یکی آنکه ضد واحد بالعدد شود یعنی از برای  
او ثابت نباشد از نوع او پس این بر خدا جان پرنسب است که برای خدا ثابت است  
و خدا در باب عدد داخل نمیشود و دیگر قول الفاء انه واحد من الناس و باید به التوسیع  
من الجنس این هم بر خدا جان پرنسب است نه لاشبه سبحانه و تعالی انه واحد من الناس  
عز ذلك مراد آنکه واحد از وضع یا از جنس باشد مثل آنکه بگوئی ملائی و میکی است  
از مردم اما قسم دیگر یکی قول الفاء هو واحد ليس له في الاشياء شبهة و تبا مثل اینکه  
و قسم یکی بود در شجاعت مثل داشت و دیگر قول الفاء احد المعنى ای لا یقسم فی  
وجود و لا عقل و لا وهم كذلك و تبا و بطل اشاره است باینکه ترکیب اجزاء خارجیه  
و عقلیه و واحد باین دو معنی اخیر استعمال آن در خداوند علی اعلی جان است الله واحد  
یعنی مثل ندارد چنانچه بگوئی علاوه واحد است در علم خود مثل ندارد یا افلاطون  
در حکمت خود مثل ندارد و هم چنین در اولیای ماب خداوند ضد این باشد که خداوند

[illegible]







# در عدل

است از وجود یکی وجود دیگری ماهیه و همین قدر که لا یدل اجمالا که کفایت میکند  
و تحقیقات این مطلب مفصل در کتب معقوله است مفصلا اشاره بود و نیز خداوند  
تفسیر صمد از فرموده که فرموده که بگوید و لم یولد و لم یکن له کفو احد از همه  
مطالب کافی تر است و نیز در بحار از حضرت شاقی روایت نمود که فرمود خبر  
داد مرا پدرم از پدر خود از امیر المؤمنین که فرموده دیدم خضر را در خواب مثل  
از دعوی بد بیکشتی گفتم با و تعلیم کن بمن چیزی را که قوت بکرم بود دفع دشمنان  
گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو و اغفر لی و انصر لی علی القوم الکافرین چون  
صبح شد ثقل کردم برای حضرت رسول خواب خود را از حضرت فرمود با علی علیه السلام  
اسم اعظم و بود بر زبان من در روز بد بدستی که امیر المؤمنین علیه السلام خواند  
سوره قل هو الله احد و بعد از فراغ خواند یا هو یا من لا هو الا هو و اغفر لی  
و انصر لی علی القوم الکافرین و نیز علی علیه السلام میفرمود این کلمات را در روز صفتی و  
حال آنکه در حبس بود و حال آنکه عمار بن یاسر عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام  
این کلمات فرمود اسم اعظم خداوند و شنو و فجد امت الله لا اله الا هو و  
خواند این آیه را که در آخر سوره مبارکه حشر است شهد الله انه لا اله الا هو تا آخر  
ایر بعد از آن پیاده شد و چهار رکعت نماز خواند و قبل از زوال **باب دوم**  
در عدل امثال الله عز و جل ان الله یأمر بالعدل و الا حسان و ابتداء ذی  
الفریة و نهی عن الفحشاء و المنکر و البغی باید دانست که عدل از صفات ثبوتیه است  
و سبب اینکه علما او را جزا که نه نوشته اند بجهت زیادتی اهتمام با است عدل  
در لغت خلاف ظلم و جور است و اصطلاح اهل علم کلام عبارت است از تزیین  
واجب الوجوه از فعل و شیخ و اخلاص بواجب پس عدل کمال و رجب الوجوه است و در لغت  
و نیز

و علم من الله  
رحمت الله ان الله  
المتبحر من الله  
بالحق من الله  
جل و جلاله  
الجلال و الشیبه  
نقی و لا تشبه  
الاثبات الحق  
الله عما یضاه  
ولا یفعل ان  
فصلی علی السیاح  
و ما یسجد عن  
الفریة و البغی  
و لا یفعل ان  
و هو یفعل ان  
و لا یفعل ان  
اللطف من الله  
فقال یا اباها  
او هام الفلوی  
از من انضاد  
العباد



درمیدل

و بر هر کس واجب است که اعتقاد نماید باینکه خدای تعالی عادل است و آنچه میکند  
از حق عدالت میکند و هر چیزی بجز از موضع خود میکند و در و ظلم و ستم نمیکند  
چنانچه میفرماید و ما الله برید ظلم العباد و در مجاد بگو میفرماید ما ربك  
ظلام العبد الاعتقاد عدل باین معنی که عدالت مطلقه است مقابلت با ظلم یعنی  
نفی ظلم میکند که خداوند ظالم نیست و اعتقاد عدل از اصول دین است پس کسی که  
انکار کند کافراست اما عدالت خاصه که در مقابل چیزی مذموم و قول ما برید  
خداست مندرک آنرا بر وجه مضطر بود در کارها پس از آن اصول مذاهب است که  
بنای مذهب شیعه اثنا عشری بر آنست و علما گفته اند منکر عدالت خاصه از مذهب  
شیعه اثنا عشری خارج است هر گاه تفصیل نژاد کرده ایم از وضع این رساله  
که بنا به خصوص است خارج میشود و لا یدل عدل چه از ادله عقلی و چه از ارباب قرآن  
و احادیث و اخبار زیاد است دلیل مختصر عقلی در ضمن رعید گذشت که جناب اقدس  
الهی متصف است بجمه صفات کمال و منزله از همه صفات نقص است و این مطلب ثابت و واضح  
و مبرهن است بعد از آنکه ثابت شد که خدای تعالی متصف بصفات کمال است دانسته می  
شود که دارای ظلم نیست زیرا که ظلم از افعال منتهی است و هیچ را کسی از او و اختیار  
و علم نمیکند و حال آنکه خدا تعالی قادر و عالم و حکیم است پس تصور ظلم از خدا محال  
است و اعتقاد شیعه اثنا عشری آنست که علما فرموده اند واجب است بر شیعه اثنا عشری  
اعتقاد نماید باینکه جناب اقدس الهی مندرک آنرا از هر باب با قدرت و اختیار بوقوع افعال  
در کارها خود نه مجبور که قادر بر ترك افعالها نباشد نه بر وجه تقویض چنانچه بعضی  
صفاق علیه السلام فرمود است که فرعون و لا جبر و لا تقویض بل امر بین الامرین نه  
جبر است که مندرک آنرا بر افعال خود جبر کرده نباشند و نه تقویض است که افعال خود

[illegible]



# در نبوت

و اگر داده باشند بلکه امریست میان نه در امر عرض کردند خدایتان حضرت امیر میانه و  
 امر که ما منت فرمود مثل آنکه بود یک مردی معصیت میکند پس منع کردی او را و  
 ترك نکرد پس او را بحال خود و اگر داده و بجز او را از آن معصیت باز نداشتی پس  
 انهم ان معصیت را کرد در اینصورت لازم میاید از آنکه امر منع تو را قبول نکند  
 و تو او را و اگر داده و باز نداشتی امر کرده باشی او را و راضی شده باشی معصیت  
 بلکه او را منع کردی و تقویض نکردی او را و چون از او را و اگر داده باشی پس حیرت کردی  
 او را از کافی از حضرت اما رضاع امری است که فرمود فالقائل بالجبر كما في قوله القائل  
 بالتقوى غير شرك عرض کرد که ندیده چیزی است امر میاید و امر فرمود وجود السبيل الى  
 ما امر به و ترك ما نهوا عنه باب سیم شمس الامت بر دو فصل فصل اول  
 در وجود حجت اولی باید دانست که بنی و رسول پیغام بر است یعنی پیغام خدا را  
 بر خلق میزنند و پیغمبر و پیمبر بحقیقت است و فرشته میانه بنی و رسول و اما  
 آنچه از احادیث رسیده آنکه بنی مطالبی که از جانب خدا با و میسرند در دنیا با و  
 میمانند و در مبادی دنیا بگویند و میسرند و لیکن ملك داروینت میکنند و  
 رسول داروینت هر سه است و اما در اینست و از بعضی اخبار مستفاد میشود که  
 اما ملك داروینت بنی بر دو قسم است قسمی مبعوث بر نفس خود و قسمی بر حق  
 و بر غیر خود لیکن شریفیست کتاب جدید ندارد مثل لوط و مثل جابر عیسی از پیغمبران  
 بنی اسرائیل قادر بر کلمات است که صاحب شریعت و کتاب جدید و در سوهم بر دو  
 قسم است یکی آنکه مبعوث بر بعضی خلق است که و یا زیاد دیگر آنکه بر جمیع مخلوقات  
 مبعوث میباشند و در و شب و روز همه موجود است واجب است مثل رسول الله علیه  
 و آله که در دنیا و دنیا است و در دنیا است و در دنیا است و در دنیا است و در دنیا است

و اگر داده باشند بلکه امریست میان نه در امر عرض کردند خدایتان حضرت امیر میانه و  
 امر که ما منت فرمود مثل آنکه بود یک مردی معصیت میکند پس منع کردی او را و  
 ترك نکرد پس او را بحال خود و اگر داده و بجز او را از آن معصیت باز نداشتی پس  
 انهم ان معصیت را کرد در اینصورت لازم میاید از آنکه امر منع تو را قبول نکند  
 و تو او را و اگر داده و باز نداشتی امر کرده باشی او را و راضی شده باشی معصیت  
 بلکه او را منع کردی و تقویض نکردی او را و چون از او را و اگر داده باشی پس حیرت کردی  
 او را از کافی از حضرت اما رضاع امری است که فرمود فالقائل بالجبر كما في قوله القائل  
 بالتقوى غير شرك عرض کرد که ندیده چیزی است امر میاید و امر فرمود وجود السبيل الى  
 ما امر به و ترك ما نهوا عنه باب سیم شمس الامت بر دو فصل فصل اول  
 در وجود حجت اولی باید دانست که بنی و رسول پیغام بر است یعنی پیغام خدا را  
 بر خلق میزنند و پیغمبر و پیمبر بحقیقت است و فرشته میانه بنی و رسول و اما  
 آنچه از احادیث رسیده آنکه بنی مطالبی که از جانب خدا با و میسرند در دنیا با و  
 میمانند و در مبادی دنیا بگویند و میسرند و لیکن ملك داروینت میکنند و  
 رسول داروینت هر سه است و اما در اینست و از بعضی اخبار مستفاد میشود که  
 اما ملك داروینت بنی بر دو قسم است قسمی مبعوث بر نفس خود و قسمی بر حق  
 و بر غیر خود لیکن شریفیست کتاب جدید ندارد مثل لوط و مثل جابر عیسی از پیغمبران  
 بنی اسرائیل قادر بر کلمات است که صاحب شریعت و کتاب جدید و در سوهم بر دو  
 قسم است یکی آنکه مبعوث بر بعضی خلق است که و یا زیاد دیگر آنکه بر جمیع مخلوقات  
 مبعوث میباشند و در و شب و روز همه موجود است واجب است مثل رسول الله علیه  
 و آله که در دنیا و دنیا است و در دنیا است و در دنیا است و در دنیا است و در دنیا است



# در تریب و تشریف

و سترتیب یعنی فرمان بردن او امر و نواهی است و سرنیبه خائمتی فوق همه سرائی است  
و بنا بر مشهور شش تشریف میباشد اول آدم و دوم نوح علیه السلام  
سیم ابراهیم علیه السلام چهارم موسی علیه السلام پنجم عیسی علیه السلام  
ششم تشریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله که هر یک از تشریفات بعد  
ناسخ تشریف قبل بوده و تشریف رسول مختار محمد مصطفی ناسخ ندارد بلکه  
ناسخ همه تشریفات است و افاضات بانی است و از برای اثبات نبوت در سالت  
هزار زاین میشود که حضرت صاف فرموده اند و ان ایست که در اصول کافی در  
کتاب حجت از هشتمین حکم مذکور است در تشریف خدمت آنحضرت عرض کردیم  
دلیله اثبات رسولان میباشد فرمودند چون ثابت کردیم که از برای ما خالق و  
صانع است و متعالی است و همه صفات مخلوقات و حکیم است و بگماهی امورش  
حکمت و مصلحت است و خالق او را نمیشوند دید بلیس و حسن و زینت و جمیل  
که مخلوق با او در و بر و سوال و جواب نماید ثابت میشود که باید بر و فوق حکمت  
و سوالان در میان باشند که مردم را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشانست و  
نمائی کنند ایشانرا بچیز میخند که باعث بقای نوع ایشانست و نیکوایان باعث  
فناي ایشان پس ثابت شد که جمعی از جانب حکیم علم میباشد که مردم را امر و  
نهی نمایند و احکام او را بخلاف میسرسانند و ایشان پیغمبر و بر کرمندگان خدا  
میباشند که ایشانرا نادیده نمورد و کامل نمورد و معجزات حکمت گردانند که در  
در صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و در صفات و اخلاق با عامه خلایق مشابیه  
ندارند پس لازم شد که در هر عصر و زمان شخصی از جانب خدا موبد باشد  
براهین و شواهد و معجزات بر حقیقت خود اقامه نماید و خود را باین دلایل

و سترتیب  
و بنا بر مشهور  
سیم ابراهیم  
ششم تشریف  
ناسخ تشریف  
دلیله اثبات  
صانع است  
حکمت و مصلحت  
که مخلوق با  
و سوالان در  
نمائی کنند  
فناي ایشان  
نهی نمایند  
میباشند که  
در صورت و  
ندارند پس  
براهین و شواهد  
خالد



کمر نبوت

مردم بشناسانند و احکام الهی را برسانند پس ثابت شد که وجود پیغمبر واجب و ضروری  
است پس باید در هر زمان ما پیغمبر باشد یا وصی و خلیفه از او باشد تا اینکه ازین  
الهی هرگز خالی از حجت نباشد و خداوند بشارت و تعالی میفرماید که انما  
امّة واحدة فبعث الله النبیّین مبشّرین و منذّرین و انزل معهم الکتاب  
بالحقّ لیکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ و یزفر مؤدّه رسلاً مبشّرین و منذّرین  
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و باز فرمود انا ارسلناک بالحقّ  
بشیراً و نذیراً و ان من امة الا اهلّا فیها نذیر و باز میفرماید من بطع الرسول  
فقد اطاع الله **فصل فی بیان نبوت** قال الله عزوجل یا ایها النّاس  
اتّوا رسول الله الیکم جمیعاً الذی کله ملک السموات و الارض لا اله الا هو حی  
و نمیت فامضوا بالله و رسولہ النبیّ الامّی الذی یومن بالله و کلماته و ین  
ابو جعفر محمد بن علی بن احمد فقیه فی رحمة الله عنه و او باسقاط او و یاسنت  
داده بسو کیسه که ششید امت از حسن بن محمد نوبلی که از بنی هاشم است که گفته  
چون حضرت رضا را زد شد بر ما مون امر کرد ما مون فضل بن سهل را که  
ما جمع نماید براء لما وصاحبا گفتگوی در بین را مانند جاثلیق و در الحاق  
و بزرگان طائفة صابکان و هو فربوزک و امت زد شد و سطر اس و عی  
اهل کلام را با انچه گفتگو نمایند و او بشنود گفتگوی انحضرت را با اله افضل  
جمع کرد الهارا و داخل کرد بر ما مون پس گفت با ایشان که من جمع کردم شما را به  
جهنم از خبری خوشد از من مباحثه و گفتگو کنید با پیغمبر من اینکه از مدینه وارد  
شد بر من است چون جمیع شود بیایند بر من واحد که خلف نکند گفتند مطیع  
امر من حسن بن محمد نوبلی گوید در خدمت انحضرت بود و مشغول صحبت بودیم که

• 66 •

صَانِعًا  
 مِثْلَ الْكَلْبِ  
 وَعَنِ هَيْبِ الْخَاضِعِ  
 وَكَانَ ذَلِكَ  
 حَكِيمًا مِثْلًا  
 لَمْ يَحِبَّ أَنْ يَتَسَاهَدَ  
 خَلْقُهُ وَلَا يَتَوَسَّوْهُ  
 فَبِأَشَدِّهِمْ  
 وَيُحِبُّونَ  
 وَيُحِبُّونَهُمْ  
 تَلْبِيزًا لِّرُفْعِهِ  
 فِي خَلْقِهِ  
 عَنِ الْخَلْقِ  
 وَبِأَكْبَرِهِمْ  
 مَصَانِعُهُمْ  
 وَمَا بِهِمْ  
 وَفِي تَرْكِهِمْ  
 فَتَنُ الْأَكْبَرِ  
 وَالنَّاسِ  
 الْعَالَمِينَ  
 وَالْمُعْبَدِينَ  
 حِلَّ عِبَادَتِهِ  
 الْأَنْبِيَاءُ  
 مِنْ خَلْقِهِ  
 وَرَبِّهِ



حکیم بنوف

ناگاه یا سر غلام مأمون وارد شد و عرض کرد: مسخداً حضرت ای آقای من بدستی که  
مأمون شما سلام میرساند و میگوید و دای تو برادر دلت بدستی که جمع شد آمد نزد من اهل  
علم و گفتگوها و اهل دینهای مختلفه و علمای کلام هر مذهب اگر میل شریف باشند در  
پیرامون صبح نزد ما و میل بگفتگوی ایشان داشته باشند و اگر کراهتی دارند در جمعی  
نباشد و اگر میل دارند ما بیا بیا نزد شما بر ما سهل است این مطلب حضرت فرمود  
سلاماً را با و برسانا بگو تحقیق دانستم چه داده داری انشاء الله صبح میا بهر حسن  
نوفلی گوید بعد از رفتن یا سر حضرت بمن ملقت شد فرمود ای نوفلی تو عرابی  
هستی و اهل عراقی و بر کندی چه خیال میکنی در جمع کردن سپر عجم من اهل شرک و اهل  
گفتگوها را عرض کردم مراد این شود از داده امتیاز شما را داد و میل دارد بداند  
چراست نزد شما و بکار کا در برابر و مایه سینه نهاده و قسم بخداوند که بدستگاه  
نهاده پس فرمود چه بنا دارد در این باب عرض کرد مرصاحب کلام و بدعت برخلاف  
علمایا شدند بعلت آنکه علما انکار میکنند مگر آنچه را شارع انکار کرده و اصحاب  
گفتگو و متکلمین اهل شرک و انکار دارند و اهل ایمان اگر حجت و دلیل بیاورند بر ایشان  
بریکانیک خدا میکنند معلوم کن بکار بیک او را و اگر بگوید چه در سو خدا است بگوید  
ثابت کن در سالت او را بعد گفتگوی ایشان میکنند با شخص او را باطل میکنند بر ایشان  
با دلیل و ایشان بباطل میاندازند او را تا اینکه او ترك کند قول حق خود را پس شما  
خدا کنید از اینها فدایت شوم از حضرت نیت فرمود و فرمود ای نوفلی یا امیر  
ایشان غالب شوند بود دلیل من عرض کردم نه بخدا من رسیدم هرگز بدستی که من است  
و از مکه خدا طهر بد هد شما را بر ایشان انشاء الله یا میل داری که بدستی که ایشان  
میشود مأمون عرض کرد مرلی فرمود وقتی بشنود دلیل مرا بر اهل شرک و بدستی که



فیہ نبوت

ایشان و براهل الجبل بالجبل ایشان و براهل ذبور ذبور ایشان و براهل بن  
مطرق لغت عبرانی و بر پادشاه و مجوس بقادر سپه خود شای و براهل و مرزبان  
رومی و براهل هر دین بانی بر زبان خود شای و قبی که باطل کرد قول هر طایفه را و با  
شد لیل ایشان و ترک قول خود کردند و رجوع بقول من کردند میدانند ما مون  
از بحله که او در نظر دارد اهل بیت نداد و من را و از نیست افوت پشیمان شوند از  
خیال خود و حول قور این مراتب صادره از من نیست مگر بخداوند راوی گوید چون  
شد فضل بن سهل آمد نزد ما و عرض کرد یا حضرت فدایت شوم سپهرت انظار می  
گشاد و اجتماع جمع شد اندر ای شما چیست حضرت فرمود برو از پیش و من میا پیم  
جانب شما انشا الله پس وضو گرفت مثل وضو نماز و قدر کا و وقت میل فرمود و بنا  
خود ایند پس در خلد من و بیرون رفتم و داخل شدیم ما مون مجلس پر از جمعیت  
بود و محمد بن جعفر و در میان جماعت طالبین و بنی هاشم بود و ملازمان خصوص  
همه بودند فلما من برخواستم و مردم همه طربان شمع استیاده شدند و حال آنکه آنحضرت  
نشسته بود با ما مون تا اینکه امر کرد تا نشستند ساعتی ما را و یا حضرت صحبت میکرد  
بعد از آن زد و کرد ما مون بجا تلیو مضاری و گفت این پیر عم من علی بن موسی جعفر است  
و او از اولاد فاطمه و خنر و سوخته است پس علی بن ابی طالب است میل ده از ما او گفتگو  
و مباحثه کنی و انصاف مدهی پس گفت چگونه است لای و محاد که کم با کسی که حجت میکنند  
بر من بکنای که من منکر آنم و بقول پیغمبر که من ایمان با و ندارم پس حضرت فرمود ای  
فضل ای اکر دلیل برای تو از الجبل او در فراق قرار میکند بان جا تلیو گفت بلای محاد است  
اقرار میکنم و در ما غم بر حاله طالبیده میشود پس فرمود سو الکن از هر چه خواهی و نشنو  
جواب خود را گفت چه میفرمایید در نبوت علی بن ابی طالب و فرمود مقرو و مغر فرم به

نبوت



# در نبوت

نبوت و کتاب و ویشاد بی که داده امت خود را و امر کرده اند و از یون بان و کافرم  
 نبوت هر عیسی که امر از نکرده نبوت محمد صلی الله علیه و کتایب و ویشاد نداد  
 بان امت خود را عرض کرد قطع گفتگو نباید و شاهد عادل شود فرمود بلی عرض  
 کرد بیاورد و شاهد عادل عیاز اهل دین خود بر نبوت محمد از کسانی که نصرت  
 انکار دین او نکنند و سوال کن از ما مثل او را از غیر رضای انحضرت فرمود اضاف  
 دادی ای مضریه ایما قبول میکنی عادل را که پیشواست نزد منجی سپر منبر عرض  
 کرد کیست آن عادل نام او را بفرما فرمود چه میگوید در باره یوحنا ای دلی عرض  
 کرد به به ذکر کردید محبوب من و نیکو تر مردمان را نزد منجی عرض فرمودند منم مید  
 نوزا ایاد لالت دارد انجیل که یوحنا گفته است منجی عرض خبر داد مرا بدین محمد عری  
 صلی الله علیه و ویشاد داد مرا که او میباید پس من بشارت داد مرا بان خود  
 را که ایمان بیاوردید با و عرض کرد بلی گفته است ویشاد داده نبوت مردی و  
 به اهل بیت و وصی او و معین نکرده چه در ما میباشد و اسم ایشانرا نکرده انحضرت  
 فرمود اگر بیاوردیم کسی را که انجیل را بخواند نزد محمد و اهل بیت او امت او ایما  
 میارند گفت محکم کلامی است فرمود به سلطان روی چگونه حفظ نویسم سفرستم انجیل  
 را گفت حفظ ندارم پس فرمود براس الجالوت ایما بخواند انجیل را عرض کرد ایما  
 خودم فرمود پس بگیر آن سفر را تا بخواند اگر بود در او ذکر محمد و اهل بیت و امت  
 او پس شهادت ده برای من و اگر نبوده شهادت نده پس خواند انحضرت سفرستم را  
 تا رسید بد ذکر پیغمبر پس توقف فرمود و گفت ای مضریه سوال میکنم از تو بحق  
 منجی عرض و مادرش ایاد السی که من میدانم انجیل را گفت بلی پس تلاوت نمود ذکر  
 محمد و اهل بیت و امت او را پس فرمود چه میگوید ای مضریه ایما قبول عرض بن مریم

و کتایب و ویشاد  
 نبوت هر عیسی که  
 بان امت خود را  
 عرض کرد قطع  
 گفتگو نباید و  
 شاهد عادل شود  
 فرمود بلی عرض  
 کرد بیاورد و  
 شاهد عادل عیاز  
 اهل دین خود بر  
 نبوت محمد از  
 کسانی که نصرت  
 انکار دین او  
 نکنند و سوال  
 کن از ما مثل او  
 را از غیر رضای  
 انحضرت فرمود  
 اضاف دادی  
 ای مضریه ایما  
 قبول میکنی  
 عادل را که  
 پیشواست نزد  
 منجی سپر منبر  
 عرض کرد کیست  
 آن عادل نام  
 او را بفرما  
 فرمود چه  
 میگوید در  
 باره یوحنا  
 ای دلی عرض  
 کرد به به ذکر  
 کردید محبوب  
 من و نیکو تر  
 مردمان را  
 نزد منجی  
 عرض فرمودند  
 منم مید  
 نوزا ایاد  
 لالت دارد  
 انجیل که  
 یوحنا گفته  
 است منجی  
 عرض خبر  
 داد مرا بدین  
 محمد عری  
 صلی الله  
 علیه و ویشاد  
 داد مرا که  
 او میباید  
 پس من  
 بشارت  
 داد مرا  
 بان خود  
 را که  
 ایمان  
 بیاوردید  
 با و  
 عرض  
 کرد  
 بلی  
 گفته  
 است  
 ویشاد  
 داده  
 نبوت  
 مردی  
 و  
 به  
 اهل  
 بیت  
 و  
 وصی  
 او  
 و  
 معین  
 نکرده  
 چه  
 در  
 ما  
 میباشد  
 و  
 اسم  
 ایشانرا  
 نکرده  
 انحضرت  
 فرمود  
 اگر  
 بیاوردیم  
 کسی  
 را  
 که  
 انجیل  
 را  
 بخواند  
 نزد  
 محمد  
 و  
 اهل  
 بیت  
 او  
 امت  
 او  
 ایما  
 میارند  
 گفت  
 محکم  
 کلامی  
 است  
 فرمود  
 به  
 سلطان  
 روی  
 چگونه  
 حفظ  
 نویسم  
 سفرستم  
 انجیل  
 را  
 گفت  
 حفظ  
 ندارم  
 پس  
 فرمود  
 براس  
 الجالوت  
 ایما  
 بخواند  
 انجیل  
 را  
 عرض  
 کرد  
 ایما  
 خودم  
 فرمود  
 پس  
 بگیر  
 آن  
 سفر  
 را  
 تا  
 بخواند  
 اگر  
 بود  
 در  
 او  
 ذکر  
 محمد  
 و  
 اهل  
 بیت  
 و  
 امت  
 او  
 پس  
 شهادت  
 ده  
 برای  
 من  
 و  
 اگر  
 نبوده  
 شهادت  
 نده  
 پس  
 خواند  
 انحضرت  
 سفرستم  
 را  
 تا  
 رسید  
 بد  
 ذکر  
 پیغمبر  
 پس  
 توقف  
 فرمود  
 و  
 گفت  
 ای  
 مضریه  
 سوال  
 میکنم  
 از  
 تو  
 بحق  
 منجی  
 عرض  
 و  
 مادرش  
 ایاد  
 السی  
 که  
 من  
 میدانم  
 انجیل  
 را  
 گفت  
 بلی  
 پس  
 تلاوت  
 نمود  
 ذکر  
 محمد  
 و  
 اهل  
 بیت  
 و  
 امت  
 او  
 را  
 پس  
 فرمود  
 چه  
 میگوید  
 ای  
 مضریه  
 ایما  
 قبول  
 عرض  
 بن  
 مریم



کیرنیوٹ

هرگاه تکذیبی چیزی را که دلالت کرده بان الحیل پس تکذیب کرده بان الحیل داین  
 تکذیب کرده هم مومنی و هم عیسای و هر زمانی که انکار کنی این را که گفت واجب میشود  
 بر تو قتل مجتهدی آنکه تو کار فرشته مجتهد و پیغمبر و کتاب خود جاثلیق گفت منکر عیسای  
 چیزی را که استکار شد برای من در الحیل و اقرار میکنم بان انحضرت فرمود شاهان باشند  
 پس فرمود اینجا تلیق سوال کن از آنچه خواهی گفت خبر ده مرا از حواریان عیسای که  
 چند نفر بودند و خبر ده از علمای انجیل چند نفر بودند فرمود بر حای خبر دارند و رفع  
 شد سوال و عیسای فرمود اما حواریون دوازده نفر بودند افضل و اعلم الها الوفا  
 بود اما علمای نصای سره نفر بودند یوحنا یوزاک سلست بیاج و یوحنا یوفس  
 و یوحنا دپلی بزجاد و یوحنا ذکر پیغمبر و اهل بیت و امت او نزد یوحنا و بشارت داد  
 امت عیسای و بنی اسرائیل داین فرمود مجتهدی که ما ایمان آوردیم بعیسای که ایمان  
 آورد مجتهد و او را نداریم بعیسای شما چیزی را مگر ضعف و رکی و از وروزه او  
 جاثلیق گفت مجتهدی فاسد کردی علم خود را و ضعیف کردی امر خود را بنور من که  
 گمان کنم مگر اینکه تو اعلم الهی اسلام هستی حضرت فرمود چگونه است گفت از اینکه فرمود  
 عیسای بود ضعیف و کم نماز و روزه و حال آنکه هرگز عیسای افطار نکرد و روزه را  
 و نحو ایندستی را و بود روزها روزه و شهادت نماز حضرت فرمود برای که نماز و  
 روزه بجا میاورد او ی گفت جاثلیق لال شد و ساکت شد پس حضرت فرمود ای  
 نصرانی سوال میکنم تو از مسئله عرض کردی اگر بود باشد نزد من علم از جوابی  
 گویم حضرت فرمود چه خبر دارد بگویم عیسای مرده زنده میکرد و کور و کور و روشن میکرد  
 باز خدا گفت کسی که مرده زنده کند و شفا دهد کور و بین را پس او پروردگار مستحق  
 عباد است فرمود بجای او در سبع پیغمبر مثل آنچه بجا آورد عیسای زیرا که بر







کے رتبوں

و میبند بجهنما نکه این دو نفر کردند مانند آنچه عیسی کرد و نیز فرمود فوئی از بنی  
اسرائیل فرار کردند از ولایت های خود از ترس طاعون و حال آنکه سی هزار بودند پس  
خیزند خدا ایشان را در یک ساعت پراکند اهلان ده دیواری کشیدند تا کورای  
کشیدند و اهلاراد را بجا گذاردند تا آنکه پوسید استخوانهای آنها و خاک شدند پس  
گذشت از ایشان پیغمبر از بنی اسرائیل منع بود از دیدن استخوانها که پوسیدند  
پس وحی کرد خدا بسو او ایاد و منتهی فاری زنده کم برای تو ایشان را و بنو سانی اهلاراد  
عرض کرد یله پس وحی کرد خدا جلیل که مذاکن تاها بکوی استخوانهای پوسید بر زمین  
ماندن خدا پس برخواستند در حالت زنده و نیز حضرت ابرهیم را نانی که گرفت مرغها  
را تا از پیاده نمود پس گذاشت سر هر کوهی از آن قطعه چند چینه پس خوانند اهلاراد  
پس زنده شدند و حرکت کردند بسو او و بعد حضرت موسی با اصحابش که هفتاد نفر  
بودند که برگردید بود اهلاراد با او رفتند بکوه و تمثای رؤیت داشتند اهلاراد  
گرفت و سوختند مانند سکر موسی بن عمران و اهلاراد عرض کرد پروردگار را برگردید  
پس اهلاراد از بنی اسرائیل او را برگردم ایشان را پس برگردم تنهاد را بنصوف چگونه بصدیق  
گفتند بر او مرمن با آنچه خبرده هم بایشان کاش پیش هلاک کرده بود ایشان را ما من  
پس با هلاک میکنند اینها را بکارهایی که سفیرها ما میکنند پس زنده کرد خدا ایشان  
را بعد از مردن و هر چیزی را که ذکر کردم برای تو از این مطالب بمنشوا بے انکار کنی بحکم  
آنکه توبه و انجیل و زبور و قرآن بجهنم و دلت کرده بان و اگر بود با شد هر یک از  
کسانی که زنده کرده اند اموان را و شفا داده اند کور و بین و دیوانگان را و سزاوار  
قرار دادن پروردگار بدین خدا پس قرار دهید اینها را هم که پروردگار خود چه میگوید  
ای مضارای پس جاثلیق گفت فرمایش تا صیحه است و قول حق قول شما است و نیست هیچ











# در نبوت

و ما در او که در انشا بودند از گوشت و خون پس داخل شد در آن روح القدس  
 پس از اینها تو میگوئی شهادت چیست بر نفس خود حق انشا بنده گفته است میگوئی شهادت  
 ابرو و حواریت بدست که بالا میبرد باستان مکر کبکی که فرود آمد از آن آزار که  
 البعیر خاتم الانبیاء یعنی مکر شتر سوار که او را شهادت انشا پس بدست که او را بالا  
 میبرد باستان مانند جبرئیل و فرود میاید بر پی میگوئی در این قول گفت قول علیه  
 و انکار نمیکند فرمود چه میگوئی در شهادت الوفا و وفا بود و منتهی بر عیسی و آنچه  
 نسبت داده اند بسو او گفت دروغ گفته اند فرمود با هلد مجلس بقوم را اینکه نکرد  
 ایشانرا و شهادت نداده که ایشان علمای انجیل هستند قول ایشان صد شهادت  
 کرد اعیال و مسلمانان خوش از فرمود که مرا عفو فرماید از امر اینها فرمود عفو کردم پس  
 کن از آنچه میخواهی عرض کرد باید بگری سوال کند از شما قسم بحق میگوئی که  
 که در علمای مسلمانان مانند تو باشد پس حضرت ملتفت بر اسرار الوت شد و فرمود سوال  
 میکنی از من یا سوال کن از تو عرض کرد من سوال میکنم و قبول میکنم دلیل مکر از تو  
 و انجیل و زبور یا آنچه در صحیفه ها برهم و مو باشد فرمود قبول نکن دلیل مکر یا آنچه  
 دلالت دارد تورات بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان  
 داود عرض کرد از کجا ثابت شد نبوت محمد ص فرمود شهادت داد نبوت او موسی بن  
 عمران و عیسی پس برهم و داود که خلیفه خدا بود در زمین عرض کرد ثابت کن قبول  
 موسی بر فرمود یا امین ای یهود که موسی و وصیت نمود بنی اسرائیل را اینکه نزد  
 میاید شما را پیغمبر از برادران شما او را صدق کنید یا میگوید از برای بنی اسرائیل  
 برادر که غیر از او را اسماعیل بوده اگر میدانی خویشت اسرائیل یعنی یعقوب و نسبت به  
 اسماعیل و نسبت که میانه یعقوب و اسماعیل است از جانب برهم است و در اینقرآن

و ما در او که در انشا بودند از گوشت و خون پس داخل شد در آن روح القدس  
 پس از اینها تو میگوئی شهادت چیست بر نفس خود حق انشا بنده گفته است میگوئی شهادت  
 ابرو و حواریت بدست که بالا میبرد باستان مکر کبکی که فرود آمد از آن آزار که  
 البعیر خاتم الانبیاء یعنی مکر شتر سوار که او را شهادت انشا پس بدست که او را بالا  
 میبرد باستان مانند جبرئیل و فرود میاید بر پی میگوئی در این قول گفت قول علیه  
 و انکار نمیکند فرمود چه میگوئی در شهادت الوفا و وفا بود و منتهی بر عیسی و آنچه  
 نسبت داده اند بسو او گفت دروغ گفته اند فرمود با هلد مجلس بقوم را اینکه نکرد  
 ایشانرا و شهادت نداده که ایشان علمای انجیل هستند قول ایشان صد شهادت  
 کرد اعیال و مسلمانان خوش از فرمود که مرا عفو فرماید از امر اینها فرمود عفو کردم پس  
 کن از آنچه میخواهی عرض کرد باید بگری سوال کند از شما قسم بحق میگوئی که  
 که در علمای مسلمانان مانند تو باشد پس حضرت ملتفت بر اسرار الوت شد و فرمود سوال  
 میکنی از من یا سوال کن از تو عرض کرد من سوال میکنم و قبول میکنم دلیل مکر از تو  
 و انجیل و زبور یا آنچه در صحیفه ها برهم و مو باشد فرمود قبول نکن دلیل مکر یا آنچه  
 دلالت دارد تورات بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان  
 داود عرض کرد از کجا ثابت شد نبوت محمد ص فرمود شهادت داد نبوت او موسی بن  
 عمران و عیسی پس برهم و داود که خلیفه خدا بود در زمین عرض کرد ثابت کن قبول  
 موسی بر فرمود یا امین ای یهود که موسی و وصیت نمود بنی اسرائیل را اینکه نزد  
 میاید شما را پیغمبر از برادران شما او را صدق کنید یا میگوید از برای بنی اسرائیل  
 برادر که غیر از او را اسماعیل بوده اگر میدانی خویشت اسرائیل یعنی یعقوب و نسبت به  
 اسماعیل و نسبت که میانه یعقوب و اسماعیل است از جانب برهم است و در اینقرآن



# کرمیوت

مؤمنان است و میباید که انرا فرمود ایا امد است شما را از برادران بنی اسرائیل پیغمبر  
 غیر از محمد عرض کردند نه فرمود ایا مینیت این مطلب نزد شما ثابت عرض کرد بلی و لیکن  
 میخواهم که شما تصحیح کنید برای من از تورات چه پس فرمود ایا انکار میکنی اینکه در تورات  
 میگوید امد نور از جانب طور سینا و در شبی داد برای ما از کوه ساعیر و بلند شد  
 و اشکارا گردید بر ما از کوه فاران عرض کرد صیدایم اینکما تروا و میدایم نفسه انرا  
 فرمود خبر میدهم نور اما امد نور از جانب طور سینا و وحی خداوند تبارک و تعالی و بلند  
 شد است که نازل کرده بر موسی در کوه سینا و اما در شبی داد از کوه ساعیر پس  
 ان کوهی است که وحی خداوند عزیر بر ملائیکه عیسی بن مریم و انحضرت بران کوه بود  
 و اما قول او که گفت اشکارا شد بر ما از کوه فاران پس ان کوهی است از کوهها  
 مکه میانه انکوه و مکه بگور امد و گفت شیخا پیغمبر در کلامی که اعتقاد دارم  
 و اصحاب نور در تورات اینک دو سوار دیدم که برای اظهار روشن شدن زمین یکی از آنها  
 بر الاغ و دیگری بر شتر پس گفتم سوار الاغ و گفتم سوار شتر و اس الجالوت گفت نه  
 میشناسم خبر ده مرا از ایشان فرمود اما الاغ سوار عیسی بن مریم و اما شتر سوار  
 محمد و ایا منکری این را از تورات عرض کرد منکر نیستیم فرمود ایا میباید احببوا پیغمبر  
 گفتم میشناسی او را گفت بلی فرمود او گفته و کتاب شما هم دلالت فان دارد که او را  
 خدا بیان را از کوه فاران و بر شد اسمها از تسبیح احمد و امد او سوار میکند سوار  
 خود را در یا چنانکه روان میکند در صحرا و میاورد کتاب تازه بعد از خرابی بیت  
 المقدس یعنی قرآن ایا میباید این را ایمان میاورد که بان عرض کرد بحقیق گفته است این  
 را احببوا پیغمبر و منکر نیست قول او را فرمود بحقیق که گفته داود در نور خود و  
 نور بخوانی انرا که خدا یا برانیکر و امد کند سنت را بعد از سینه یا فهمید که

این کتاب است  
 از کتب معتبره  
 که در تورات  
 و انجیل  
 و قرآن  
 مذکور است  
 و اینها  
 همه از  
 طرف خداوند  
 تعالی  
 نازل شده  
 است  
 و اینها  
 همه از  
 طرف خداوند  
 تعالی  
 نازل شده  
 است  
 و اینها  
 همه از  
 طرف خداوند  
 تعالی  
 نازل شده  
 است  
 و اینها  
 همه از  
 طرف خداوند  
 تعالی  
 نازل شده  
 است







کرمیوقت

بخوبی که نتوانستند خلق مثل آن را آورند چنین را که میاورده موسی با اینکه بر  
 بر عین نظر بق که او و موسی واجب است بر ایشان فرمودی و این بحال او پس  
 چه چیز است مانع تو را از افراد بعینه و حال آنکه زنده میکرد مردم کافران و شفا داد  
 کور و پستی را و خلق کرد از کل مانند شکل مرغی پس دیدند زان مرغی گردید باذن  
 خدا عرض کرد میگویند چنین کرد لیکن ما ندیدیم فرمود یا دیده آنچه او و موسی  
 از معجزات نه این است که آمد و رسید است خیزها بشما از مردمان معجز از اصحاب موسی  
 که او چنین کرده گفت بلی فرمود هم چنین آمده است اخبار پیاپی باینچه بجا آورد عیسی  
 چگونه بر ضد بق کرد بد موسی و بر ضد بق نکرد بد بعینه و موسی نتوانست جواب بگوید  
 پس فرمود و هم چنین است حکایت محمد ص و آنچه آورد از او امر هر پیغمبری که فرستاده  
 است از خدا و معجزه محمد ص این بود که او بدین و بهتر بود و چو بان و اجر بود بخواند  
 کتابی را و نرفت ممکن بود معلی و آورد قرآن را در او است حکایت پیغمبران و معجزات  
 ایشان حرف بحرف و اخبار کما هر که گذشت و هر که باقی مانده تا در دنیا است پس خبری  
 داد ایشان را بامر ایشان و آنچه میکردند در جاهای خود و آورد معجزات بسیار برون  
 از شمار بود گفت ثابت نشد نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد ص و جابری بنسبت  
 ما که افراد کنیم بر این و نفر باینچه ثابت نشد فرمود پس شاهد که شهادت داد  
 برای عیسی و برای محمد ص شاهد روح است یعنی موسی و سایر پیغمبران پس نتوانست  
 ظهور جواب بگوید پس از آن طلبید انحضرت هیر بد و عالم بزرگ مجوس را و فرمود معجزه  
 مرا از زرد هشتیکه گمان میکنی پیغمبر است چنانکه لیل تو بر نبوت او عرض کرد که او  
 آورد معجزه که میاورد احد پیش از او و ندیدیم ایمان را لیکن خبر رسید است عبا از  
 پیشین و در میان است برای ما که او حلال کرده برای ما چیزی را که حلال نکرد غیر او  
 پس ما متابع کردیم فرمود یا نه این است که خبر رسید بشما و متابعت آن کردید عرض

کورد















# در امامت

می بیند از پشت سر به بید و سایه نداشته باشد و هنگام تولد بر سر پاهای  
خود بنشیند و دستها خود را بر پاهای خود بگذارد و بگوید یا ایها  
چشم و بجزایب رود قلبش بیدار باشد و حدیث باشد و درع رسول خدا صلی الله  
علیه اله با ندازه قامت او باشد بول و غایب او دیده شود و نیز که خداوند عالم  
موکل کرده زمین را ببلع آنچه از او خارج می شود و بوی امام را باید از مشک بهتر  
باشد و اولی باشد مردم را از نفسها اجاز و مشفق بر باشد مردم از پدر و مادرها  
انها حدیث مهم دارد چون رساله اختصاصا با اینجاست که شود و در مرتبه امام که  
کتابی ندهد اخبار روایت نموده در این سوره ای که جاعلک للناس اماما خداوند  
مبارک و تعالی بعد از آنکه مرتبه نبوت و خلع غلت بحضرت خلیل عنایت فرمود  
در مرتبه ثالثه خوانند کرامت فضیلت و یکر با و مرتبت فرماید مرتبه امامت باحضرت  
عطاء فرمود اینست که میفرماید ای جاعلک للناس اماما پس خلیل عرض کرد و من بی  
خطاب مبارک و میباید لایزال عهدک الظالمین پس باین به باطل شد امامت هو ظالی  
الی یوم القیمه پس خدای تعالی با و کرامت فرمود و قرار داد در ذریه او  
اهل صفوت و طهارت را فقال و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کل جعلنا  
صالحین و جعلناهم ائمة هدیون بامرنا و اوحینا الهم فعل الخیرات و اقام کصلوة  
و ایتاء الزکوة و کما قالنا عابدین پس خلیل شد از درجه او و میراث رسید از  
بعضی بعضی از فرزند بفرزند تا آنکه خدای تعالی اختصاص داد بحضرت رسول و اهل  
بیت او صلی الله علیه اله چنانچه فرمود ان اولی الناس با برهم للذین اتبعوه  
و هذا النبیه و الذین آمنوا و الله و لی المؤمنین و امام افضل از غیر امام باید  
باشد چنانچه در تقدیم غیر افضل بر افضل مخالفه صریح می باشد که میفرماید

و کما قالنا عابدین پس خلیل شد از درجه او و میراث رسید از بعضی بعضی از فرزند بفرزند تا آنکه خدای تعالی اختصاص داد بحضرت رسول و اهل بیت او صلی الله علیه اله چنانچه فرمود ان اولی الناس با برهم للذین اتبعوه و هذا النبیه و الذین آمنوا و الله و لی المؤمنین و امام افضل از غیر امام باید باشد چنانچه در تقدیم غیر افضل بر افضل مخالفه صریح می باشد که میفرماید











# کتاب فاطمه

بعد از پیغمبر خود و وصی و خلیفه قرار ندادند و هر چه بوده او جان خدا بوده نه از خدا  
 خلق و نیز خداوند بشارت و دعا و قرآن میفرماید و در کتاب مخلوق ما ایشاء و بخند  
 ما کان لهم الخیر یعنی خدای تو خلق و اختیار میکند هر کسی را که میخواهد و از جمله  
 احادیثی که از طرق عامه در ظاهر و معصوم بودن اهل بیت ظاهرین سلام الله علیهم  
 اجمعین وارد شده این است که شیخ ابوهیم جوینی در کتاب فراید السطین فی فضایل  
 الرضی و السطین مابین خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و آن حدیث طولانی  
 است از فقرات او این است که چون آیه تطهیر تلاوت کرد الله لیبذ عنکم الرجس اکل  
 البلیت و یطهرکم تطهیرا فاذل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی وفاطمه و حسن و حسین  
 علیهم السلام و اجمع نمود و عرض کرد ایها اهل بیت من منسلخ خبر از ایشان  
 دور کن و پاک و پاکیزه بدار ایشان را امر مسلمه عرض کرد ای رسول خدا مرا از ایشان بگردان  
 رسول خدا فرمود ایها کاف و فوجیهات لیکن این آیه فاذل شد است مگر در حق من و  
 برادر من علی و دختر من فاطمه و دو پسر من حسن و حسین و نه نفر از اولاد من و نه حسین  
 سلام مخصوص و هیچ کس در این باب با ما شریک نیست عبد الرحمن بن حنبل اعطا  
 بیاح از کسی که از امر مسلمه شنید روایت کرده که امر مسلمه گفت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله در منزل من تشریف است فاطمه حیره در دیک بر در ایچنه  
 نزد آنحضرت آورد رسول خدا فرمود ای پسر دیک علی را با در فرزند من بخوان تا با من  
 از این حیره بخورند چون ایشان حاضر شدند همه اذان حیره خواندند و حیره بشارت داد  
 شد و این آیه تطهیر را آورد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا بنی انداخت و ایشان  
 را داخل در عبا کرد و دستهای مبارک بطرف آسمان بلند کرد و گفت پروردگار ما  
 اینها اهل بیت و خاصان منند پس از ایشان برادر و برادر کن هر یک را و

فصل فی فضایل  
 حضرت فاطمه  
 علیها السلام  
 و در این باب  
 از شیخ ابوهیم  
 جوینی روایت  
 شده است که  
 رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله  
 در منزل من  
 تشریف است  
 فاطمه حیره  
 در دیک بر در  
 ایچنه نزد  
 آنحضرت آورد  
 رسول خدا  
 فرمود ای پسر  
 دیک علی را  
 با در فرزند  
 من بخوان تا  
 با من از این  
 حیره بخورند  
 چون ایشان  
 حاضر شدند  
 همه اذان  
 حیره خواندند  
 و حیره بشارت  
 داد شد و این  
 آیه تطهیر را  
 آورد پس رسول  
 خدا صلی الله  
 علیه و آله عبا  
 بنی انداخت و  
 ایشان را داخل  
 در عبا کرد و  
 دستهای مبارک  
 بطرف آسمان  
 بلند کرد و  
 گفت پروردگار  
 ما اینها اهل  
 بیت و خاصان  
 منند پس از  
 ایشان برادر  
 و برادر کن  
 هر یک را و



کیرامت

ما یک کرد ان ایشانرا مالک کرد بنی پس امر مسلمه میگوید من چنین ان دعا را از آنحضرت شنیدم  
 گفتم ای پیغمبر خدا من هم از شما هستم یعنی از اهل بیتیم فرمود نور دیده اهل بیت مرا ندان  
 ولیکن امر تو بجز اینست بود آورد بنزد صحیح خود و مالک در موطا بخود از انس روایت  
 کرده اند که چون آیه تطهیر فارغ شد و سوخدا تا فریشتش ماه چون نماز صحیح برون  
 میآمد بد خانه فاطمه میایستاد و میفرمود الصلوة یا اهل البیت و آیه تطهیر را  
 تلاوت میفرمود و تعلیم که یکی از علمای عامه است در تفسیر خود از ابو سعید خدری  
 روایت کرده که سوخدا فرمود آیه انما یرید الله لیتذهب عنکم الرجس و یشان من و  
 علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فارغ شد و آورد که از علمای عامه است در  
 صحیح خود از صفیه دختر شبیه زعالیته دختر ابوبکر روایت کرده که روزی سوخدا  
 بیرون آمد و بالا پوشتی از موی سیاه برد و شش او بود حسن علیه السلام آمد و از زب  
 ان برد پس حسین آمد و از اینزد داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و از اینزد داخل در عبا  
 نمود پس علی علیه السلام آمد و از اینزد داخل در عبا نمود بعد از ان آیه انما یرید الله  
 لیتذهب عنکم الرجس را خواند و در کمر اسد و پیر از آخری و چهرها درم از اجرای ثابته  
 صحیح بخاری هم چنین از اجرای سینه مسلم و امام ابونکر مافلا به همین حدیث را از عا  
 نقل کرده اند و گفته اند این از جمله احادیثی است که اتفاق بصحت آن کرده اند و از  
 صحاح اخبار مشهوره اند **فصل بیستم** از جمله آیات قرانی که در شان حضرت  
 امیر علیه السلام تفسیر شده در کتاب مناقب فقه ابن معاذ به شاخوی در تفسیر امما  
 و لیسکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم  
 و الاعون در سند خود از نجاشی از ابن عباس روایت شده که آیه انما اولسکم الله و  
 رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم و الاعون در

[illegible]



# حُرَّامَت

شان علی و نازل شده است ما لکه در کتاب فضیله مهمه که او از اعیان علمای عامه است  
 از ابن عباس و اینگونه است که چون ایه ای آید که در کتاب خود فرموده است  
 رسول خدا فرمود من منکره و علی هادی است و یقیناً علی هدایت یافشد و اینها  
 حافظ محمد بن موسی سبزواری در کتاب مستخرج از تفاسیر اثنی عشر در تفسیر این آیه  
 اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته است یعنی سوال کنید از اهل بیت نبوت و بعد  
 رسالت و محل تردد ملائکه بخدا سو کنند که من را موثق مینامند مگر بحسب  
 علی علیه السلام در تفسیر خود در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم از مسلم حنا  
 و اینگونه است که از ابو بکر سید شیند که گفت صراط محمد است و ال محمد علیه السلام  
 ابو نعیم حافظ احمد بن عبد الله بسند خود از ابو جعفر بن محمد در آیه ثم لکنتم  
 یومضون عن النبی و اینگونه است که فرمود نعیم و لا یثامیر المؤمنین است علیه السلام  
 ابن هبیم بن محمد جوینی که از جمله اعیان علمای عامه است در کتاب فراید السطین بسند  
 خود از ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه و فیوهم الهم و صولون  
 روایت کرده است که فرمودند عن و لا یثامیر المؤمنین علیه السلام و معنی ایه این است که  
 سوال میکنند یا نواله جسته اند بعد علی علیه السلام حق نواله از ائمه پس رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله بایشان وصیت فرموده بود و از علی علیه السلام روایت کرده است که من  
 اصیله است از اصول بن بعد از آن جوینی گفته است جعفر بن محمد علوی بسند خود  
 از ابو حنایق روایت کرده است که علی علیه السلام فرمودند که اصول اسلام چهار است که  
 هیچیک از آنها بدو نیکویی نفع نبخشد نماز و زکوة و قنای ایشان این شریعت که  
 از اعیان علمای عامه است در کتاب فرمود و در بابها ما بسنا خود از عمر بن خطاب و در  
 است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند حب علی بن ابی طالب علیه السلام برات را

نقل از  
 تفسیر  
 ابن عباس  
 و اینگونه  
 است که  
 فرمود  
 رسول خدا  
 صلی الله  
 علیه و آله  
 بایشان  
 وصیت  
 فرموده  
 بود و از  
 علی علیه  
 السلام  
 روایت  
 کرده  
 است که  
 من اصول  
 اسلام  
 چهار  
 است که  
 هیچیک  
 از آنها  
 بدو  
 نیکویی  
 نفع  
 نبخشد  
 نماز و  
 زکوة و  
 قنای  
 ایشان  
 این  
 شریعت  
 است که  
 از اعیان  
 علمای  
 عامه  
 است در  
 کتاب  
 فرمود  
 و در  
 بابها  
 ما بسنا  
 خود از  
 عمر بن  
 خطاب و  
 در است  
 که رسول  
 خدا صلی  
 الله علیه  
 و آله  
 فرمودند  
 حب علی  
 بن ابی  
 طالب  
 علیه  
 السلام  
 برات را



# در امامت

است از آن حجتم و آیه و آن الذین لا یؤمنون بالأخوة عن القراط لئلا یكونوا در ولایت  
 اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و آئمه هدی است حدیث و غیر از کتاب کفایت  
 از طرف عامه ابراهیم بن محمد جوینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبع  
 نبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که در آیه عن ولا یتنا یعنی کسانی  
 که ایمان نیاوردند در روز قیامت از پل صراط کناره جویند گانند و از آن نکند  
 در آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه الامر منکم و ابراهیم  
 بن محمد جوینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت  
 کرده که علی علیه السلام را در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در ایام خلافت عثمان  
 دیدم با جماعه که حدیث میکردند و مذاکره علم فقه میکردند و از فضل فرشت و سبقت  
 و هجرت ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن میزدند و حدیث آن طولانیست  
 علی علیه السلام با ایشان فرمود است که الله یأید دار یدهنکامی که این آیه انما ولیکم الله  
 و رسوله و الذین آمنوا الذین یفقهون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را یعون  
 و آیه لکم یجدوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین و لیجیه نازل شد و مردم عرض  
 کردند یا رسول الله این آیات مخصوص چه از مؤمنین نازل شد اند یا عموما در شان  
 همه و انوقت خدا تعالی رسول خود را امر فرمود که ولایت و الیان امر را با ایشان اعلان  
 کند و مانند نماز و روزه و زکوة و حج انرا تفسیر نماید و در روز غدیر خم آنحضرت خطبه  
 خواند و در آن خطبه فرمود من کنتم مولا فها علی مولا گفتند بلی از رسول خدا شنیدیم  
 و ایضا ابو الحسن و غنیه و معاذی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از امام محمد باقر  
 علیه السلام روایت کرده است که آیه من یرید امر خیر فلیصل الی الناس کلهم و الله من  
 فضله حضرت فرمود ان یجدوا من یم از مردم بانی که حسد میبرند باینچه خدا بفرماند

معاذی شافعی  
 در مناقب  
 از امام محمد باقر  
 علیه السلام  
 روایت کرده است  
 که آیه من یرید  
 امر خیر فلیصل  
 الی الناس کلهم  
 و الله من فضله  
 حضرت فرمود  
 ان یجدوا من یم  
 از مردم بانی  
 که حسد میبرند  
 باینچه خدا  
 بفرماند







حضرت امامت

عبدالله بن حنیف بسند خود از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود  
که ستارگان مانند مرا اهل آسمان که اگر بر طرف نشوند اهل آسمان نیز بر طرف میشوند  
و اهل بیت من مانند مرا اهل زمین که اگر بر طرف نشوند اهل زمین نیز بر طرف میشوند  
و آیه سوره بقره من حاجک فیہ من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا نبعث انبیا  
و انبائکم الخ در اول کراسد و پیر از جزء چهارم از صحیح مسلم در باب بیعت ائمه  
علیه السلام بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از عید ش روایت کرده که معاویه  
بن ابی سفیان بسعد گفت چه چیز تورا از سب علی علیه السلام باز داشته که او را سب میکنی  
سعد جواب گفت رسول خدا من سپیده خورشیدم و معاویه فرمود و این سپیده خورشید را باز داشته  
از سب که اگر یکی از آن سپیده خورشیدان من بود مرا بجز بود از شتران سب و مرغ و مو از رسول  
خداست شنید در وقتی که او را در بعضی از غزوات خود خلیفه گردانید علی علیه السلام  
عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال خلیفه خود کن بود رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود اما نرضی آن تکنون منی بمنزله هفرت من مؤمنه الا الله لا یحب بعد و آن  
حضرت شنید که در روز خیمه فرمود اکنون را بیکس سپیاد که خدا و رسول را  
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و رفت راوی گوید ما همه کوزه ها را در کردیم  
که رسول خدا فرود علی را بنزد من بیاوردید علی آمد و دیدیم مبارک کنیز و بندگان  
شد بود رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی هن در دستانش انداخت و را بیکس سپیاد  
و خدا تعالی در آن روز فتح را بدست او جاری کرد و چون آیه فقل تعالوا نبعث انبیا  
نار کشید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسین و عقیله را بنزد خوانده  
و عرض کرد خداوند اینانند اهل بیت من ما لکم در کتاب فصوص الرحمن بسند خود از ابن  
عباس آورد که چون آیه قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی نازل شد

عرض

[illegible]



اسماء

عرض کردند یا رسول الله امانی که خدا بنوعالی ما را بمویدت ایشان فرمود که مانند  
فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و آیه الله نور السموات و الارض ابن مغان  
شافعی در کتاب مناقب بسند خود از علی بن حنفیه روایت کرده که از حضرت ابوالحسن  
علی بن موسی الرضا علیه السلام سوال کرد که از قول خدا بنوعالی کشتوه فيها مصباح  
فرمود مشکوه فاطمه علیها سلام است و مصباح حسن حسین علیهما السلام است از جها  
کاتنا کوکبه رقی فرمود فاطمه کوکبه و خشنده است و مبارکان عالم بودند من  
شجره مبارکه شجره مبارکه این هم است لا شرفیه ولا عزیه یعنی نه ظهور نه است  
و نه نضارت به یکاد و نهها بهیچ یعنی نه یکست که علم از او بسجین در اند و لو که تمسسه  
نار نور علی نور یعنی از فاطمه بوجود آمد امامی بعد از امانی هید که الله لنوره من  
شیاء یعنی هذا بت می کند خدا بویا است ماهر که را بخواند فی یوم اذن الله ان ترفع  
و تدکر فیها اسمه یسبح و یمجده بالغدیر و الاصال الخ از انس و برید مر و سب که  
دو کرد سو ل خدا صلی الله علیه و آله این یه را خواند مردی از حای بر خواند عرض  
یا رسول الله انما لها کدام فرمود خائهای بنیاد دیگری عرض کرد یا رسول الله  
خانه علی و فاطمه از انما لها است فرمود بلی همین انما است در تفسیر بحار الهدی  
ابو یوسف یعقوب بن سفین از ابن عباس و آیه و از اوا و انجازه او کما انفقوا  
اینها و تق کوک الخ روایت کرده است که دخمه کلیه تاجر شام بود چون میامد طبل  
میخواست تا مردم از قدوم او خبر داد کردند اتفاقا در روز جمعه از شام آمد بمکه که تا  
مکانی است از اجار الزبیت فرمود طبل و نواخت که مردم را از آمدن خود خبر داد  
کند مردم همه سو او شناختند مگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سبنا  
و ابوذر و مقداد و صهیب سو ل خدا صلی الله علیه و آله بویا ای سیر خطبه بودند

قَالُوا هَذَا  
 كَذِبٌ مِّنْ خُفْيَةٍ  
 نَّزَّلَ اللَّهُ  
 فَانْظُرْ إِلَى  
 قَائِلِهِمْ  
 وَتَبَيَّنْ  
 بِآيَاتِهِ  
 سَبْعِينَ  
 نَجْمًا  
 وَنَجْمُهُمْ  
 وَنَجْمُكَ  
 عَيْنٌ قَبِيضٌ  
 بِمَا الْخَضِرَ  
 أَهْلَهُمْ  
 فَلَوْ أَنَّ  
 أَهْلَ الْكِتَابِ  
 عَلِمُوا  
 مَا فِي  
 قُلُوبِ  
 الَّذِينَ  
 كَفَرُوا  
 مِنْ  
 قَوْلِ  
 مُحَمَّدٍ  
 فَذَرُوا  
 قُلُوبَهُمْ  
 وَكَفَرُوا

کذا شدند



# کرامات

گذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا تعالی در این روز جمعه مسجد منظر  
 کرد اگر این هشت نفر در مسجد نبودند امر این مدینه یا اهلسر منبخت و خدا تعالی  
 مانند نور لوط اخا و السبک بزه جنة هذا که میگردانید پس ای رجال که انهم  
 تجار و دستان آن هشت نفر نداشتند و گفته اند این است که در خانه های که دست  
 داده است خدا تعالی اینکه بر داشته شود و از راهای بلند قد داشتند و بزرگ  
 ستادند و یاد کرده شود از انجا خانام خدا تعالی تزیین میکنند و خدا تعالی را  
 در انجاها بصر و شام مردانی که مشغول عیسا از ایشان از خرید و فروش از یاد  
 کردن خدا و این ستریفان الله اصطفی ادم و نوح و ال ابرهیم و ال عمران علی القیام  
 تعلیه در تفسیر خود پسند خود از ابو و ایل و ابتر و امته که گفت و معنی عبد  
 بن مسعود خوانند و این مذکور یعنی خدا تعالی برگزیده برای نبوت و امامت خدا  
 ادم و نوح و ال ابرهیم را که اولاد او پسند و ال محمد و الهمه عالمیان و نیز از ابن عباس  
 راجع الله عنه و ابتر کرده اند که گفت ال ابرهیم و ال عمران مؤمنانند از ال ابرهیم  
 و ال عمران و ال سبی و ال محمد صلی الله علیه و آله بقول خدای تعالی ان اولی الثلث  
یا ابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله و الذین آمنوا یعنی  
 مشرکان و این مردم به انبیا حضرت ابرهیم انجا هستند که پیروی او کردند و این پیرو  
 که در انجا که ایمان آوردند با و و خدا و ال و ماور مؤمنان است ابن عباس گفت مراد  
 از مؤمنان ایشانند و در این و اندر عیش و نیک که فریبی تعالی در رفیع خود  
 سوره شعراء در تفسیر این آیه پسند خود از برادر و ابتر کرده است که چون این آیه  
 نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و اولاد عبد المطلب را طلب کرد و انجا  
 راد از این روز چهل نفر بودند و بوده میان انجا که یک ستر چینه منور و یک







کرامات

تا مدینه سه میل و خیر و فرای عرسه و پیغمبر که خدا بنعمانی الهزار به پیغمبر خود  
 از دایه داشته و اختیار الهزار با و داده که حکم کند بان هر نحو که بخواهد و بدان  
 اختلاف کرده اند بعضی گفته اند باشد اند نظر بمقادایه ما اقام الله علی رسول  
 من اهل البیت فی الله و لیس رسول و لیس فی البیت یعنی آنچه را که بگوید اینست خدا  
 بقالی بر رسول خود از اهل مرزبان برای خدمت و مراد رسول خداست و برای  
 خویشان نزد یک رسول خداست و برای اطفال بچید و درویشان و مسافران الهجرت  
 صلی الله علیه و کفر است مراد از دوی البیت برای رسول خداست و فقها در  
 وجه استخفاف دوی البیت اختلاف کرده اند و شافعی و اصحاب او بر آنند که استخفا  
 ایشان بسبب قربت بر رسول خداست و حاجت و عدم آن در ایشان معتبر نیست و ابو  
 حنیفه و اصحاب او بر آنند که استخفا و محبت حاجت ایشانست بقرابت و گفته اند در  
 ذکر در این اوقات تفصیل باید داد چنانچه در میراث که مرد را دو سهم و زن را یک سهم می  
 رسد محمد بن الحسن گوید در میان ذکور و اناث تساوی باید کرد و تفاوت نباید کرد  
 و ذکور را بواناث تفصیل نباید داد و محمد بن الحسن صاحب کتاب عمه گوید افعول  
 شافعی است و آن صحیح است و ظاهر کتاب خدا که مبهر نماید و لیس فی البیت یعنی  
 شهادت میسر خدا بنعمانی سهمی معطی برای ایشان واجب کرده اند و میبایست  
 محتاج از ایشان فرق نکند و کسی که ایشان را مستحق دانند از جهت حاجت به فرای  
 مخالف کتاب الله است زیرا که اگر استخفا در جهت بجز احتیاج بود و غیر از  
 نیاز یافت میشود کسی که از ایشان محتاج تر بود و بجز استخفا که بجز باشد  
 حاجت نه قرابت در او حاصل بود پس و احق بود از ایشان و اختلاف در و نقص  
 در ظاهر این زیرا که لفظ ایست منظم لفظ مرتبه است و لفظ مرتبه حاصل است

دُرّ اَمِّیَّان

[illegible]







# در اقامت

جوینی بسند خود از زید بن علی علیه السلام در این باب و بسند  
 دیگر رسول صلی الله علیه و آله این است که اهل بیت و ذریه او را داخل هشت گشتند  
 فَاَقْتَمِ الْعَقْبَةَ وَمَا اَدْرِيكَ مَا الْعَقْبَةُ فَكَرِهْتُمْ فَاِذَا اخْرَجْتُمْ مِنْ صَلَاحٍ رَغْفَرِي بِهِ  
 سند خود از شافع از اسیر و این کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
 در این باب شریف تر با لای صراط عقبه است ظلمانی طول آن سه روز است  
 است هزار سال آن سزاقتیب است و هزار سال دیگر خار مغیلا و عفرین و مار است  
 و هزار سال دیگر سوزنا لای است و من اقل کسی امر که آن عقبه را طی میکنم و پس از آن  
 علی بن ابیطالب و بعد از این کلامی چند میفرماید طی نمیکند آن عقبه را و شش  
 مکر محمد و اهل بیت و الحدیث و معنی آن این است که دنیا بداد می دهد و عقبه که گناه  
 است از امر مشکل که باعث رنج و غم باشد و چه چیز را ناکرد ایند بود که حبیب  
 عقبه و چه قدر در خواب از او و عقبه ها نیک است از چند بندگی آن الی بن امیر  
 و عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّهِ صَاحِبِ كِتَابٍ رَجَعِينَ وَاخْذُوا بِحَبْلِ  
 است از چهل حدیث بسند خود از جابر بن عبد الله او را است که گفت ما نزد  
 خدا بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بود  
 آمدیم دست بکعبه زد و فرمود قسم بانگیز که جان من بدست او است که این و متبعه  
 این در دنیا من دستکارانند بعد از آن فرمود و اول شما است در ایمان و وفا  
 نما شد و شما از شما بجهاد الجی و اموار شما است با سر پا و شاهی و عدل شما است  
 در رعیت و اقسام شما است با بسوی و اعظم شما است نزد حضرت عزت بمرتبت گوید  
 پس این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّهِ گوید  
 بعد از آن فرمود علی علیه السلام شما را صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله می  
 گفتند

سند خود از زید بن علی علیه السلام در این باب و بسند دیگر رسول صلی الله علیه و آله این است که اهل بیت و ذریه او را داخل هشت گشتند  
 فَاَقْتَمِ الْعَقْبَةَ وَمَا اَدْرِيكَ مَا الْعَقْبَةُ فَكَرِهْتُمْ فَاِذَا اخْرَجْتُمْ مِنْ صَلَاحٍ رَغْفَرِي بِهِ  
 سند خود از شافع از اسیر و این کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در این باب شریف تر با لای صراط عقبه است ظلمانی طول آن سه روز است  
 است هزار سال آن سزاقتیب است و هزار سال دیگر خار مغیلا و عفرین و مار است و هزار سال دیگر سوزنا لای است و من اقل کسی امر که آن عقبه را طی میکنم و پس از آن علی بن ابیطالب و بعد از این کلامی چند میفرماید طی نمیکند آن عقبه را و شش مکر محمد و اهل بیت و الحدیث و معنی آن این است که دنیا بداد می دهد و عقبه که گناه است از امر مشکل که باعث رنج و غم باشد و چه چیز را ناکرد ایند بود که حبیب عقبه و چه قدر در خواب از او و عقبه ها نیک است از چند بندگی آن الی بن امیر و عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّهِ صَاحِبِ كِتَابٍ رَجَعِينَ وَاخْذُوا بِحَبْلِ است از چهل حدیث بسند خود از جابر بن عبد الله او را است که گفت ما نزد خدا بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بود آمدیم دست بکعبه زد و فرمود قسم بانگیز که جان من بدست او است که این و متبعه این در دنیا من دستکارانند بعد از آن فرمود و اول شما است در ایمان و وفا نما شد و شما از شما بجهاد الجی و اموار شما است با سر پا و شاهی و عدل شما است در رعیت و اقسام شما است با بسوی و اعظم شما است نزد حضرت عزت بمرتبت گوید پس این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّهِ گوید بعد از آن فرمود علی علیه السلام شما را صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند

گفتند















فضائل حضرت امیر

که نزد او بوده رد نماید و شی که آنحضرت بیرون میرفت مشرکین دور خانه او را حاطه کرده بودند علی علیه السلام را آن فرمود که در بستر او بخواب و بارش فرمود یا علی بزد خصمی را بر خود بنویسند و در بستر من بخواب که انشاء الله مکر و هیبت تو خواهد رسید علی علیه السلام چنین کرد و خدا بیغالی بجزای او میکائیل و جبرئیل و وحی فرستاد که من شما را با یکدیگر برادر کردم اکنون کلام یک از شما دیگر برادر در داری عمر بر خود مقدم میدارد و کوتاهی عمر را قبول میکند خود را چنین در زندگانی کردند و هیچیک از ایشان دیگر بر خود اختیار نکردند پس با ایشان وحی فرستاد که شما در برادر گماشتد علی علیه السلام نبودید که من او را با محمد برادر کردم و او در بستر خواب محمد صلی الله علیه و آله خوابید جان خود را در راه او داد و او را در زندگانی بر خود اختیار کرد اکنون بجانب زمین روید و او را از شر دشمنان نگاه دارید پس جبرئیل بجانب سر و میکائیل بجانب پای علی علیه السلام را رسانید و جبرئیل سلام میگفت مبارک باد مبارک باد کسیست مانند تو ای پیر ابوطالب که خدا بیغالی بنو مبلهات میکند مبلانکه خود پس خدا بیغالی ای و من الناس من یکنی نفسه ابتغاء مرضات الله زاد رشان علی علیه السلام در سوختن خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و وقتی که بجانب مدینه بیرون میرفت بعضی از شیعیان بعضی از مردم کسبه هستند که میفرمودند یعنی بذل میکنند جان خود را بجهت طلب خدا خدا بیغالی و این باب را همین قدر مختصر گفتا کردیم و فصل سیم در اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با هر یک از کما در جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلاف نصب فرمود در روز غدیر خم در سفر حجۃ الوداع و بعضی احادیثی که از طرق عامه رسیدند این فضل ذکر میشود و اکفای ما بینیم بدو از حدیث حدیث رسول ابن مغاز لیه ابو الحسن شافعی در کتاب مناقب میزند و از ولید بن صالح از ابن

امراء

[illegible]







حضرت امام علی

اند تا آنکه مردی از مهاجرین و انصاریان برخواست و عرض کرد یا رسول الله و پیغمبر که فرمود  
 کدامانند فرمود بزرگتر آنها کثرت است که در میان آنها است که بکشد و بکشد و بکشد  
 است و طرف دیگر بدست چسب با و خنک کردند و لغزش نکیند و گمراه نشود و بکشد  
 فراوان غنیمت من است پس سفارش عزت خود را بایشان کرد بعد از آن فرمود که من  
 از خدا سوال کردم که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا وقتی که بر حوض من وارد شوند  
 و خدا بندگان اجابت فرمود و بمن از این دامت بیدارند که حاضر ایشان حاضر من است  
 و خدای ایشان خدای من است و دوست ایشان دوست من است و دشمن ایشان دشمن  
 من است و بداند که هیچ امانی هلاک نشد مگر بجهت پیوستن هوا و هوس نفسا به  
 و اصرار بر پیغمبر خود و میکشند هر که را بعد از داد از میان ایشان برخواستند من  
 پیوستم من علی علیه السلام را بعد از خود بلند کرد و فرمود من کنت مولاه فاعلموا  
 و من کنت ولیه فاعلموا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فاسم نبوت مکرر  
 فرمود حمد و ثناء و بیستم از حدیثی که از حضرت موسی بن احمد که از اعیان علمای  
 عامه است در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام مابین خود از ابو هریره از ابو سعید  
 خدری روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بعد از نماز خواند و فرمود  
 تا در هر دختی را از خا و خاک پاک کردند و از پنجشنبه بود که مردم را بوالایت علی  
 خواند و باروی علی را گرفت بلند کرد و بیکه و بر بغل حضرت عباس ایان شد بعد از آن  
 در سوخته ای و علی از یکدیگر جدا نشد تا وقتی که ایة اجماع لکم دینکم و اتممت لکم  
 دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در سوخته ای از قول  
 ایة گفت الله ما کبر بکمال دین و تمام نعمت و در کتاب و در کار و رسالت من و ولایت  
 علی علیه السلام بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فاعلموا

ثانی







حضرت امیر

الناس يوم الحج الأكبر وابن عبد الوهاب شوا كاه ساخنه انت اخذنا بيقالى بسو مردم  
 بعنه كفار مکه در دوزخ بزد که عید قربان است حدیث منی در کتاب جمع  
 بین الصحاح السنه از صحیح ابی داود که کتاب سنن است و از صحیح ترمذی از حصین بن سبره  
 روایت کرده که برید بن ارقم گفت نو خبر بسیار دیدم بما خبر داکه از رسول خدا شنید  
 بایشی رسید گفت ای برادران من استم که از عمر زیاد رفته و عهد مرا در سو خدا فدی  
 و آنچه را که از آن حضرت شنیدم بعضی را فراموش کرده آنچه شما از امان خبر دهم قبول کنید  
 و آنچه فراموش کرده ام مرا تکلیف بان ننمائید بعد از آن گفت در دوزخ سو خدا  
 در سوابی که انرا هم میگویند برخواستند و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی  
 مردم را پسندید و بجهت فرمود از احوال پیامت یاد او و کرده بعد از آن فرمود  
 ایها الناس انیستم من مکرمی مثل شما زود باشد که سیک اهل بزد من اند  
 بسو که خواند من اجابت کنم و از میان شما بروم اما در چیز سیکین در میان  
 شما گذاردم اول کتاب خدا که در او است نور هدایت انرا بگردید و بان خیلند  
 و عمل بان نمائید پس بر عیب و محرم و زیاد و خصوص قرآن فرمود بعد از آن فرمود بگو  
 اهلین من است که خدا را یاد شما میاندازد در باره اهلین من و کتاب خدا و این  
 چیز از هم جدا نمیشوند تا آنکه در بالای حوض با من ملاقات کنند حصین گفت اهل  
 بیت کیانند یا از نان اهل بیت نیستند گفت ذنان اهل خانه اند و لیکن گاهی  
 زن از شوهر طلاق میگیرد و بخانه خود رود اهل بیت و سو خدا کسان هستند که  
 بعد از رسول خدا صدقه برایشان حرام است ایضا موفق بن احمد ما بشنا خود از زید  
 بن ارقم همین حدیث را ذکر کرده و در آخر گفته است که از او پرسیدند که این بطلان را  
 نواز در سو خدا شنیدید گفت در بزد رختا نبود احدی مگر آنکه چشم خود دید

مکونیش

[illegible]





# فضائل

و بگویند خود بشیند حدیث ششم موفقی بن احمد بسند خود از ابن ثابت  
 آورد است که یارسو بخدا صلوات الله علیه اله باز گشتم از حج در بین راه مکه و مدینه فرو  
 فرمود امر فرمود بانک نماز را دارند دست علی را گرفته و فرمود ایا بنشینم اولی بمومنین  
 از خودشان عرض کردند بلی فرمود ایا بنشینم هر مومنی از خوش عرض کردند بلی باز  
 همین عبادت را فرمود و عرض کردند بلی پس فرمود این مرد که علی باشد و بی گشتی است که  
 من و بلی او به خداوند انجوا هر که او را بخواهد و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد  
 بعد از آن عمر بن خطاب با او ملاقات کرده و گفت کوانی یارب نو را که امر و مولی و رضا  
 اختیار هر مومنی و مؤمنه شد و پیرو موفقی بن احمد از ابو هریره مابین سائقه کو  
 کرده حدیث سابق را که در ذره غدیر ثواب شصت ماه را دارد بفضل سابق بود  
 آخر گفته که عمر بن خطاب با او گفت میخ لی یا علی بن ابی طالب مولا ی و مولی کل  
 مسلم و ستمکار و کتاب رضا بد الصحابه از حسن بن محبوب از زید بن ارقم مثلاً این حدیث  
 ذکر کرده حدیث ششم موفقی بن احمد مابین در مصحح المصنف بسند خود از زید بن ارقم  
 آورد است که رسو بخدا فرمود من گفتم مولا ه فاعلی مولا ه مابین کوید این حدیث  
 مجرد و تو مکه آنرا را بشنیده است و خبر همه بر آن زیاد نکرده و غیر از بر مبدی مانند  
 و هری و غیره وقت و مکان آنرا مشخص کرده اند و گفته اند که وقتی که رسو بخدا الحجة  
 الوداع را بعد از آمدن مکه مدینه مراجعت کرد در غدیر خم از جا و خود بخواند  
 و فرمود ایها الناس و در میان است از من سؤال خواهند کرد از ایمان شما ایا من  
 شما تبلیغ کردم گفتند شهادت میدهم که تبلیغ رسالت خود کردم و مردم را بسو  
 خدا خواندم رسو بخدا فرمود من خود نیز گواهی میدهم که تبلیغ کردم و مردم را  
 بسو خدا خواندم بعد فرمود ایها الناس شما گواهی میدهم که رسو بخدا خواندم

و بگویند خود بشیند حدیث ششم موفقی بن احمد بسند خود از ابن ثابت  
 آورد است که یارسو بخدا صلوات الله علیه اله باز گشتم از حج در بین راه مکه و مدینه فرو  
 فرمود امر فرمود بانک نماز را دارند دست علی را گرفته و فرمود ایا بنشینم اولی بمومنین  
 از خودشان عرض کردند بلی فرمود ایا بنشینم هر مومنی از خوش عرض کردند بلی باز  
 همین عبادت را فرمود و عرض کردند بلی پس فرمود این مرد که علی باشد و بی گشتی است که  
 من و بلی او به خداوند انجوا هر که او را بخواهد و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد  
 بعد از آن عمر بن خطاب با او ملاقات کرده و گفت کوانی یارب نو را که امر و مولی و رضا  
 اختیار هر مومنی و مؤمنه شد و پیرو موفقی بن احمد از ابو هریره مابین سائقه کو  
 کرده حدیث سابق را که در ذره غدیر ثواب شصت ماه را دارد بفضل سابق بود  
 آخر گفته که عمر بن خطاب با او گفت میخ لی یا علی بن ابی طالب مولا ی و مولی کل  
 مسلم و ستمکار و کتاب رضا بد الصحابه از حسن بن محبوب از زید بن ارقم مثلاً این حدیث  
 ذکر کرده حدیث ششم موفقی بن احمد مابین در مصحح المصنف بسند خود از زید بن ارقم  
 آورد است که رسو بخدا فرمود من گفتم مولا ه فاعلی مولا ه مابین کوید این حدیث  
 مجرد و تو مکه آنرا را بشنیده است و خبر همه بر آن زیاد نکرده و غیر از بر مبدی مانند  
 و هری و غیره وقت و مکان آنرا مشخص کرده اند و گفته اند که وقتی که رسو بخدا الحجة  
 الوداع را بعد از آمدن مکه مدینه مراجعت کرد در غدیر خم از جا و خود بخواند  
 و فرمود ایها الناس و در میان است از من سؤال خواهند کرد از ایمان شما ایا من  
 شما تبلیغ کردم گفتند شهادت میدهم که تبلیغ رسالت خود کردم و مردم را بسو  
 خدا خواندم رسو بخدا فرمود من خود نیز گواهی میدهم که تبلیغ کردم و مردم را  
 بسو خدا خواندم بعد فرمود ایها الناس شما گواهی میدهم که رسو بخدا خواندم



# فضائل

عمر و زید کما فی پیغمبر که پیش از او بوده و مرا کمان ابرامت داعی اجله را سو خوانده و من  
 او را اجابت کرده لبیک گفتم و از میا شایر و مر و با فی حدیث بطور ذوق کرده که در  
 حدیث ششتر که شد حدیث هشتم ابن ابی الحدید در شرح لهج البلاغه گویند  
 خود از ریاح بن الحرث الحنفی آورد امت که گفت من در خدمت حضرت امیر المؤمنین <sup>ع</sup>  
 بودم که جمعی در و خود را از مردم پویند بودند نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند السلام  
 علیک یا مولانا حضرت فرمودند ای شما از اهل بادیه هستید عرض کردند بلی فرمود من  
 چگونه مولای شما هستم عرض کردند ما از اهل بادیه هستیم و لکن از رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله روز غدیر خم شنیدیم که فرمود من کنت مولاه فاعلی مولاه اللهم و ال  
 من و الاه و عاده من عاده و انصر من نصره و اخذ من خذ له و اوی کوبید  
 علی را که خندید چندانکه دندانهای مبارک آنحضرت نمایان شد بعد از آن فرمود  
 به بنیید و بشوید و گواه باشید بعد از آن انجاعت بجانب بارها خود رفتند و من  
 عقب ایشان رفتم و یکی از ایشان گفت اینان کیانند گفت ما جماعی هستیم انصا  
 و بمن نشان دادند یکی از خودشان را که ابن ابی یوسف انصای امت مصلح و السید  
 من پیش رفتن ما الوصایه کرد در حدیث هشتم ابن ابی الحدید در شرح  
 لهج البلاغه با سند خود از شریک بن عبد الله آورد امت و قتی علیه السلام عرض  
 کرد مردم در باره من سخننان میگویند و اینکه گفته رسول خدا را بر دیکران مقدم  
 داشته و تفصیل داده فرمود سو کنند میدهم هر که زنده است از اهلانی که در راه جنت  
 رسول خدا را کرده باشند و در غدیر خم از آنحضرت شنیدند باشد که در حق من چیزی  
 امت از جای خود برخواستند گواه پس شش نفر از صحابه و رسول خدا از طرف راست  
 شش نفر از جانب چپ برخاستند و شهادت دادند که ما از رسول خدا شنیدیم که در  
 آن روز که دمت علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فاعلی مولاه اللهم و ال من ال

حدیث ششتر که شد حدیث هشتم  
 خود از ریاح بن الحرث الحنفی آورد امت  
 بودم که جمعی در و خود را از مردم پویند  
 بودند نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند  
 السلام علیک یا مولانا حضرت فرمودند  
 ای شما از اهل بادیه هستید عرض کردند  
 بلی فرمود من چگونه مولای شما هستم  
 عرض کردند ما از اهل بادیه هستیم و لکن  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله روز  
 غدیر خم شنیدیم که فرمود من کنت مولاه  
 فاعلی مولاه اللهم و ال من و الاه و  
 عاده من عاده و انصر من نصره و اخذ  
 من خذ له و اوی کوبید علی را که خندید  
 چندانکه دندانهای مبارک آنحضرت  
 نمایان شد بعد از آن فرمود به بنیید و  
 بشوید و گواه باشید بعد از آن انجاعت  
 بجانب بارها خود رفتند و من عقب ایشان  
 رفتم و یکی از ایشان گفت اینان کیانند  
 گفت ما جماعی هستیم انصا و بمن نشان  
 دادند یکی از خودشان را که ابن ابی  
 یوسف انصای امت مصلح و السید من پیش  
 رفتن ما الوصایه کرد در حدیث هشتم  
 ابن ابی الحدید در شرح لهج البلاغه  
 با سند خود از شریک بن عبد الله آورد  
 امت و قتی علیه السلام عرض کرد مردم  
 در باره من سخننان میگویند و اینکه  
 گفته رسول خدا را بر دیکران مقدم  
 داشته و تفصیل داده فرمود سو کنند  
 میدهم هر که زنده است از اهلانی که  
 در راه جنت رسول خدا را کرده باشند  
 و در غدیر خم از آنحضرت شنیدند باشد  
 که در حق من چیزی امت از جای خود  
 برخاستند گواه پس شش نفر از صحابه  
 و رسول خدا از طرف راست شش نفر از  
 جانب چپ برخاستند و شهادت دادند  
 که ما از رسول خدا شنیدیم که در آن  
 روز که دمت علی را گرفت و فرمود من  
 کنت مولاه فاعلی مولاه اللهم و ال من











## حضرت امیر

ما آمد گفتن نوکینه خدا نور رحمت کند گفت من دیده دختر فرشته بن عباس ساعده  
 گفتیم چنان سخن تازه داری که ما را آگاه کنی گفت بلی بخدا قسم مادرم امیر غار و جن  
 طاووس بن فضل بن عباس ساعده مرا خبر داد که دوری با جمعی از زنان عرب بودیم  
 که ابو طالب اند و هناك و چنین گفتیم نور آنچه سید گفت فاطمه بنت اسد را اثر  
 وضع محل ظاهر شده این گفت و مانند اذنه منجر دست خود را پیش روی خود گرفت  
 که آنکه محل را دید فرمود بایم نور آنچه واقع شده گفت فاطمه بنت اسد را در زان  
 گرفت و مینا لدا حضرت دست او را بگیرند و هر دو شتاب رفتند و فاطمه را بخانه  
 کعبه بردند و بنشیند و هر دو پیشین میر کنند خدا این و را در گرفت نهیری و امیر  
 و یاکنه و خوش و شوخ که بلیکوی او هرگز ندید بودم و ابو طالب او اعلم نام کرد  
 و بنشیند و نور را بر داشتند و دست گرفت و بخانه فاطمه آورد و من بر شونده محل  
 سوگند هرگز بعد از ششید بودم مگر اینکه ششید از آن بنکون بود و اینچنین بود  
 ما که در کتاب مقبول المهر از کتاب شاعبه تا در ابو المعالی و فقه مالک از حضرت  
 علی بن محمد بن محمد بن ابی بکر و در کتاب خود گفته آمدند امید شد بود  
 و در خانه کعبه پیش از علی و احب غیر از علی و این فضیله است که حق تعالی محض کرد  
 از ابی علی عمر از جهت بزرگ داشتن مقام حضرت و بلند کردن بزرگواری و او  
 علی هاشمی نژاد و هاشمی بود هم از پدر و هم از مادر و او کسی بود که در نبوت  
 او هاشم مشغول شدی و بهر آنکه در اوقات خاصه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله  
 علیه السلام کتاب مالک آورد که عباس بن عبد المطلب یزید بن عقبه با جمعی از بنی هاشم  
 در برابر خانه کعبه نشسته بودند و ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر آمد  
 مدتی حمال او تمام شده بود و آنرا بر او بود و بحال برهنه رفتن نداشت پس



## فضایل

دوینا از بدگاه بینا ز او در گفت ای صاحب خانه وای عبو بکانه افراد او دردم بنور  
با پنجه رسول تو از پیش تو آورد و بجز سینه از پیچان و بجز کتابی که فرستاده و من  
تابع دین خود ابرهم خلیلیم که اینجا را بنا کرد پس سوال میکنم از تو بحق اینجا  
و بحق آنکسی که اینجا را بنا نهاده و بحق فرزندی که در شکم من است و با من سخن  
گویند و اینس من است اینجا خود و افراد او دردم که این مولود یکی از کلام الهی است  
و خدا نیت تو است این و ده و ده از این من است آن کرد آن گویند چون دعای فاطمه تمام  
شد و بیدار بود و در خانه کعبه شکافته شد و فاطمه بدرون خانه رفت و از نظر  
ما غایب شد و دیوار خانه محال اول با زاهد بنوعی که شکاف آن پیدا نبود باذن  
الله تعالی بعد از مدتی خطه این امر عریضه را در آن کردیم که در خانه را میکشایم تا  
بعضی از زنان ما نیز فاطمه شوند و او را پرستاری نمایند هر چند سعی کردیم  
در خانه کعبه باز نشد و اینستیم که خالی از ستیری نخواهد بود و فاطمه مدتی در  
در آنجا بود و احدی را خبر از او نبود و او بی گویند این مدتی پیوسته مردم را سر کوب  
و باز آنها را از این قضیه داستانها میزدند و زنان در خانه از این امر غریب جدا  
میکفتند و چون روز چهارم شد دیدیم همان موضع شکافته شد و فاطمه بدرون  
آمد علی را بر سر درخت داشت و گفت ای گروه مردم بدانید که حق تعالی مرا از میان  
مردم برگزید و بر همه زنان پیشین تفصیل داد حق تعالی اسیر خرمتر از من را از میان  
مردم برگزید و او در این عالم بنده خدا میگردد و موضع که بمنجا آمد کنی است و اینست  
نماید مکر از در و اضداد و هم چنین مردم در خرمتر از من بودند شاخه خشک در  
خرمتر از در میانان بچینا بیند برای او در طایفه و حجت و حق تعالی مرا برگزید و این  
دورن بلکه بر همه زنان عالم که پیش از من آمده اند برتری دارد و در خانه خود



## حضرت امیر

بود و از طعامها و میوهها هشت هزار روزی که زاینده چون فرزند مولد شد از هانف  
 عینندای که در پیشیند که ای فاطمه این مولود را علی نام کن زیرا که نام من علی است  
 امشد و من از قدرت و عزت و جلال و عدل خود او را از نام خود  
 جدا کردم و او را خود بر نبی نمودم و با از اب خود مناد بگردانیدم و او را کسی  
 که در بام خانه من اذان گوید و بته از اسیر نگویند و دانند از د هوالذی کان نبی  
 الله مولده طهر البیت من اوجاس و ثانی و مرا تعظیم و عجبند و تحلیل کنند و  
 بعد از خدیجه من و بنی من و هیز بن مخلوق من محمد که رسول بر اینها مام و پیشوا  
 مردم و وصی رسول من است خوشایمال کسی که او را در منند از او را باری کند و بعد  
 بمجال کسی که او را دشمن دارد و ذلیل گرداند و حق او را انکار کند و چون ابو ط<sup>لب</sup>  
 او را دید خوشحال شد و علی گفت السلام علیک یا ابه و رحمت الله و برکاته و تو  
 گوید در این هنگام حضرت رسول داخل شد چون چشم علی بر آن حضرت افتاد بشرف  
 آمد و بر روی آن حضرت خنده کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمت الله  
 و برکاته و او بی گوید پس آن حضرت سرفه کرد و باذن خدا گفت بسم الله الرحمن الرحیم  
 قد اقلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون قال اخر رسول خدا در جواب فرمود  
 قد اقلعوا بک یعنی ای علی مؤمنان بنویز و بگفتند تمام آیه را تا هم بینا خالک  
 تلاوت فرمودند معنی آیه این است که آن کسانی که شصت بابین صفاتند یعنی در نماز  
 خاشعند و از لغو کناره میجویند و فروج خود را از زنا و لواط نگاه میدارند و  
 و از قاتل هشت نفر و پسند که از امارت بصری گشتند و در آن غلج خواهند بود  
 و غیر عرض میکنند و تفسیر این در کتاب مجمع از حضرت رسول و اینگونه است که پیش  
 احبک از شما مگر آنکه برای او دو منزل مهیا است منزل در بهشت و منزل در دوزخ



## فضایل

پس چون کسی بجهت و او را بجهت برند منزل او را اهل بهشت باریت منصرف مینمایند  
و این منتهی از اذن در این شهریه و فی علیه الرحمه از حضرت اما بجای ناطق جعفر  
محمد الصادق علیه السلام همین مضمون نقل کرده است پس بجهت فرمود بخدا سو کنند که تو امیر  
ایشانی و برایشان امارت و بزرگی خواهی کرد معلوم خود و نیز ایشان شاگردی تو  
خواهند کرد از تو تعلیم خواهند گرفت و بخدا سو کنند که تو دلیل و راهنمای ایشان  
خواهی بود همه از تو هدایت یابند پس فاطمه فرمود برو و بخدمت عمت حمزه و او را  
بواله دلت علی و شاد دلت ده فاطمه عرض کرد فاذا خرجت فاقن برویه فقال انما  
اوبیه فقال انت من رویه قال نعم فاطمه عرض کرد چون من بروم علی را که از شهر سر  
کند فرمود من او را سپر کنم فاطمه از در کعبه عرض کرد تو او را سپر خواهی کرد فرمود  
بلی و دقان مبارک در دهان آنحضرت گذارد و از ده چشمه زربان مبارک جویید  
و آنحضرت ثنا و فرمود من انبئ قول قول حضرت علی است صیغره باید فافخرت منه  
اثنا عشره عینا یعنی شکافند و در او شد از آن دوازده چشمه و نیز گویند که کتب  
از دوازده امام علیهم السلام باشد و الله اعلم راوی گوید از روز هشتم ذیحجه بود که  
این سبب فرود از رویه فاصند پس چون فاطمه برگشت دید نور از علی نامید و به  
استماع کشیده گوید پس او را بقلعه پیچید پس علی و قاطر از یاره کرد انگاه در قحط  
در خیم نزد پیچید یاره نمود پس در قنداق در خیم پیچید باز یاره نمود انگاه  
سر قنداق پیچید یاره کرد چهرها قنداق و پنج قنداق که یکی از آنها حیر بر مضبوط بود  
یاره نمود پس مشرق قنداق از دنیا و یکی از چرخ بهشت او بر نیل داد همه یاره نمود و بان  
خدا فرمود ایما در دستها مرا میند که میخواهم پروردگار خود را با انگشتان ایشان کنم  
و عبان کنم ابو طالب گفتا نفرزند در امر نبی و شایان خواهند بود و بعد از آن در



## حضرت امیر

دیگر حضرت پیغمبر آمد بخانه فاطمه و چون آن مولود پیغمبر را دید خنده کرد  
و شو کرد که برود خدمت آنحضرت فاطمه گفت شناخت او را بخدای کعبه و یا بجهت  
آنروز را عرفه نامید و روز سیم تولد که روز عید اضحی است ابو طالب دعوت نمود  
مردم را بولیمه فرزند خود مؤلف عرض میکند عرفه روزی است که آدم و حوا یکدیگر را  
در محل عرفات شناختند این روایت در کفایت الخصال ذکر شده منافی نیست که هر  
واقع شده باشد عرفه هم شناختن آدم و حوا و هم شناختن حضرت امیر حضرت رسول  
و امین باشد و روز سیم تولد که روز عید اضحی است ابو طالب دعوت نمود مردم را  
بولیمه فرزند خود و میصد شتر و هزار گاو و گوسفند گشت و ولیمه عظیمی داد و گفت  
هر کس از طعام ولیمه فرزندم علی تناول نماید برود اول در خانه خدا هفت مرتبه  
طواف نماید بعد از آن داخل شود بفرزندم علی و سلا کند که خدا تعالی باو شرف  
و کرامت بسیار عطا فرموده و بعد از طعام تناول نماید بجهت آنروز را روز شکر نامید  
پیغمبر عرض میکند که بروایت صاحب کتاب الخصال روایت منی علیه الله مقامه  
حضرت در پنجم ذیحجه متولد شد که سه روز در خانه کعبه پنهان بودند و در هشتم  
آمدند و بنا بر روایت مرحوم حاجی محمد عسفری و بنی صاحب کتاب فاضل میبوسید از دروا  
صفوان جمال از حضرت صادق در هفتم شعبان متولد شد و در یکشنبه بود و بعضی  
گفته اند در بیست و سیم شعبان بود تولد آنحضرت و علی بن محمد مالک گفته که منی  
بعد از تولد جناب رسول خدا که عام الفیل بوده آنحضرت متولد شد که ده سال قبل  
از بعثت بود باشد در خانه کعبه و بعضی از علمای خاصه عامه و لادن انجناب را  
در سپهر هم رجب وایت کرده اند و از ده سال پیش از آنکه رسول خدا مبعوث شود  
در جوف کعبه پیغمبر خدا در آنوقت بیست و هشت سال داشت و در جمعه روز اربعه



## فضایل

عند الله سيماهم از فضایل انجناب آنکه در امامی در این کرده از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام در تفسیر یوفون بالسنه در سوره مبارکه هلاله امت فرمود که بنیاد  
 شدند حسین علیهما السلام و هود و طفل کوچک بودند پیغمبر عبادت ایشان  
 تشریف برد و در تفسیر نیز همراه آنحضرت بودند یکی از آنها بامیر المؤمنین گفت  
 یا ابا الحسن اگر ندی از برای طفلان خود میگردی که خدا ایشانرا شفا میداد  
 نبود حضرت امیر از موسی روزی میگریه اگر خدا شفا ندهد ایشانرا و همین  
 صدیقه طاهره سلام الله علیها و حسین علیهما السلام هم گفتند ما هم سه روز  
 روزه میگیریم اگر خدا شفا نداد قصه هم همین طریق نذر کرد و خدا ایشانرا شفا داد  
 و سه روز روزه گرفتند و از اول روزه طعامی نداشتند حضرت امیر رفتند  
 هسایه هجود که او را شمع میپختند جامه پشمین میبافت فرمود که میشودی  
 ششم بلای که فاطمه علیها سلام خدا بر محمد از برای نور بسد سبب صناع جو عرض کردی  
 ششم و جزا گرفت نزد حضرت صدیقه طاهره علیها سلام آورد و آنحضرت اطلاع نمود  
 ثالث ششم زاد و اول رشت و ثلث جزا آورد و چهارم پنج فرض فان بخت و چون مثب  
 شد حضرت امیر نماز مغرب با پیغمبر گذارد و بمنزل آمده سفره انداختند و پنج نفر  
 ایشان نشاند اول لفته که حضرت امیر از کرده پاره کرد فقیر صدازد و گفت  
 السلام علیکم یا اهل بیت محمدانا مسکین من مساکن المسکین اطعمونا ما ناکلون  
 اطعمکم الله من موائ الجنة پس آنحضرت لفته را از دهن مبارک برداشتند و فرمود  
 فاطمه ذا الجود والیقین یا بنت خیر الناس اجمعین اما تو بن البائس المسکین  
 جاء الی الباب لکه حنین نسکوا البنا جاعا حنین کل امری بکسبه رهین  
 پس فاطمه علیها سلام جواب گفت امرک سمع با بر نعم و طاعة و ای من البائس  
 مضاعفه



## حضرت امیر

رضاعه غدت باللب وبرا لبواغه از جوارح الشبعت من نعاغه ان الحق الاخبار و  
 الجماعه وادخل الجنة في شفاعه بين النجود ودر سفر بود همه را بان مسکین دارند  
 وانشاء باب نمودند وروزه گرفتند و حضرت فاطمه ثلث دیکران پشم داشت  
 و صناع دیکران جورا پنج قرص نان بخت و چون نماز مغرب گذاردند سفره انداختند  
 و بر سفره نشستند حضرت امیر لعنه از نان برداشت بخورد و بنمایان بنامای مسکین  
 برد و خانه ایناده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد آقا بنیم و من بنای المسکین  
 اطعمون مما قطعون اطعمکم والله من موافق الجنة باز حضرت امیر را بر زمین انداخت  
 و فرمود شعر فاطمه بنت سید الکرم قد جاءنا الله بها البیت من بریم اليوم عند  
 رحیم موعده في الجنة النعیم فاطمه جواب گفت فسوف اعطيه ولا انا له وافر  
 الله على عیاله امسوا حیاءا و هم استباله اصغرهما یفعل فی الفیال بکرهما یفعل  
 باعینا له لفا لیسر الویل مع ونا له بین مجموع ناها را بان بنیم دادند و باب خطا  
 نمودند و روز نهم روزه داشتند و حضرت صدقه ثلث بایه را که مانده بود نیم را  
 داشت و ثلث آخر جورا ارد و خیر و بطریق معهود نان کرده و بعد از نماز مغرب بخوردند  
 افطار نمایند باز اول لعنه که حضرت برداشت اسیر از اسیر مشرکین برد و خانه اینا  
 و گفت السلام علیکم یا اهل باب محمد ما را بحیر اسیر میکنند و قوت بمانند  
 انحضرت لعنه را بر زمین گذارد و فرمود فاطمه بنت البیت اسیر قد جاءک الله بسیر  
 هبیک مکمل فی علیه مقبدا سیکر البکا الجوع قد تقدر من یلیم اليوم مجده  
 فی عند عند العید الواحد الموحید پس فاطمه گفت لم یبق مما کان غیر صناع  
 وندون کنی مع الذراع مشلا و هما حیاء یا رب لا تقربهما صناع ابوهما الخیر  
 ذوا صناع و ما علی راسه من صناع الا مباحتهما بصناع فینه مانده بودند این



## فضایل

لیکن از من باز وی من از دشمنان پیش و اسیرا کردن به رنج و زحمت افتاد و طفلان  
 من سه روز امت کریمه نداده اند و خداوند ایشان را از کوسنیک هلاک ممکن که بد ایشان در  
 حیرت ساعی است و بر من مقرر نیست که بپوشانم سر خود را تا آن ملک عبایی که من  
 صاع از امانت او فرستادم خود پس همه آن فاعها را دادند و باب فطرا کردند و در  
 دیگر هیچ ندانستند جناب امیر المومنین و دست خستین را گرفته آمدند نزد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و در آن روز مبارک ایشان رفته بود و میفرمودند از شدت کوسنیک  
 چون پیغمبر ایشان را بدان حال دید متعجب گردید و فرمود یا ابا الحسن بسیار دل مرید  
 آورد آنچه از شما میبینم برادرانها را تا بر وی فرود فاطمه پیوسته بخانه فاطمه  
 و او را در محراب عبادت نشسته بد و شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود از شدت کوسنیک  
 و چیت های مبالغه امعصوم فرود رفته بود چون رسول خدا را امعصوم را با آن حالت دید گریه  
 شد و فاطمه را در بر گشود و فرمود و اغویاه مناه میبرم بخدا شماسه و دانستید بخالید  
 و من خبر ندادم خداوند اهل بیت من از کوسنیک نباید بپزند تا گاه جبرئیل نازل شد  
 و با او ظرفی از طلا بود و مرصع بود بیا خون و سر و آید و ملو بود از نان و بجنی و بوی  
 مشک از آن ساطع بود پس نشستند از آن خوردند تا سیر شدند و یک هفته از آن گریه  
 شد و جبرئیل سه هفته هلالی را از اول تا آخر عرض کرد و در تفسیر این آیه مبارکه میگوید  
فِيهَا عَلَى الْأَرْشِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا و این عباس گوید که اهل هشتاد  
 هشت نشستند و میبندید بوی مثل افشار تا بید اهل هشتاد عرض میکنند خداوند  
 در قرآن خود گفته بود که افشار برادر هشتاد میبندید این چیست جبرئیل نازل شود  
 و گوید که این افشار نیست علی و فاطمه صلا الله علیهما خداوند از نور خنده ایشان  
 هشتاد و شش شد حضرت باقر فرمود از انعام هشتاد که خوردند استخوان فلان



## حضرت امیر

دست امام حسین بود و میخورد از خانه برین آمدند و بهود پنهان صد از که اینجا نوازه  
 کوسنیک از کجا آوردند این را بمنهم بدهند تا من هم بخورم اما حسین دست خود را  
 دراز نمود و او بدهد جبرئیل نازل شد از دست حضرت گرفت و آنطرف را بالا نهد  
 او بود برداشت و با سمان بود بعد از آن رسول خدا فرمود که اگر نه اراده میکرد که برین  
 هود پنهان نهد انطبق بالیحه در او بود برکت میکرد و میماند تا روز قیامت و اهل  
 بیت من از آن میخوردند و تمام میشد و سوه هلاکت در رو نیست و پیغمبر ذی الحجه نازل  
 شده و شان و قول این <sup>سوره</sup> مبارکه که با اذن حق مفسرین خاصه و عامه درباره آن کتاب  
 چهارم از جمله فضایل حضرت آنکه شیخ مفید علیه الله مقامه داشتند القلوب  
 حضرت باقر علیه روایت نمود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر را بسیار اظهار صفات  
 و نص بر خلافت و ولایت او میکرد و امر با طاعت او مینمود و بجهت او بیعت میکرد و  
 میفرمود وصیتی و خلیفه و قاضی دینی و منیر علی و الحجة من الله علی الخلق من بعد  
 من اطاعة سعد و من خالفه ضل و شقی منافقین هستند که گاه شد محمد در کسیر  
 عیش علی و دیوانه شد بخدا هیچ چیز او را عزیز نکرده مگر کشتن شهادت و اهل و عیال  
 و سواران نامی زاد و جنک بد و غیره از فرشت و سایر عرب و یهود و حضرت هر سخنی که میفرمود  
 در صلاح او و بعد از اظهار محبت باو میشت و ابلیسینان بسبع مبارک میرفتند تا آنکه زهر  
 که از صحابه گیار بودند در خانه افرح بن حابس جمع شدند در آنوقت صهیب بن  
 بخانه می نشست و آنها ابو بکر و عمر و طلحه و عثمان و زبیر و سعد قاص و سعید غاص  
 عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح بودند و گفتند محمد در شان علی و ابلیس  
 او بسیار اظهار میکند محبتی که اگر میتوانست میبخت و را عبادت کنید و سعد گفت  
 کاش از آن ایامی که در شان او نازل شده و معجزاتی که درباره خود ظاهر نموده در شان



## فضایل

او نیز ظاهر میکرد مثل شوق و غیره و این اشخاص شب در خانه صهیب خوابید پس  
نازل شد شد اشاره از آسمان و پرسید یو اهل المؤمنین و فراد گرفت و مدینه را روشن  
نمود چه کوهها و جاهای تاریک را پس پرسید اهل مدینه ترسیدند بیکدیگر و پرسیدند  
و عیدان شدند در خانه کیست و بر کجا فراد گرفته لیکن می دانستند در بعضی از منازل  
پنجبیر است و چون پیغمبر را در فریاد مردم راستین گفت بمجد و فریاد زد چه چیز شما  
را نرسانید این اشاره ایست که در خانه علی واقع شده گویا از این رویداد  
گفتند بلی فرمود مگر در روز منافقین از شما در خانه صهیب جمع نشد و نگفتند  
چنین چنان حتی آنکه گفتند کاش من محضره و ابیه که در شان خودش نازل میشود  
از برای او نیز نازل میشد حال جناب قدس الهی این پیران برای او نازل کرده و الخ  
از اهل هوی ما ضل صاحبکم و ما عوفی و این اشاره ماند در بام خانه آنحضرت تا  
همه ستاره ها غروب کردند و همان طریق بود تا آنکه پیغمبر نماز صبح را با مردم کرد  
و مردم با هم اشاره میکردند و میگفتند همه ستاره ها ناپیدا شد جز این ستاره  
بعد از آن پیغمبر فرمود خبر ببلای نازل شد این پیران این ستاره را آورد بعد از آن  
ستاره بلند شد و مردم نگاه میکردند و افتاب طلوع کرده بود و آن ستاره در به  
آسمان رفت تا از نظر ما غایب شد و باز منافقین گفتند اگر خدا میخواست افتاب را  
برضیکرد اند بجهت او که صدا کند باسم علی و بگوید ای خدای شما است او را پس  
گفت خبر ببلای نازل شد و کیفیت آن عرض شود خدا را رسانید و صبح روز پنجشنبه  
بود پیغمبر رو کرد بجانب مردم و گفت علی را از منزلش خبر کنید و چون آمد فرمود  
یا ابا الحسن مردم قناعت بایه و ستاره نکردند و در افتاب را خواستند فراد صبح  
تبر و پیچ و در و بطاع افتاب بایست همین که افتاب طلوع میکند دعای چند بنویسم





## حضرت امیر

میکنم بخوان و بگو بافتاب السّلام علیک یا خالق الله الجدید و بشنو که چه میگوید  
و چه جواب میدهد مردم این سخن را از پیغمبر شنیدند آن نه نفر سبکد بگو گفتند که  
دست بر نمیدارد تا آنکه هر دو یک آیه بجهت علی ظاهر کند و چون نماز صبح دیگر  
حضرت را نمود و رو کرد بامیر المؤمنین و فرمود برخیز یا امیر المؤمنین و یا یا الحسن و برو  
به بیعت و بگوی بافتاب آنچه را گفتم و سخن اهنه با حضرت فرمود پس ایستاد و صبا  
شریف برد بیفتی و رو بافتاب نمود و همه فرمود اهنه و گفت السّلام علیک یا  
خالق الله الجدید که فوراً صدای از افتاب بلند شد که السّلام علیک یا خادس  
الله و وصیه اشهد انک الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و انک عبد الله و اخو  
رسوله حقاً پس بدن ایشان بلرزه درآمد و غلایشان بخند گشت و هوس از  
سرایشان رفت و نهایت غیر مثل شتر منافعند نزد پیغمبر و رو ایشان  
سیاشد و گفتند یا رسول الله این چه امر عجیب است که هرگز نشنیده ایم نه از اولین و نه  
از آخرین و نه از مرسلین و نه از امتهای گذشته و باید بگویم علی از منی نیست بلکه  
او خدای شماست او را عبادت کنید امیر حضرت در مسجد و حضور مردم فرمود بگویند  
که افتاب چه گفت و گواهی دهید یا آنچه شنیدید از افتاب گفتند یا بشنید یا بگو  
میگوید و ما شهادت دهیم بر خدا و فرمود نه والله شما بگویند گفتند علی بافتاب گفت  
السّلام علیک یا خالق الله الجدید بعد از آن همه کرد که بیعت از همه او بلرزد  
در آمدن آنها افتاب و جواب گفت السّلام علیک یا خادس الله تا آخر که مذکور  
شد پیغمبر فرمود حمد مرخدا ی هر که ما را تخصیص داد بعلم آنچه شما جاهلید و داد بما  
اینچه را که شما نمیدانید بعد از آن فرمود که من عقد اخوت و برادری انداختم میان خود  
و علی و او را بر همه شما ترجیح دادم و شاهد گرفتم شما را که او امت و وصی من پس چرا  
انکار مینمایید



## فضایل

انکار می نماید گفته افتاب اشاید بغیر نزول شما از اول و آخر و ظاهر و باطن  
بودن علی امت کفایت می خود خبر داده که خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است و قرآن  
مجید که بر تو نازل شده حال چگونه صفا خدایه بحیث علی ثابت می شود پیغمبر  
فرمود وای بر شما نفهمید بد سخن افتاب را اینکه علی اول است یعنی اول کسی است که بنا  
بخدا و رسوله از کسان که دعوت کرد ایشان را بایمان از مردان و از زنان و بچه  
بود و اما آخر بودن علی معنی آن این است که آخر اوصیا است حیا نچه من خاتم النبیین  
باشد و اما ظاهر بودن علی بمعنی این است که ظاهر شد یعنی عالم و مطلع و محیط  
بجمع آنچه خدا بمن کرامت کرده از علم و کمال من پس هدوش من در علم کسی نیست غیر  
از او و بعد از من کسی بهم می رسد که همه علوفه را بداند غیر از او و اولاد او که برگزیده  
خدا ایشان را و اما باطن پس بمعنی آنست که باطن بر او بین و آخر بین است و سایر کتب الهیه  
که نازل شده بر انبیاء مرسلین و در داده بر آنها که خدا بمن عطا فرمود یعنی علم باطن همه  
انبیاء و مرسلین حتی علم مرا هم دارد پس انکار دارد در اول و آخر و ظاهر و باطن  
بودن او چون رسول خدا ام این بیان را فرمودند گفتند که ما استغفار می یابیم یا رسول  
الله اگر آنچه را که تو می گوی ما بدانیم پس چه امری بفضیلت تو کرده ایم و هم چنین فضیلت  
فضیلت علی و از خدا مطلب که ما را بیاورد پس نازل شد سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ  
كَمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا هِدَىٰ لَهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ يُضِلْ  
مَنْ يَشَاءُ و ما گنا گزیندی که لا ان هدی الله ثم الحدیث من  
صاحب کتاب باطن می نویسند که سال آخر خلافت ظاهر حضرت امیر علیه السلام  
در سائید که مغویه و غیره غاصر شین با حضرت ند می گویند و هر کجا دارند بر خواص  
و اصحاب حضرت یا بند می کشند پس آنحضرت بر منبر میخیزد و فرمود خطبه انشا



## حضرت صبر

فرمودند و در قلوب خطه فرمودند که اگر نه این است که خدا بیغالی در قرآن میفرماید  
 وَاٰتِیْنٰمَکَ فِیْ حَکْمَیْهِ هَآئِیْهُ مَنَافِیْهُ وَقَضَآیْهِ خُودَکَ کَرِیْمَکَ و مَقَآوِیْمَکَ  
 خُودَکَ اَظْهَآرَیْهِ مَوْدَمَ و اِثْبَاتَ مَیْکَ و مَرَاهِیْا النَّاسِ اَجَلُ مِنْ نَزْدِکَ و سَیِّدَ عَقَبِیْ  
 اَرْمِیَانَ شَمَآخَوَآهَمَ رَقِیْ و هَنُوزَ مَرَاثِنَا خَنَآیْدَ و مَنَ یَتَرُمِیْکَ اَرْمِیَانَ شَمَآخَ  
 دَآیْغِیْبِیْ کَلَا دَرَدَ اَرِیْ شَمَآکَنَادِ خُودَکَ و عَزِیْزَ خُودَکَ رَا کِهَ رَا هَ نَمَآیْ نِجَآتِ شَمَآیْنَدَ اَیْ  
 النَّاسِ سَیِّیْ چَیْنَدَ مِیْکُوِیْمَ و بَعْدَ اَزَ مَنَ اَزَ کِیْ مَیْخَآهَیْدَ مِیْیَنْدَ مِثْلَ نَرَا مَکَرُ اَزَ دَرُوعِ کُ  
 مَقَرَّیْ لَیْسَ و مَرُومِیْ بَرَا دَرِیْغِیْبِیْ و سَیِّرَ عَمَّ اَوَ شَمِشِیْرَ مِیْیَنْدَ و مَنُویَا رِیْ اَوَ مَنَ  
 اَسْکَا جَهَنَّمَ و دَنَدَ اَیْ اَوَ کِهَ بَا و خُورَدَ مِیْشُودَ هَرُ خَیْرَ مَنَ یَلِیْمَ کُنِیْدَ دِیْیَانِ دُخْرَانِ  
 مَنَ فَا بَصُ اَرُوحِ کَا فَرَا نَ و مَنَ اَفْوَاقِ مَنَ هَلَاکَ کُنِیْدَ شِجَاعَانِ مَنَ کُنِیْدَ اَهْلُو اَنَا  
 و نَلَفَ کُنِیْدَ هَرُ کُنِیْ کِهَ کَا فَرُشُودَ بَیْخُودَ و دَرُجَمِیْنِ مَنَ دَآ فَا دِیْغِیْبِیْ اَخِرَ الرِّقَآنِ مَنَ سَیِّدِ  
 اَوْصِیَا و رِصَیْ خَا نَمَ اَلَا بَیْیَا مَنَ دَرُ وَاَزَهَ عِلْمَ اَوَ خِرَآنَهَ دَا رِ عِلْمِ دِیْغِیْبِیْ خُودَ مَنَ رُوحِ اَسْیَدِ  
 نَسَا فَا طَهَ النُّفُوسِ ذِکْرَیْ مَرْضِیَّةَ مَهْدِیَّةَ مَادَ رَا مَهْدَیْ هَدَکَ و جِیْبِیَّةَ بَا رَهَ جَا کَرِیْ مَضْطَفِ  
 کِیْ اَنکَا رَ شَوَآنَدَ کُرْدَ اِیْچَهَ رَا کِهَ مَنَ مِیْکُوِیْمَ کَا یَیْنَدَ مَسْلَا نَانِ و هَیْوُ و نَصَا یَ مَنَ اَنکِه  
 نَامِ دَرُ اِیْجِیْلَ اَیْلَآ و دَرُ نُوْزِیَّةَ بَرِیَا و دَرُ زَبُورِ اَرِیَا اَمَتِ و نَزْدَ هِنْدَ بَا کُنِیْ و نَزْدِ  
 رُومِ بَطْرِیْسَا و نَزْدِ خَا رِیْسَا حَبَرِ و نَزْدِ اَنزَاکِ پِیْشَرِ و نَزْدِ رِیْجَانِ چِیْبَرِ و نَزْدِ کَا هِنَا  
 بَوِیْ و نَزْدِ حَلِیْشِیَّةَ بَرِیْکَ و نَزْدِ مَادَ رُوحِیْکَ و نَزْدِ اَیْمَ مِیْیُو و نَزْدِ عَرَبِ عَلِیْ و نَزْدِ  
 اَرَمِیْنِ فَرِیْقِ و نَزْدِ یَکَ مَرُضِیْبِیْ و مَنَ نَحْصُورِ دَرُ فَرَا نِ بَا سَا یِیْ چَیْنَدَ کِهَ اَرُ مَطْلَعِ شَوِیْدَ  
 تَرُشَمَ اَزَ دِیْنِ بَرُ کُرْدِیْدَ و کِرَا هَ شَوِیْدَ حَقِیْقَتَا یَ صِیْفَرِ مَآیْدَا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّادِقِیْنَ مَرَادِ  
 اَزَ صَافِیْنِ مَنَ وَاَوَلَادِ مَنَ بَا شِیْنَدَ و نَزْدِ صِیْفَرِ مَآیْدَا وَاَدِیْنِ مَوْدِنِ بَیْیَهَمَ وَاَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ  
 عَلَی الظَّالِمِیْنَ مَنَ اَنَ مَوْدِنِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْحَسَنِیْنَ مَنَ اَنَ حَسَنَاتِیْ فِیْ ذَلِکَ لَذِکْرِیْ لَیْسَ



## فضایل

مِنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مِنْ صَاحِبِ قَلْبِ الدِّينِ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَيَأْمُرُونَ بِمَا وَفَّقُوا مِنْ ذِكْرِهِ عَلَيْهِ  
 الْآخِرُ أَغْرَافِ رِجَالٍ مِنْ صَاحِبِ أَغْرَافٍ وَعَمَّ وَبَرَادِ بْنِ عَمِّ مَجْنُونِ أَنْكِسِي كَهْدَانَهُ كُنْزُ رَاشِكَا  
 دَاخِلِ النَّارِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ دَاخِلِ الْهَيْسْتِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ دَاخِلِ الْهَيْسْتِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ دَاخِلِ الْهَيْسْتِ  
 كَبِيرُ الْجَمَلَةِ نَسَبًا وَصَهْرًا مِنْ أَنْ صَهْرُ قَعِيمِهَا أَذْنُ وَأَعِيَّةُ مِنْ أَدْنِ وَأَعِيَّةُ وَرَجُلًا  
 سَلَامًا إِلَى جَلٍّ مِنْ مَسْلَمٍ مِنْ بَرَاءِ بَعْضِهِمْ وَمَهْدُكَ ابْنِ مَتَّ از اولاد من است من آنکسی که  
 امتحان کرده خدای تعالی تمام خلق خود را بدو شب و دهمین من نفاق منافقان و بقیه  
 مِنْ طَائِفِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ طَائِفِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ طَائِفِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ مِنْ طَائِفِ مَنَاشِدُ دَوْمَنْ  
 الْآخِرُ مَشْهُرُ الْجَمَلَةِ فَضَائِلُ الْخَضِرِ أَنْكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارُ دَوَابِّكَ  
 كَهْدَانَهُ وَدِيمُ نَزْدِ رَسُولِ خَدَا نَا كَاهِ أَغْرَابِ دَاخِلِ شَدَّ وَخَفَايَ كَهْدَانَهُ بَارَهُ بَوَسْتِ  
 وَفَقْرُ بِنَجِيرٍ مِنْ بَشِيرَةٍ أَوْ ظَاهِرٍ بُوْدُ جَوْنِ سَلَاكَ كَرْدِ كَفْتِ دَانِيكَ وَالْعَدَاةُ بِنَكِ  
 بَرِيَّةٍ وَقَدْ ذُهِلَتْ أُمُّ الصَّبِيِّ عَنِ الطِّفْلِ وَلَحْتُ وَبَيْنَانِ وَأُمُّ كَبِيرَةٍ وَقَدْ  
 كِدْتُ مِنْ فَرَقٍ أَخَالُ فِي عَقْلِي وَقَدْ مَسَّتْ ذُلٌّ وَفَقْرٌ وَفَاقَةٌ وَلَيْسَ لَنَا بَشِيرٌ  
 وَلَا يَمْرُ وَلَا حِلٌّ وَمَا الْمُنْتَهَى إِلَّا إِلَيْكَ مُقَرَّبًا وَأَبْنُ الْمَقَرِّ الْخَلْقُ إِلَّا إِلَى الرَّسُولِ  
 چُونِ بَعْضِ ابْنِ رَاشِدِ دَاغْرَابِ بَسِيَا كَرْدِشْتِ وَفَرَمُوایَ عَشْرُ مَرَّةٍ خَدَانِ بِنَا  
 بَوَصْرُ عَلِيٍّ خَوَالِیَ فَرَادِ دَادَهُ امْتِ بَشِيرُ خَرَا بِنَعْمَا كَهْدَانَهُ غَرَفَايَ هَيْسْتِ مَنَاشِدُ  
 غَرَفَايَ بِنَكِ مَشْهُرُ غَرَفَايَ ابْنِ هَيْمِ خَلِيلِ بَابِشْدُ كَهْدَانَهُ بِنَقِيعِ حَبْرٍ بَدِ هَدُوَا بَاوُ مَوَاسَاةُ  
 نَمَائِدِ جَابِرُ كَوْنِدِ كَبِيرِ جَوَابِ بَعْضِ رَاشِدِ دَاغْرَابِ وَخَضِرُ امِيرُ مَوَاسَاةُ دَدِ ذَاوِيَّةُ مَسْجِدِ  
 نَمَازِ قَا فَلَ مَبْنُودِ دُرْدِ كَوْنِ بُوْدِ كَهْدَانِ بِنِ خَضِرُ نَزْدِ بِنَكِ شَدَّ وَخَضِرُ الْكُشُرُ  
 رَا از دَمْتِ رَاوَرِ بَاوُ عَطَا فَرَمُوَاغْرَابِ اَنْكُشُرُ اكرهتَه صَلَوةُ مَرْتَنَاوُ كَفْتِ رَاوَرِ







## فصل بیستم

رسول خدا ص و نشانید چنانچه خود و با اهل بجران گفت بپایند میباید که بپیم با اینها  
 و رسول خدا ص فرمود با ایشان این علی نفس من است یعنی در مرتبه معادل با من است  
 چنانچه من از همه کس بهتر و عزیزترم فرزندان او نیز چنانکه خداوند این نشان  
 است که از همه زنان عالم افضل است و این فرزندان منند که سید جوانان بهشت  
 اند خداوند امر در جنگ با هر که با ایشان در جنگ باشد و صلح با هر که با ایشان  
 صلح کند و خدا را سئو بیاورد و عکوبان جدا نموده این چهار نفر را از سئو کردن  
 از همه را سئو بیاورد و بهتر از همه مؤمنان گردانید و محمد ص که بهتر از همه مردان عالم است  
 و علی ع چون نفس او است نیز بهتر از همه مردان عالم است و طه ع که بهتر از همه زنان  
 عالم است و حسین سید جوانان بهشتند و حدیث طویله است که بعد حاجت ذکر  
 شد هشتاد و نه نفر حضرت امام حسن عسکری ع مذکور است که پیغمبر و رسول خدا  
 عالم در هر یک از مخلوقات خود خوبان میباشد و نفعها دارد و زیانها که آنها را  
 نقض کند داده بر سایر بقیاع و زمینها چون مکه و مدینه و بیت المقدس چنانچه نماز  
 در مسجد پیغمبر ص معادل هزار نماز در غیر آن فرمود و اما شهرها و روزها که بزرگ  
 دارند بر شهرها و روزها چون شهرهای جمعه و شب نیمه شعبان و شهرها قدر است  
 فطر و اضحی و روزها چون روز جمعه و روز عید فطر و اضحی و ماهها که افضلند  
 سایر ماهها چون ماه رجب شعبان و رمضان و بهترین مخلوقات او بنی آدم و بهترین  
 بنی آدم عربند و بهترین عرب مصر میباشد و بهترین مصر قرش میباشد و بهترین  
 قرش بنی هاشم و بهترین بنی هاشم من و اهل بلم میباشد یا میخواهید مثالی از  
 برای شما بیاورم از برای محمد و آل او گفتند بلی یا رسول الله فرمود محمد در میان مردم  
 مثل رمضان است در ماهها و آل محمد در میان مردم شعبان است و میا ماه در میان بنی  
 خاتم



## فصائل

و قال ایشان دیاد شد تا آنکه منجر بان شد که شمشیر کشیدند و هر یک شمشیر و سپر خود را برداشته بر سر یکدیگر میگوشتند و هر شمشیری که حواله میکرد دیگری بسپرد می نمود بر سبید که در میان ایشان در این شتر پی دامن گیر من شود و از پی من برسد پیش خود گفت یاری کن اینجا دوست ایشان را به پیغمبر خود و آل ان و اند و نفر کو با هم زور بودند هیچیک غایب بود دیگری نمیامدند و مدتی طول کشید تا گاه برادر علی اورد و پیدا شد فریاد بایشان زد که امینک علی بن ابیطالب برادر رسوخدا آمد حرمش او را و منزلت او را نزد خدا و رسوخدا و نفوذ او را در دهر و مؤمنان بدادید نزاع را چرا که این شخص افضل از محمد است و چون یکی از ایشان این سخن را شنید شمشیر خود را از دست انداخته و آن دیگر غنیمت شمرده فرست کرده با شمشیر او را پاره پاره کرد بدینست سه چهره ضربت بار زد و مرگش با خشمناک شد و در عالم بحال او سوخت و گفت چه بدیدم خدا بفرموده توفیق و احترام برادر رسوخدا را منظور نه داشته و کشته او را که حرمش انجناب منظور داشت و حال آنکه کفو و همسر توفیق بن الحضر توفیق بود علی بن ابیطالب چه کرد و وقتی که این احوال بالمشبه بدو رسوخدا دید عرض کرد انحضرت ساکت شد و هیچ نگفت و نگاه کرد و از گذشت او را و رفتن منم از شدت غم و اندوه خدمت شما او را و در آخر رمق بود پس پیغمبر فرمود خیار کردی که ان بدیخت صوفه برد از اذیت رسانید و نقد کردن بدست علی بدید که هرگز کسی ان ظلم صوفه نبوده و آنچه انمظلم و مراد بن خالمر بوده دیار از انست که او از دنیا ی او بوده و هرگز از درخت تلخ ثمر شیرین کس نگرفته و از درخت شیرین ثمر تلخ کس نبوده و سخن نگفتن علی علیه السلام مجتهدان بوده که ایاد و معجزات محمد ظاهر شود و چون انمزدخم خورده حاضر شد و با بایان معجزات محمد شفا یابد







## حضرت امیر

یا اهلنا سیکه لوح محفوظ را خوانده اند و میدانند تو هنر میدانی یا مبلکه که موکل بر چه مازنا  
 است بریده عرض کرد البته خدا و رسول او و قاریان لوح و ملک موکل بر چه ماهر  
 دانستند من چیزی را نمیدانم مگر آنچه را پیغمبر من تعلیم فرمود باشد باز فرمودند تو  
 هنر میدانی یا آن حفظه که اعمال او را مینویسند گفت اهلنا هنر میدانند فرمود چگونه  
 علی را آن خطه مبلکه در فعلش و خدا صبیح و ثواب شمرده فعل او را و اینک خبر بدام  
 حاضران خبر میدهند از حفظه که علی را از تو تولد او تا بحال هرگز کما اهل او  
 ندیده اند که بنویسند اینک ملک از حار میگوید قبل از آنکه در شکم مادر قرار گیرد  
 یعنی در چهار ماهگی که روح ستر پیشش میآید لطیفش قرار گرفت نوشتند و حکم کردند  
 که معصیت هرگز از او بظهور نخواهد رسید قاریان لوح محفوظ اینک خبر میدهند  
 و در شبی که من بمعراج رفتم دیدم که در لوح محفوظ نوشته علی محفوظ من کل خطاء  
 و زلای بریده من عرض عیبت علی مشو و مگوید زبانه علی بغیر از بیکه و مدح که او را  
 امیر مؤمنان رسید از صبا و میسر صالحان و طهاران مسلمانان و پیشروینکان  
 نیکوکاران و سیفید و یان و قسمت کنند ما بنی هشتاد و دوازده که در دنیا ماند  
 میگویند بحکم که این از من است و این از تو ای بریده از جمله حقوق علی بر تو این است  
 که با او معاند نه کنی و معارضه ننمایی و چیزی را که میل داشته باشد یاد نکند آن  
 قیمت او را و الله نذر و مرتبه علی پیش خدا بیش از قدر و مرتبه او است نزد شما  
 خواهید خبر دهم بشما صحابه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود در وقت قیامت خدا شما  
 جمعی را بخشود سازد که ترازوی اعمال ایشان مملو از سنیان است برینند از ایشان که این  
 سنیان شما است کجا است حسنا و اگر حسنان ندانید ها چه خواهید بود و از اهل  
 جهنم پس سرها بر پراند از قدر و گویند در نهایت انفعال و شرمندگی و در عرق خجالت



## سایه

عرفشده که خدا یا سران حسنه از خود نذر پذیرند ای الهی رسد که ای مندیگان من اگر شما سر  
 نذر پذیر ما نگاه داشته ایم حسنه شما را و در خزانه وقت خود ضبط نموده ایم و در حد  
 رحمت خود پرورش داده ایم پس دفعه سیما کوچه ملائکه از رند دایه ای تر از او  
 که کفه حسنه است اندازند و چون تر از او را بلند کنند کفه حسنه سبب دفعه حق  
 سبب کین شود از کفه سستیان و زیاده بی کند و زیاده از آنچه مابین زمین و آسمان است  
 پس نذر رسد که بکین دست می دهد و مادان و برادران و خواهران و خویشان و خدا  
 و اشنا مان و معرفان خود را و داخل بهشت شود پس اینها بهشت گویند گناهان  
 او را دیدیم و دانستیم پس حسنه که بان مستحق بهشت شد چیست پس خدا تعالی  
 وحی کند ما بهشتی که یک از اینها بدی داشت مان دیگری بعد خود را برد که  
 نماید و گفت بگو اینرا که چون دوست علی بن ابیطالب و من نور اعلی در  
 او دوست میدارم میخواهم معطل شوی و آن طلبکار در جواب گفت که چون تو  
 محبت علی امی باشد من هم تو را دوست میدارم بری لذت نمودم ترا و بخشیدم  
 تو طلب خود را و هر قدر دیگر که خواهی از مال من بردار پس سبب این اخلاص  
 محبتی که بودی من علی و زید اند هر دو را با جمیع منسوبان مستوجب بهشتند  
 و گناهان ایشان ترا بخور دایم بریده اینقدر از خلق خدا و امت من بجهت روند  
 سبب بعضی علی از این سنکهای که از بد و خلفت دینا در جهان منی میرند تا  
 تمامت بیشتر باشد مبارک انو هم از جمله ایشان باشی چه خدا تعالی صبر نماید  
 بعد از آنکه به عظیم محمد و علی و آلش خلق کند و تو یکم الی آخر الابد  
 در هر امر بودی و نفا کند از حضرت شد و شد معراج که مرا با سمان بردند و  
 دادیدم بر سر پرستنده از نور و ناجی از نور بر سر ارد و یک پای او بیشتر و



## حضرت امیر

پای دیکرد و مغرب پیش او لوحی است که نگاه میکنند و او در نیاهمه و پلنگ  
 او است و تمام خلافت و دین را توها او بند و دینک و مغرب مشرف میزند  
 گفتیم بحیرت این کیش که در فلا نکه از این نزد کنز ندیده ام گفت این ملک الموت  
 پیش برو و بر او سلام کن پس گفت السلام علیک یا حبیبی ملک الموت گفت و  
 علیک یا احمد ما فعل ابن عمک علی بن ابیطالب گفت فو علی و امیر است گفت  
 چگونه میشناسم و حال آنکه بنور روح همه خلافت بدست ضابط مکرر و روح  
 نور پس بر عت علی که هر وقت حق تعالی بخواند بدین شکل در خود مشایخ میشود  
 یا زکی هرگز در کتاب فیاض و اینک کرده از ابن عباس و ابن مسعود که گفته اند  
 پیغمبر خدا ص نشسته بود با جمعی از اصحاب که ناگاه علی بن ابی طالب بیدار شد  
 پیغمبر ص فرمود هر که خواهد نظر کند ما در در غاشق و علش و بنوح و در خلعتش  
 و به ابی هیم و در خلعتش و بنوح و به ابی هیم و در خلعتش و بنوح و به ابی هیم و در خلعتش  
 ابیطالب و بروایت دیگر با بود در فرمود در روز که هر که خواهد نظر کند با که در  
 علش و بنوح در خلعتش و به ابی هیم و در خلعتش و بنوح و به ابی هیم و در خلعتش  
 در مناجات کردنش و بعد از آن در سیاحت و با بود و صبر بلکه او نظر کند با بهر که  
 که میاید مثل افتاب طالع و بد لامع و ستاره درخشان و شجاع ترین مردمان  
 بحسب دل و سخی ترین خلایق پس نزد شمنان او لغت خدا و ملا نکه و تمام مردم با در چون  
 مردم نگاه کردند و بد علی است میاید و در خدی بن حدیث دیگر شبیه بکافران  
 کردند یا بعلت آنکه دو مرتبه سر او را شکافتند چنانکه فومر و الفریس و در غه  
 این عمل با و مسلول داشتند یا بعلت آنکه دو قرن عمر کریمه سال با پیغمبر ص  
 سال بعد از پیغمبر ص و جوهر دیگر نیز گفته اند و شبیه بعیسی ص شد در قرآن و احادیث



## فضائل

ما اینکه بعضی با فراطه در او اعتقاد کردند و او را خدا دانسته اند و بعضی نفی کردند و او را  
 ستی میگویند و بعضی بر جاده حق مستقیم شده اند و جو غیران و الله اعلم و انی  
 ارسلنا رضى الله عنه فلیست که در دین شیطان لعنه الله میگذشت جماعته را دید که بی ادب  
 نسبت با میرالمومنین می نمودند ایستاد و کوش را در پیر میزد کینه گفت ابو مره گفتند یا ابا  
 مره میباشی آنچه ما میگوئیم گفت بلی وای بر شما مولای خود علی بن ابیطالب را چنین میگوید  
 و سب میکنند گفتند از کجا معلوم شد که او مولای ما است گفت از گفته پیغمبر خودتان که گفت  
 من کنت مولاه فغلبه مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پرسید که تو هم از شیعه  
 او هستی گفت از شیعه و موالی او یستم ولیکن او را در دین میدارم و کینه نیست او را دشمن ندانم  
 مگر آنکه شریک در مال و اولاد او میشوم گفتند یا ابا مره چیزی جز باره علی بگو گفت  
 بشنویم ای جماعت فاکشتن و قاسطین و مادیین که در میان طایفه جان دوازده هزار سال  
 خدا را عبادت کردم و چون جان را خدا هلاک کرد بخدا شکوه نمودم از نهایی مرا با شما  
 اول برد و با ملائکه آسمان اول دوازده هزار سال عبادت نمودم و در آشنائی که مشغول  
 عبادت بودم ناگاه نوبی تابان شد که تمام دیدها را حیره کرد و تمام ملائکه بجهنم  
 نور سجده کردند و گفتند استوح فذوق این نور کدام ملائکه مفرقت با نبی مرسل  
 ندای از جانب پروردگار رسید که نه نور ملک مفرقت نیست نه نبی مرسل این نور صفت  
 علی بن ابیطالب است و از علی بن محمد صوفی نیز منقول است که در کتاب در باب عبادت میگردم  
 شیطان را دیدم بر میبید از من کینه گفتم از نبی ادم گفت لا اله الا الله تو از جماعته هستی  
 که گمان میکنند و من خدا بیند و او را معصیت میکنند و گمان میکنند که دشمن شیطانند  
 و حال آنکه او را اطلاع میکنند گفتم تو کینه شروع کردی مدح و توصیف خود کردن  
 و در لغزها گفت منم بومره لعین و مغضوب رب العالمین که مخلوق از ناز و نه از طین گفتم



## حضرت امیر

مجذافتم تو را که عیله من تعلیم کن که نفرت جویم مجذافان عمل کنید قناع کن از دنیا خود  
 عفا و کفاف و در امر اخوت خود استعانت جو مجتبت علی بن ابیطالب که من عبادت کنم  
 خدا را در هفت سال و گناه کردم در هفت زمین و هیچ ملک مفرج بنی بر سر دل ندید  
 مگر آنکه نفرت مجتبت مجتبت علی و از نظر من پنهان شد بعد از آن خدمت امام محمد  
 علیه السلام رسید و کیفیت نقل کردم فرمود املعون بنیان خود ایمان آورد و بدو کافر  
 شد و از زن جنبه صالحه منقول است که شیطان در جگر پرده برد و سنجیدیم که نصر  
 میجو و میگویند و می گفت شقیعی الی الله الی العبا و ان لم تکنوا شیعی من شیعی  
 البتی شیعی الوصی شیعی الحسین شیعی الحسن شیعی ابی اخصنت فرجها فضله  
 علیهم اله المسن و این از عجایب احوال آن بزرگوار است که تمامی بنی ادم از سبطا  
 و لشکرا بنش میسر شدند آرام ندارند از تشویش او و ایشان از امیر المؤمنین میسر  
 و از او میسر شدند باز امید مجتبت بزرگوار دارند **سیرت کبری** از طرف عا  
 و خاصه مرئوس از جمعی از صحابه رسوخدا که از جمله ایشان جابر بود گفت دیدم رسول  
 خدا صدمه علی را در دست گرفته و میفرمود این امیر بر روزه و قاتل حجره است و یاری کنند  
 او منصور و اگذارند او بخدا و است بعد از آن خدا خود را بلند نمود و فرمود انا الله  
 العلم و علی باهما من اراد الحکمة فایاها من باهما و از بن عباس نیز همین حدیث  
 مروی است باین روایتی که دروغ گفته هر که کان کرده که مراد و شد از تو را دشمن  
 میداد مجتبت اینکه نواز من و من از توام گوشه نواز گوشه من است و تو پیشوا و امام است  
 من میباشی و جانشین من بر است من بعد از من است مانند کسی است که تو را اطاعت  
 کند و شقی انکی است که تو را نافرمانی کند و سو بر است کینی که تو را دشمن دارد و  
 خیران عظیم برده هر که تو را دشمن دارد و دشمنی است که از تو جدا شود و هلا



## مضامیل

شد کسی است که از نوح جدا شود و مثل نوح و ائمه بعد از نوح مثل سفینه نوح است هر کس آنرا  
 سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد عذاب شد مثل دگر شما مثل نجوم و ستاره ها  
 است اما آنست که هر ستاره پنهان بشود ستاره دیگر بجای او طلوع کند تا روز قیامت  
**چهارم** **هو** الحسن بن محمد بن علی بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب امیر المؤمنین  
 و سایر اولاد آنحضرت از طرف عامه پسند خود از امیر المؤمنین ع او جمله آنست که در سوختن  
 فرمود یا علی یا امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران یا علی تو سید و صاحب او و وارث  
 علم انبیا و بهترین صدیق و فاضلترین سابقان و نوحیت سیده زمان و خاتم  
 بهترین فرستادگان و مولای مؤمنان یا علی تو بعد از من محبت خداست بر همه مردم مستحق  
 نعيم هشت کسی است که بنویسند و بگویند و مستحق التماس حقیم کسی است که با تو سپهر کند  
 و اگر بنده هزار سال بندگی خدا کند قبول نشود بندگی او مگر بولایت تو و ولایت ائمه  
 از اولاد تو و طاعت احد قبول درگاه الهی نشود مگر بپیرایت از دشمنان تو و دشمنان  
 ائمه از اولاد تو و این فضیلت را در باره نوحیر پیدا میکنی خبر داده من شاء فلان من  
 و من شاء فلان کفر هر که خواهد قبول کند و از او در و هر که قبول نکند و کافر  
 گردد و بعضی از عاده شرطی که کما لظهر شرط فی صلوة الفریضه یا نری **هفتم**  
 موفق بن احمد که از علمای عامه است گویند در معجم طبرانی با سنا خود در نزد عبد الله بن  
 عیلم الجهمی آورد است که در سوختن فرمود در شب معراج حضرت علی و خدیجه فرستاد بسوی من  
 در خصوص علی ع سر خیزانند سید المؤمنین و امام المتقین و قائد القهر المجلین **هشتم**  
 در کتاب معجم طبرانی با سنا خود در نزد ابن عباس آورد است که در سوختن فرمود که حضرت علی  
 در ربه هر یغیر را از صلب خود در فراد گذاشت و لیکن در ربه مرا از صلب علی بن ابیطالب  
 علیه السلام **هفتم** از مناقب ابوالحسن بن مغازلی شافعی با سنا خود از سنان



حضرت امیر

فادسی رضی الله عنه که شنیده اند سو خدام میفرمود من و علی و ابی بودیم نزد حق  
تعالی و آن نور خدا را بپس و تقدس میکرد پیش از آنکه ادم را بیافریند هزار سال  
پیش چون ادم را آفرید آن نور را در آن جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه از صلب  
عبد المطلب از هم جدا شدیم در من نبوت قرار گرفت و در علی امامت **همچنین**  
صاحب کتاب سیر الصالحین که از علمای عامه امت ما بسناد خود از کثیر بن صالح هجریه روا  
کرده که ابوذر فرمود از رسول خدا پرسید از عمر بن **فرمود** و فرعون ابن امت است  
و این سخن را اینها دارند و اشکار نکنند و آگاه نکنند کسی را که حفظ عهد خلافت و وصایا  
و امامت علی را نکرده یعنی بعد از آنکه گفته امت با شما از سیلما پیش که ابوذر را  
دیدم در وقتی که عثمان او را بجانب بده روانه میکرد که علی بن ابیطالب را وصی خود  
گردانید با هلد و مال خود با و گفتند و صیت خود را با میرالمومنین عثمان کن جواب گفت  
و صیت خود را با آن کسی که امیرالمومنین است کردم و او علی بن ابیطالب است که مادر زلفان رسول  
خدام بر او بلقظ امیرالمومنین است سلام میکردیم و در سو خدام بما فرمود که سلام کن بر  
برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من بلقظ امیرالمومنین  
دیدم که علی بن عمو خیمه زمین است که زمین با و برپا است و پنا اهل زمین است که مردم در  
پنا او گریزند و اگر بر او پیش گیرند زمین و اهل زمین را باطل فرآورد ایا دیدن شما  
این امت را و ای کوند با بوز گفته این سلام بر علی بن ابیطالب است بلقظ امیرالمومنین  
پیش از حجة الوداع بود یا بعد از آن گفت سلام اول پیش از حجة الوداع بود و سلام ثان  
بعد از آن حدیث ثور **همچنین** سمعنا ما بسناد خود از سالم بن ابی جعد روايت کرده  
بغير گفتند نو با علی نوعی رفتار میکرد که با هیچیک از صحابه رسول خدا نمیکند و گفت  
بجز آنکه مولای من است و بسبب آن ای محمد در شرح جهل المبلغه گویند این روح



## فنایل

که از علمای عامه است گفته اند بسیارند دارم از فرعی که یعنی اهل صفین که با معاویه  
 بجنگ علی علیه السلام بودند در آنکه ایشان را در هبت و طریقه خود از قتل عمار شک  
 و شبهه بود و هیچ شکی ایشان را عارض نمیشد از مخالفت با علی و هم چنین دلیل  
 میاورند که حق با اصحاب علی است به جهت بودن عمار در ایشان و هیچ منتهی نمیشود  
 و نمیکویند علی در ایشان است و میفرمایند از فرموده رسول خدا ص که عمار فرمود  
 کشنده نوحیا عیبه خواهند بود که بر امام زمان خروج کنند و از این کلام مضطرب  
 و متوهم شدند و لکن نمیفرمایند از فرموده رسول خدا ص در حق علی علیه السلام فرمود **اللهم وال**  
**من والاه و عاد من عاداه** و نیز از فرموده رسول خدا ص بعلمی که فرمود دوست من ندارد  
 تو را مکر و مؤمن و دشمن من ندارد تو را مکر منافق **بلیست** **بک** **انضا بن**  
 ابی الحدید در همین شرح السیاسة آورده است که عمار با سر در روز صفین با عمر و عا  
 مکالمات داشته و مناظرای کرده از آنجمله با و گفت ای پسر تو را خبر دهم که من بچه  
 مسند با تو و اصحاب تو مقابله میکنم رسول خدا ص مرا امر فرمود که با نا کشتن جنگ  
 کنم و با ایشان جنگ کردم و هم چنین مرا امر فرمود که با فاسطین جنگ کنم و جنگ  
 کردم که شما بیاید و اما مادر فون پس نمیدانم که عمر من وفا کنند که ایشان را در آن  
 یا نه ای پسر ایامید این که رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلى مولاه **اللهم وال**  
**من والاه و عاد من عاداه** و انصر من نصره و اخذ من خذله **بلیست** **و**  
 در صحیح بخاری در ربع اخو کتاب بسند خود از سعید مالک آورده است که از انهم  
 سعید شینک از یک ش نقل میکند که رسول خدا ص بعلمی فرمود اما نرضی این که  
 منی بمنزله هرون من موسى **بلیست** **و** **سی** **فقه بن مغازله شافعی**  
 کتاب منافق بسند خود از ابویوب آورده است که رسول خدا ص فرمود عارض شد



## حضرت امیر

فاطمه عیادت آنحضرت آمد آنحضرت از مرض خود مینالید چون فاطمه ضعیف  
 قاله آنحضرت را دید کردید بر او دستنوی شد و است بر چهره مبارکش باریدن  
 حضرت فرمود ای فاطمه حقیقتاً من و تعالی بسوی تو نظر تو جمعی کرد از میان اینها  
 پذیر تو را اختیار کرد و او را بر سالت مبعوث گردانید بعد از آن توجیه دیگر فرمود  
 شوهرت علی را برگزید و بمن وصی داد که تو را با و نکاح کردم و او را وصی خود  
 گردانید مگر عیندنی ای فاطمه که حقیقتاً من و تعالی تو را بشوهرت علی گزینی  
 دامت ویرا که حلقش از همه مردم عظیم تر و استقامتش از همه مردم پیشتر است و علمش  
 از همه افرات فراست فاطمه مسرور شد بعد از آن فرمود ای فاطمه علی را داشت  
 فضیلت است ایمان بخدا و رسول و علم و حلم او و ترویج او و فاطمه و دو فرزندش به  
 حسین و اسیر معروف و غنی از منکر و بفضل خدا ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی  
 هفت خلقت ما را کرامت فرمود است که با جد از اولین و آخرین پیش از ما عطا فرمود  
 یا آنکه فرمود با جد از انبیاء عطا فرموده و نخواهد رسید عزیز ما افضل انبیا  
 از ما است و آن یک تو محمد است و وصی من بهترین اوصیاست و آن شوهر تو  
 علی است و شهید ما بهترین شهید است و او عم توحیده است و از ما است آنکه او را  
 دو باب است که در بهشت بجزا خواهد طیران کند و او سیرت جعفر است و از ما است  
 دو سبط این امت و ایشان دو سیرت حسین است و ششم بان کسی که جان من در دست  
 او است که مهتاب این امت از ما است و هفتم چهره صاحب کنار من است  
 فی العشرة الطاهرة از عبد الله بن عباس روایت کرده که ما در خدمت رسول خدا بودیم  
 اعرابه آمد عرض کرد یا رسول الله شنیدیم که میفرمود که لعنتمو انجبل الله جبل خدا  
 کدام است که با و تمسک جوئیم رسول خدا ما را دست بدست علی را زده فرمود بان تمسک



## فضائل

جوید که این حیدر منین امت بیست و پنجم ابوالموید موفوق بن احمد با سنا خود  
 از عبد الله بن الرحمن بن لیل و این کرده امت که رسو خدا فرمود یا علی تو خلیفه حکم  
 خدا بیست و ششم ابوالموید مذکور و این کرده از سلامه داعی رسو خدا  
 که گفت از پیغمبر شنیدم فرمودی که مرا با شما بردند خدا را بخطاب خود سرافراز کرد  
 فرمود امن الرسول بما اقول لیس من رقبه یعنی ایمان آورد و افرار کرد رسو خدا با آنچه  
 نازل شد امت بسو او از پروردگار او من عرض کردم والمؤمنون فرمود راست گفتی  
 در میان امت که را حلیفه خود قرار دادی عرض کردم بهترین ایشان را فرمود علی بن ابی  
 طالب را عرض کردم بلی فرمود یا محمد نظر کردم بسو زین و نور از میان ایشان اختیار  
 کردم و برای ثوابی از نامهای خود قرار دادم من محمد و تو محمدی بعد از آن نظر  
 بسو رفیق کردم علی را اختیار نمودم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم نام من  
 علی اعلی امت و نام او علی امت یا محمد و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد  
 حسین علیهم السلام را فرمودم از نور خود و ولایت شما را بر همه اهل اسماء و از بسنها  
 عرض کردم هر که قبول ولایت شما کرد در نزد من از مؤمنان امت و هر که انکار کرد از  
 کافر است یا محمد اگر ببیند از سیدگان شد که من کند تا الحشا او پاره پاره شود  
 نزد من اند و منکر ولایت شما باشد او را بنیام درم تا اقرار بولایت شما نکند یا محمد  
 میخواهی ایشان را به بیعتی عرض کردم بلی فرمود بجانب امت عرش نظر کن چون نظر  
 کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند حسین علیهم السلام را دیدم که همه بنیان  
 ایشان را بر نهاده بودند و هر یک علیهم السلام در وسط ایشان چون ستاره درخشا بود فرمود یا محمد  
 ایشان را بختیهای منند و او در میان ایشان خواه و اندام گشتند عرش است و بعزت  
 خود سوگند که او حجت واجب من است برای دین من و انعام گشتند امت از شما



## حضرت امیر

بلیست و هفت ایضا در کتاب منابت از ابو بکر که در خدمت رسول خدا نشسته  
 بودیم آنحضرت فرمود قسم بانگیزی که جان من بدینا و اینست که هیچ بنده در دنیا  
 قدم بر ندارد تا چنانچه از او سوال کنند عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما ابلاه  
 و عن ماله فیما انشبه و فیما انفقه و عن حبینا اهل البیت عمر بن خطاب عرض کرد  
 یا رسول الله علامت محبت شما چه چیز است فرمود محبت این مرد است و من خود را  
 بر سر علی بن ابیطالب گذارد و آنحضرت در پهلوی رسول خدا ایستاده بود و بر او ایست  
 فرمود محبت من پس از من چیست این مرد است بلیست و هشتم از موقوف بن احمد مرعشی  
 که معاویه را رساله عبر بن العاص نوشته بود که او را با مجادله با علی مد کنند  
 عمر بن العاص با کرد و جواب را رساله معاویه را نگاشته و برخی از فضلاء امیرالمومنین  
 علیه السلام در آن نوشته بودند و بعضی از آنچه از رسول خدا در خصوص علی علیه السلام فرموده اند  
 علی بن ابی طالب هرگز از من مونس الا الله لا نبی بعدی و غیر اینها و از آنجمله نوشته که در روز  
 غدیر فرمود الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه  
 و انصر من نصره و اخذل من خذله بلیست و نهمین از کتاب فضول  
 المهمه از رافع مولا یابود و او متکرره که ابود بالای عینه رکعید و ششتران  
 داده گفت ایها الناس هر که مرا شناخته شناخته و هر که مرا نشناخته من بودم از  
 رسول خدا شنیدم که فرمود مثل اهل بیت من مثل کشته نوح است هر که بر این شست  
 بخت یافت و هر که از آن باز نپس ماند در آتش افتاد از آنحضرت شنیدم که فرمود اهل  
 بیت من مرا از خود بجای سریدند از بدن و بجای دو چشم بدایند از سر و سر بجای  
 راه بنزد مکرید و چشم حدیث سی ام خوارزمی که از علمای عامه است در کتاب  
 منابت از رسول خدا روایت کرد که پیغمبر فرمود را تا من این است بعد از من علی



فضایل

ایستال است و در کتب عامه بطرف متعدده مذکور است که عمر بن خطاب در فضایل و نیکیا  
در احکام و شرعیات خطا کرد و جناب امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> او را ارشاد فرمود و عمر مکرر می گفت  
لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَاكَ عُمَرُ بَعِيَا كَرَعَلِي نَبِيُو دَعَمْرُ هَلَاكَ مِلْشِد **فصل پنجم**  
**در معجزات امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرين**  
صاوات الله عليهم اجمعين اولاً بايد دانست که بعضی از علمای اثنه عشریه فرموده اند  
معجزه امیر است غار و عادت مفرون بدعوت نبوت و امامت و کرامات مفرون به  
دعوت نبیاست و بعضی فرق مابین معجزه و عادت عادت نیک دارد و اند بلکه پیش از  
ولادت و بعد از وفات پیغمبران و اولاد ایشان آنچه از عادت و کرامات که ظاهر شده  
چنانچه اصف بن برخیا که خلیفه مرتب سیلما بود بطرفه العین تحت بلقیس در محضر  
حضرت سیلما حاضر نمود و حضرت عیسی که دستکم قادر تکلم نمود و از سید معراج  
که از اماکن مشرقه از منور ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين در هوزن ما و هر  
عصر ظاهر شده از قبیل شفا دادن امراض مرصنه و صد خوردن بعضی از مخالفین  
و غیره که غالباً در نجف اشرف و سایر قبور مطهره ظهور یافته دیگران که جمیع اعمال  
و افعال این بزرگواران در حقیقت معجزه است کارهای کان را میاس از خود مکی این  
بند محضر محض تبرک و میمنت از هر يك از ان ائمه هدی عليهم السلام چند معجزه  
مختصر ذکر می نماید که این رساله از جامعیت نماند و این فصل را بر دو آیه مفصّل  
سرتیافته مقصود اول در معجزات حضرت امیر المؤمنین است و آنچه در  
مسطوح است از آن حضرت بکصد و معجزه ظهور میدهد و از جمله الهاده معجزه ذکر میشود  
معجزه اول از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که رفیق سوز کانیان و خلاصه  
موجودات بیرون آمدن و مادر مسجد بود و میگویند در اینجا عرض کرد بر من سنبل



## حضرت امیر

فارسی فرمود ای سلمات بر و مولای خود علی را صد ازین پس سلمات رفت و او را بر و  
 از در از منزل خود و آمد <sup>بجای</sup> چون نزدیک شد پیغمبر <sup>ص</sup> برخواست و با او خلوت  
 نمود و طول کشید سرگوشی ایشان و در سوختن امری میریخت شد از خای بر و  
 و از سر و خوشی شکفته و ایشان <sup>ص</sup> حضرت بعد از آنکه از مناجات فارغ شد  
 و نشست گفت ای علی شنید و حفظ کردی <sup>گفت</sup> بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود ای  
 بر و ایابکر و عمر و عبد الرحمن بن حنا خنک <sup>ص</sup> پس رستم و هزسه را حاضر کردیم فرمود  
 ای سلمات بر و غمزل فادرن <sup>ص</sup> ام سلمات از سباط موی چیزی را بیاور پس با نذر  
 و ما سلمات آمد و سبار را آورد پس امر کرد رسول خدا <sup>ص</sup> سلمات که او را هنر نماید بعد  
 از آن با یونکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف فرمود بپوشید بر و این سباط پس نشینند  
 آنگاه سلمات را طلبید و کوش او چیزی گفت و او را هم روانه نمود و امر کرد که در  
 زاویه چهارم بنشیند چون در چهار گوشه سباط آن چهار نفر نشیند امیر المؤمنین  
 را نیز امر فرمود که در وسط ایشان بنشین و چون نشست فرمود بگو یا علی ایخه را بر و  
 تعلیم نمود که بحق است آنکه مرا به پیغمبر <sup>ص</sup> فرستاد اگر بخوای بر کوهها بخوابی حرکت  
 ایند پس امیر المؤمنین علیها را خود را حرکت داد دید سباط بلند شد از در و  
 و ایشان را بر و بعد از آن جابریک و سلماتان پرسید که سباط شمارا بجا بر گفت  
 والله رفیقید تا وقتی که سباط ما را بالا ای کوه بلند کرد و در آنجا بر زمین گذارد  
 و رفیق بر و غاری پس برخواستیم با یونکر گفتیم که پیغمبر <sup>ص</sup> فرمود که در این مغاره صد  
 بریم اصحاب کعبه را که در قرآن خدا اسم برده پس یونکر برخواست و صد از در و  
 نشیند پس عبد الرحمن گفت او هم برخواست و صد از در و سلمات کرد جواب نشیند  
 پس امیر المؤمنین <sup>ص</sup> فرمود سلماتان تو صد از در و سلماتان پس برخواستیم و پیش رفتیم



## فضایل

و سلا کردیم دیدم کسی از اندر و مغاره میگوید که تو نبوده خدا هستی که خدا دل تو را  
 امتحان کرده از برای ایمان و مبدأ امر تو بجز و عاقبت امر تو بجز اوست و لیکن ما ما مویم  
 که جواب نگویم مگر با نبی و اوصیای ایشان پس سلمان نیز نشست و امیر المؤمنین کز  
 خواستند صدقه اموال را بپای خود دیدیم در غار بان شد و نگاه کردیم در داخل دیدیم  
 مثل چراغی از رخسار است و در شنای نایب در آن مغاره و صد ناله و گاه و هوی  
 شنیدیم شبنم و هم در شنیدیم و در وفا کردیم و شنیدیم پس امیر المؤمنین فرمود  
 ارام بگیر و بپوش و بپوش و بپوش و از من پرسیدند که این چه صدقه است و اینجا  
 کجا است گفتیم این همان کفایت است که خدا در قرآن وصف نمود و این اشخاص همانانی  
 باشند که خدا نقل نمود از ایشان که ایمان آوردند و این غار رفتند و مردند و امیر  
 المؤمنین را این یاد بود و با ایشان تکلم میکرد پس آنها برگشتند بر سر کجا خود و امیر  
 المؤمنین را دوباره سلا کرد و همه ایشان بگفتند جواب دادند که و علیک السلام  
 و رحمت الله و بركاته و علی محمد رسول الله خاتم النبوة منا السلام و اباعه منا  
 السلام و بکوا باخواب که حضرات اصحاب کف از آن نبوت تو کردند و ما مویمان شد  
 بودیم پیش از آنکه تو مبعوث شوی بسا الهای بسیار از برای است با علی و صلیت  
 پیغمبر آخر الزمان من بار سبیم سلا کرد و همه بیکبار گفتند علیک و علی محمد  
 منا السلام تشهد یا ناک مولا نا و مولا کل مؤمن و مؤمنه پس امیر المؤمنین  
 فرمود چرا جواب حضرت را نداده بودید چرا دادند که ما را معذرت دارید که ما ما مویم  
 آنکه تکلم نکنیم مگر به پیغمبر یا رجب او پس ز غایتهم آمد و چون وفا این مقدار را  
 بیک شروع کردند بگویند و عذر خواهی از امیر المؤمنین و همگی ایشان برخاستند  
 پیش آنحضرت را بوسیدند و گفتند نصیبیم مطلب پیغمبر را و دست خود را از او بردند





## حضرت امیر

و سبغت نموند با و بامزه المؤمنین و گواهی دادند که بعد از محمد صوفی صاحب  
 اختیار و یار هر یک بر گوشه نیا طافشیم و امیر المؤمنین در وسط نشست  
 و امیر المؤمنین علیها ی مبارک را حرکت داد و نسا و خوانست و نداست که چه قسم قار  
 در کوهها و دریاها میرد تا آنکه نزد مسجد پیبر ما بین آورد تا گاه پیغمبر برو  
 آمد و با ایشان فرمود چهره بلیغی کردند و یار سوا الله شهادت میدادیم با آنچه احتیاج  
 کف شهادت دادند و ایمان میاوریم بآنطور ایمان ایشان فرمود الله اکبر دیگر  
 گویند بکس که گفت انصافا بل نحن قوم صبیرون والله اکبر آنچه میگویند  
 بان و نه کنید هدایت یافته اید و ما علی الرسول الا البلاغ المبین و اگر نکنید  
 اختلاف خواهید کرد و هر که و نه کند عهد خود با خدا خدا پیروفا کند عهد خود  
 با او و هر که پنهان کند صورتش بخودش لا خوش شود و بخدا خبرک نرسد اما بعد بیایا  
 و اتمام حجت و حال معرفت بیکر خلاف خواهند کرد بجه خدا بی که مرا بر این در شما  
 که خدا بیعالی مرا امر نموده بگرفتن تبعیت از شما و امر کرده است شما با طاعت او پس سبغت  
 کنید و اطاعت کنید و یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
 و اولی الامر منکم یعنی علی بن ابیطالب باز هم گفتند یار سوا الله همه سبغت کردیم  
 و اهل کف دادیدیم و ایشان نیز گواهی دادند و یقین از برای ما حاصل شد فرمود  
 اگر از حد بگویند و صفاق باشند که این ادعا بآنان پی در پی بشما خواهد رسید و  
 نعمت او را نه شماراد من خواهد داد و هر که متسک شود بولايت علی ملاقات کند  
 مراد در دنیا است و من از او راضی باشم شما گوید ایشان میکن بکونگاه میگردند  
 حینمک میکند بکرمیند این آیه نازل شد اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ  
 وَاَنَّ اللهَ عَلَمُ الْغُیُوبِ شما گوید دیدن گاهای ایشان در دشت و یاز هم نگاه

کردند



## معجزات

کردند این آیه نازل شد بَعْلَمُ خَائِنَةٌ الْأَعْيُنُ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و رفتن و بر کشته  
 ایشان بکف منتهی ساعت کشید و این بابویه و بعضی از علمای همین حدیث را از جابر و  
 روایت کرده اند با این زیادتی که چون شمله را چرخ کردند و هر یک بر گوشه آن نشستند  
 و اما بجای عبد الرحمن بن عوف ابو ذر است و علی و در وسط آن نشست فرمود با آن  
 برخیز و مسلاکن بر علی با قافله خلافت مسلمانان و بعد از آن هر یک از مافرمو  
 چون ماسلا کردند بمعلی فرمود برخیز و مسلاکن بر فرص افتاب پس امیر المؤمنین گفت  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَبَةُ الْمُشْرِقَةُ پس فرص افتاب بلرزه داد و گفت قصد بلند  
 فصیح و علیک السَّلَامُ يَا وَصِي رَسُولِ اللَّهِ بعد از آن پیغمبر فرمود خداوند ایلکما  
 برادر و ملک عظیم دادی ناد را صحر او کردی که یکماه را هرا بیکشت میرفت و به  
 بیکشت بر میکشت خداوند ناد را بفرشت تا به برد اینها را نزد اصحاب کعبه و مسلا  
 ما را برسانند اش کوبید که روی امیر المؤمنین و در منبر کوفه همین نقل را فرمود و  
 بگو ای طلیعه من مژده کرم و کفتم در منبر ناد میناید فرمود اگر بعد از آن همه  
 سفارش پیغمبر مژده کرم و خواسته کمان کوی خداوند عالم نور رسو کند  
 و سفید کند بد تو و ابنتی در دلت بیدار زد و چشمانت را کوز کند چون شد  
 کوز شد و پسر کردید و حراتی در دلم پیدا شد که روزه رمضان را نمیشوایم به  
 کیر و کف در بلاد روم است در موضعی که اثر او کرد میگویند معجزه کرد و  
 از این عباس مرده است که نماز صبح با پیغمبر نموده و بعد از نماز تکیه بجای داده  
 بود و اصحاب و اطراف او نشسته بودند که ناگاه صداها بلند شد که عجب  
 بود سوختن امجد فرمود بین چهره صدامت ناگاه دیدیم چهره را فرسواشتن  
 و دمنش ایشان نیزها و سیاه بلند و سوزنها عقیق سرخ بود و بر بالای آتش شده





## معجزات

عراق بن زهبتا صعب بن سعد العبادي ان پسر چون بسب خود را می‌شنید گفت اینک در <sup>هوج</sup>  
 است ناجا عتار ما انزعف می‌آیند اگر شفا دادی از شیوه بت پرستی بر گردیم و من <sup>بعث</sup>  
 کنیم پسر عت را در این سخن بودند که شتر رسید بر در خانه مصطفی خواست از پسر <sup>گفت</sup>  
 این برادر من است که رسید پیش امیر المؤمنین <sup>م</sup> برخواست و نزدیک محل آمد دید طغیانه <sup>باری</sup>  
 چون ماه در محل افتاده چشمتا خود را باز نمود و چون آنحضرت را دید بسیار گریست و بزبان  
 نجف و دلی ضعیف گفت الیک المشتک والملجأ یا اهل بیت المصطفی حضرت امیر <sup>فرمود</sup>  
 غصه بخورد که از امر و زور ناخوشه نیست نگاه فرما در جناب سوختنم که امشب <sup>بیرون</sup>  
 بیرون آید بقیع که از حله <sup>م</sup> عجب است بپایا خواهید دید حدیقه گوید که مردم از غصه <sup>جمعیت</sup>  
 کردند در بقیع تا مشیت پیش امیر المؤمنین <sup>م</sup> بیرون آمد با شتر و القفار و فرمود بپایند  
 همراه من تا عجب به بیند و چون رفتند و آتش افروخته یکی بسیار و دیگری کم <sup>پیش</sup>  
 المؤمنین داخلان آتش گشتند و آن آتش کم رفت و آتش بسیار حدیقه گوید صدای  
 چو صد آرد بگوشت رسید که آتش را بهم دوانید و از این رویان رو می‌نمود و رفت  
 حضرت در میان آتش و مادی بود پیر و از شدت ترس می‌لرزید پیر از بسکه صد آرد <sup>صدای</sup>  
 و انتظار میکشید پیر که بان آتش چه خواهد کرد و همین بسبب بود تا صبح روشن شد  
 و آتشها خاموش شد ناگاه دید آنحضرت در آمد در حالی که مابوس بود بر او رسید  
 و در دست او سرب بود که موکلند داشت و یک چشم داشت در پیشانی و آنحضرت <sup>مکاو</sup>  
 و سرب او مثل سرب خوش بود و او در مجلسی که انظار بود پس فرمود چرخ که دیگر از <sup>را</sup>  
 نذار پس برخواست و دستها و پایی او صحیح و سالم بود پس افتاد بر پای امام <sup>و می</sup>  
 بوسید <sup>می</sup> گفت بده دست خود را و شهادتین گفت ما بنفسم استهدا نک ولی <sup>صدا</sup>  
 دینه و مسلما شد با الهائی که همراه او آمده بودند و مرد همه مبهوت بودند از آن <sup>سرو</sup>

امیر المؤمنین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران



## امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودها للناس این سر عرو بن لاخیل بن لاوتس بن ابلیس است و از  
هزار سال از حق همراه او بود و دایره ای و او این طفل را بدین صورت کرده بود پس بیشتر  
کردم و بار خود حبس کردم با ایشان و اسم اعظم که موش خواند بر وی نهاد و از ده شقه  
شد خواند و همه ایشان مردند پس پناه یزدید بخدا و رسول و اهل بیتش تا هدايت يابد  
معجزه **سید** ابو عبدالله فارسی از پدش داشت نموده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام از کوفه  
بیرن رفت و چون به لشت کوفه رسید قنبر در پیش رو آنحضرت بود فرمود ای قنبر ای  
بیتی آنچه من میبینم عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند عالمیان بصیرت و بصیرت تو را منور  
کرده بطریق که هیچ کس را میسر نیست و سایر اصحاب نیز پرسید ایشان هم همین خواب  
را عرض کردند فرمود حق خدا که خواهد دید همان طور که من میبینم و خواهید شنید  
لها نظری که من میبینم اندک زمانی گذشت ناگاه دیدم مردی عجیب الحلقه ظاهر شد  
و کله سر بسیار بزرگی داشت و سیاه را ز بالا بود و در چشم داشت از داری نه از چن  
و چو رسید گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت پرسید از کجا میایی گفت از  
کناها پرسید بکجا میری عرض کرد بکناها حضرت فرمود نوید کسی بوده عرض کرد  
چرا اینرا میفرمائی یا امیر المؤمنین علیه السلام حیاتی نقل کنم از خودم و خدا از برای تو که تالیف  
در میان من و خدا نبوده فرمود بگو عرض کرد چون کناه کردم و از اسمها مطرود شد و  
مرا و ندانستم چه امر گفتم خداوند گمان دارم که خایه حیدر و شفیق مرا از من خالی کرد  
بالتی جناب قدس الهی من و حی کرد که بلی از نوشی نری خلق کرده ام بر و نزد عالم است  
دار حجت تا نبویان ملک بنزد مالک و گفتم حق تعالی سلام میرساند و میفرماید بنمایان  
شفی نری کسی را نیز مالک بر دمر بطیفة اول حجت چون رسید آتش سیاهی بیرون آمد که  
گمان کردم مرا و مالک را فر خواهد برد مالک آتش گفت ارام بگر و خاموش باش



## مخبرات

ورقینم بطبقه دویم ایستادی از آن سوزانده نروسیان نریون آمد و گفت خاموش باش پس  
خواموش شد و از آنجا رفتیم تا بطبقه هفتم رسید و بطریق که می رسیدیم بدین از طبقه  
اول بود و چنین گمان می کردم که مرا و مالک را و تمام مخلوقات خدا را فر خواهد بود  
و مالک می گفت بگو خاموش شود که مرا خواهد خورد مالک گفت بنواذ بت می رساند مگر  
انوشته معین که از برای تو مقرر شده است و امر می کرد و از آنجا خاموش می شد و نگاه  
در طبقه هفتم حقیقت که از همه طبقات بدتر بود و در درازا دید که در کوفت ایشان  
از آتش و سوزان ایشان ترا معاق کرده بودند و ملائکه کسبای بر بالای سر ایشان بودند  
و کوزه ها از آتش در دست ایشان بود و بر سر آذر و نفر می گویند گفت ای مالک اینها کیستند  
گفت مگر در سابق عرش خواندی و حال آنکه پیش از آنکه از مراد خلق کنند بدین هزار سال

دیدم بود که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله آمدند و نصرت نه بوسیله  
علیه بن ابیطالب علیه السلام مالک گفت اینها نفرانها میباشند که ظلم کردند بعلی و اولاد  
او و حق ایشان را غصب کردند صخره چهارم بطریق مختلفه منعده عامه و خاصه  
بر کشتن ایشان را بجهت نماز کردن امیر المؤمنین و روایت کرده اند در کوفه بکر و حیا  
پیغمبر که سر بلند از دامن الخضر بود و میخواست که بیدار شود تا افتاب غروب کرد  
و نماز عصر را الخضر بجای می آورد بود چون پیغمبر بیدار شد بد افتاب غروب نمود  
از خدا تعالی مسئلت نمود و در افتاب پایش بر کشت بقدریک نیره و الخضر نماز خود  
را ادا کرد و افتاب غروب نمود و بار دیگر در جنبك صفتن در زمین بابل که جمعی از  
ثقات صحابه روایت کرده اند چون جوهریه و ابو ذافع و اما حنین و که چون امیر المؤمنین  
علیه السلام غیبی نمود از شط فرات در زمین بابل که کوفه است خود با جمعی نماز عصر را ادا  
فرمود و بانی مردم عبو میکردند و شط و هنوز عبو مردم تمام نشده بود که افتاب



## امیر المومنین

عزوب نمود و اکثر مردم را نماز عصر فوت شد و در میان ایشان قتل و قتل بسیار شد  
 پس خدمت حضرت عرض کردند از خدای تعالی مسئلت نمود که افتاب بر گرد و چون برگشت  
 مردم نماز را از گردند و بعد از آنکه سلا دادند باز غایب شد و صدک استی یک از افتاب  
 ظاهر شد و انوقت مردم تکبیر و تهلیل میکردند و مسجد شمس الحال در حله معرفت  
 و حضرت با قرا از جا برانضای نقل فرموده که هفت مرتبه افتاب با حضرت تکلم نمود  
 دفعه اول گفت شفاعت کن از برای من یا امیر المومنین نزد خدای تعالی که مرا عذاب  
 نکند و بار دوم عرض کرد که من خص من فانما نورا بسوزانم که همه ایشان را بینما  
 ایشان می شناسم و بار سیم در باب بود که نماز عصر فوت شد فرمود اینها الشمس المضيئه  
 ارجع الی موصعک گفت کتبک لک یا امیر المومنین الطاعه چهار فرمود او افتاب  
 هرگز از من گناهی ید جواید که بعزت پروردگار من است که اگر همه خلایق خدا مثل  
 تو بودند حجت خدا خلق میکرد و پیچید و این امر خلافت ابو بکر خلافت و افغشت و  
 مردم و مخالفت نمودند علی را از افتاب گواهی طلبید در محضر همه و زبش گواهی داد که  
 حق با او است و همه شنیدند شتر غسل ضرر شد اینجا بر او و حاضر نبود و نماز با  
 پیغمبر فوت میشد سطلی از آب بجهت حضرت آوردند و اینجا وضو ساخت و فرمود  
 تو کیستی گفت منم شمس مضيئه هفت در وقتی که ضربت بر سر اینجا زدند حضرت  
 داد رکیم گذارده و حسین بر دوش کشیدند چون از مسجد بیرون آوردند فرمود  
 مقابل مطلع افتاب باز دارند چون باز داشتند فرمود ای افتاب نور اکواه بکبر  
 که نماز صبح مراد رک کرده و او سلا کرد و گواهی داد و عهد میثاق و کایت حضرت  
 را اظهار نمود معجزه یحیی از عماد مری است که چون بمذین آمد بمر و انحضرت  
 در ایوان کسری منزل کرد و دلف نای همراه اینجا بود چون نماز کرد فرمود چون  
 ای دلف



## معجزات

ای دلف جمعی از ساجی همراه بودند و گرفتند منزل کسری که در آنجا بودند و این  
 فلان مکان او بود و او فلان مکان بوده و او میگفت والله همین است که میفرمایید و این  
 آنکه همه جا گشت دلف گفت ایستد آقای مرگ بنای این عمارت را تو بر پا کرده بعد از  
 کله سرپوشید مرده دادند بیکه از اصحاب فرمودند که این کله را بیاورید و خود  
 بیاورید و چون منزل قرار گرفت و نشستند فرمود طشبه را مملو از آب نمودند و حاضر  
 کردند و آن کله را در آن طشت گذاردند بعد از آن فرمودند ای کله تو را بخدا قسم میدهم  
 که خبر ده بمن که من کیستم و تو کیستی آنکاه می گوی نمود و بر زبان فصیح گفت اما تو پس می  
 مؤمنان و سید اوصیا پیغمبران و اقامت بند خدا و پیر بنده و کنیز خدا کس را نوشیدم  
 حضرت فرمود احوال خود را از برای ما بیان کن گفت یا امیر المؤمنین من پادشاه عادل بودم  
 و بسیار بر رعایا رؤف و رحیم و هرگز خود را از اضعی مظلوم نگذرانم و لیکن بودم بخوبی  
 و چون بخدمت منوکر شد در همان ملک من از کنکرهاى مصر من بیست و سه کنکره افتاد  
 و در شب لادن او دلت کردم که با و ایمان بیاورم از برایم از هر که سینه شرافت و فضل  
 و عزت و مرتبه او را که در آسمان و زمین دارد و اهل پیش تر هفتاد شرافت و بزرگی نزد خدا  
 دارد تا آنجا که من و دولت و پادشاهی مرا باز داشت از آنکه فکر خود را  
 با تمام در میان این حسرت تا فیما بین من باقی ماند که خود را بحر و مساحتم از  
 نعمت عظمی و شرافت کبری و باز ماند از ایمان با و و حال بحر و مر شده ام از هشتاد و یک  
 ایمان بیاورم با و ولیکن با وجود کفر خدا بیغالی مرا از عذاب جهنم نجات داد و علت  
 عذابی که داشتم و داد منظور مرا از ظالم میکردم و بر عیبت میفرمودم و مررت و انصاف  
 پیشه کرده بودم و من در جهنم هستم ولیکن آتش بر من حرام است و احسرا تا لو كنت  
 امنت و كنت معك عجب حسرتی در دل من مانده از آنکه ایمان بیاورم که امر و زور دست  
 تو بایستم



## امیر المؤمنین

قونا بشم ای بزرگ اهل بیت محمد و ای امیر امت اولین مردم گزینند و کسایبکه از اهل  
 سادات حاضر بودند در آن مجلس رفتند بمنزل خود و عیال و اقوام خود را خبر دادند  
 از آنچه اتفاق افتاده بود و در میان آنکه رفتند در حقیقت امیر المؤمنین عارفان  
 حاضر گشتند و در وقت و مقرب جدا شدند و در سوالات و بعضی گفتند  
 پیغمبر است و بعضی چون عبد الله بن سبا و یاران او گفتند خداست و اگر خدا نبود چگونه  
 مرده زنده میگردد و چون امیر المؤمنین رسیدند دلشک شد و ایشان را طلبید و بفرمود  
 فرمود و گفت شیطان بر شما غالب شده من نبی هستم از خدا و نعمت خود را بر من تمام  
 نمود و مرا امام فرمود و وصی پیغمبر خود گردانیده برگردید از این اعتقاد که در محضر  
 حضرت از من جدا بیند و منم مثل شما از اولاد ادم میباشد و پیغمبر و راه میرود  
 بعضی برگشتند و برخی اصرار نمودند و هر قدر آنحضرت منع و الحاح نمود فایده بدی  
 نشد و ایشان را در آنش توانید و بعضی متفرق در سایر بلاد شدند و بی گشتند اگر  
 خدا نبود که بالمشهورانین که میخواستند کار خداست که بنده کان خود را میپوشاند  
 چون بزرگ صفتی شد و همه لشکر طهماسب او بودند کله قومید خستیکند در کنار  
 شط فرات دید که رفایط طولا به بر او گذشتند بود چون باور میداد و اصرار از گفت  
 لبیک یا امیر المؤمنین و بزبان فصیح سخن گفت با آنجناب و حرکت کرد تا آمد خود را  
 در قدم آنجناب گذاشت پس فرمود برگرد فوراً برگشت بمکان خود و چون از جنبه  
 مراجعت کرد کله قومید دید فرمود بیاورید از چون او میداد باز بانه باز بانه  
 او را حرکت داد و فرمود خبر ده مرا که کیست فخری یا عیسی یا سعید شاه یا عیسی  
 جواب داد بزبان فصیح که السلام علیک یا امیر المؤمنین من نادر بی بودم بسیار  
 ظالم و سفاک و اسم من در برون میباشد و من پادشاه پادشاهان بودم تمام



## مجازات

مشارق و مغارب زمین و صحرا و کوه و دریا و انهار و نصیب و تحت حکم من بودند هزار شهر را  
 بعبود و قهر و غلبه گرفتم و هزار پادشاه را کستم و بیجا شهر عظیم ساختم و پانصد  
 ناکره از بکارشان انداختم و هزار غلام را زین و هزار غلام مرد و بی و هزار از بکران کستم و  
 هفتاد و هشت پادشاهان را از روی منور و هیچ پادشاهی نماند در عالم مگر آنکه او را  
 کستم و هفتاد و هشت پادشاهان را از روی منور و هیچ پادشاهی نماند در عالم مگر آنکه او را  
 ایطالم طاغی مخالف نموده و حق تعالی را پس اعضا من تار و زده و زخمی و استخوانها  
 من بر عشته نهاد و کوبید از هم جدا میشد و کسانیکه در زندان خانه من محبوس بودند  
 که هفتاد هزار بزرگان و شاهزادگان و امرا و اشراف بلاد بودند همه را از حبس  
 در آورده و بنظر من رسانید و چون ملک الموت روح مرا بیرون آورد تمام خلوق خدا  
 از شتر ظلم من فراغت یافتند و من از این و زلفا بحال در آتش دوزخ معدوم و از  
 حال تافیت و خدا بی تعالی هفتاد هزار ملک از غلبه زبان من آتش حقیقت موکلان  
 که در من هر یک کوری است از آتش که اگر آن کور را بزرگ و هفتاد و هشت پادشاهان  
 پیاستند خاکستر خواهند شد و این ملک بزرگ و اعضا من میرفتند کور و خاک  
 را که مشغول میشوم و میشوم و خاکستر میشوم و یا از خدا بی تعالی مرا زنده میکند  
 بهر زبانت مرا عذاب میکنند اما ناد و هم چنین خدا بی تعالی عذاب میکند من را از  
 عفر خلق نمود و بر من موکل نمود که مرا میکزند و من میکونم که این خدای عالم بود  
 باشد بر بندگان خدا انگاه که ساکت شد پس جمیع لشکر امیر المؤمنین بر سر  
 صوت خود زدند و گریه شلای در مردم افتاد بر روی دشت پای انبر و کوار افتادند  
 و می گفتند با وجود آنکه پیغمبر مکرر حق نور را بیان میفرمود باز ما حق نور را ندانیم  
 و در نور منظور نداستیم و زبان کار خود بود این و بنور مرتبه نوحی نمیداد

و نفیض



## امیر المؤمنین

و نفی و عیب بجهت تو عارض نکردید پس ما را حلال کن عیبت بقرنط و نفی  
 که بحق تو نمودیم و غیره را بر تو بگردیم و حال پشیمانیم انگاه فرمود که آنکه داد  
 نمود انگاه فرمود باینکه که بایستد بازماند از جوانان پس اب برد و هم بلند  
 و هر ماهی و هر قسمی چو آنکه آداب بود سرگما خود را از آب برین کردند و بر امیر المؤمنین  
 سلام کردند و تکلم نمودند بزبان فصیح و او را دعا کردند و شهادت دادند با امامت  
 چنانچه شعر استند سلامی علی زهر و الصفا سلامی علی سده المنهی لعل کلک  
 لذل النهران فصار جماع اهل الثری و قد بدات لك حیا لهما فتادیک مدعنه  
 بالولاء معجزة ششم از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که روزی پدر حضرت  
 امیر از کوفه برین میبرد من هم از عقب او برین رفتم تا آنکه حیانه یهود رسید در  
 این استیلا و فرمود یا یهود یا یهود پس یهود این را در میانهای خود صدا کردند لبیک  
 لبیک مطالب یعنی استند عارفان چو من می بیند خود را گفتند عیبت معصیت  
 مخالف تو خود را معذب می بینیم تو بی مثل هرین و از ما هر کس تو را معصیت کند معذب  
 خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن فریادی در آن حضرت که نزدیک بود اسمها بر کرد  
 پس بهوش افتادم از شدت هول آنچه دیدم و چو بهوش افتادم دیدم امیر المؤمنین ع  
 از بافتن سرخ نشسته و تاجی مکار از انواع جواهر بر سر داشت و در نور گهازد و سر  
 در سر و برودت او را استناعت و رنگ مبارکش مثل قرص ماه شب چهارده عرض کردم  
 این ملایه عظیم است ای آقای من فرمود بلی ایجا بملک ما اعظم امت از ما سلیمان و سلطنت  
 ما از او بیشتر است پس بفرستیم و داخل کوفه شدیم و او قدمها بلند بر میداشت و میفرمود  
 لا اله الا الله لا فعلنا لا والله لا کان ذلک ابداً پس میباید که سخن میگویم منکر کسی را نمی  
 بینم فرمود بر هود بن من منکشف شد



## معجزات

عذاب میکنند و چون مرادید گفتند یا امیر المؤمنین ما را بدینا برگردان تا اقرار به  
فضیلت تو نمایم و با قامت تو اقرار کنیم من کفیم لا والله لا فعلت تا آخر آنگاه این آیه  
 را خواندند و کورد و العاد و الما هو اعنه و الهیم لکاذبون پس فرمودند ایجا بر کس  
 نیست که مخالفت کند ما را و وصی پیغمبر را مگر آنکه محسوس کند خدا او را در وقتا  
 نابینا و در عرصه کاه قیامت کور باشد و نداند یکجا میرود معجزه هفتم از سلسله  
 فارسی منقولست که حضرت امیر المؤمنین عرض کردم که دلم میخواهد از معجزات  
خو چیزی بمن بنماید گفت فشاء الله و کما ویرخواست و داخل قبر خود شد و بعد  
دقیقه آمد و سورا سید سرخک بود و قبا ی سفید کلاه سفید پوشید بعد از آن فرمود  
ای قبری که این است بگو نیز بر من بیاور پس امیر بگو سرخک بر من آورد و فرمود سورا  
شو یا ابا عبد الله شما گفت چون سورا شد مردید و وای از آمد که بر هیاهو و احسید  
پس صیقل کرد از حضرت و آن اسبها بلند شدند و رهروا و صدایال زدن فلانکه را میشنید  
و شنیدی که در زیر عرش میگردند آنگاه رفتم بر ساحل دریا و خاری که موج بسیار  
داشت رسیدم پس نگاه شدگان دریا کرد و از دریا ارام گرفت و ساکن شدند بعد  
از آن دمنه مرا گرفت و برد و او را ن شدند و امیر از عقب قایم ماند و کسی از اسبها  
را نمی گشتند بخدا قسم که پاهای مانر نشد و سم اسبها نیز نر نشد و از آن دریا که  
و بجزیره رسیدیم که درختهای بسیار و میوههای بسیار و مرغان رنگارنگ و بر شاخها  
درختان بنواهای مختلف میخواندند و نفسهای آب از هر طرف جاری بود و درختان عظیم  
دیدیم که نه شکاف داشت و نه شکوفه پس جنبانیدانند و گفت را بگو چه که در دمنه  
داشت و شکافها شدند درخت از شکاف آن شترهای ماده که طویل از شترها  
درع بودند و عرض و پهنای ذراع و بوی از غنای درون بود و فرمود که نزد این شتر



## امیر المؤمنین

وادشیران بدش و بجود سلمان کوند که نزد یک ان شرفتم و افتد شیر خودم که سیر شد  
 و ان شیر از شد غسل شیرین تر و از کمره نرم تر بود فرمود این خوشبختی سلمان عرض کرد  
 بلی فرمود از این بهتر میخوای به بدی عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین پس گفت دیکر فرمود  
 که یا حسنا دیدم از همان شکاف شیری یکورد را آمد که طول او یکصد ذراع دشت بود و سر  
 از یا فونت سرخ و سینه او از غیر اشهب بود و دشت پای او از بر جلد بود و افسار آن  
 از یا فونت زرد و پهلوی راست او از طلا و چپ او از نقره و عرض آن از سر تا رید بر بود و  
 از شیران مجور پس پستان او را بدنها خود گذاردم دیدم عیله صاف بدنها من اند عرض  
 کردم این شیر از کیست فرمود از برای تو و سایر شعبه اخص ما میباشد پس فرمود بان  
 شیر که برگرد شکاف و چون برگشت در خدمت آنحضرت رفتم در آن جزیره نارسیدیم به  
 درختی بسیار بزرگ که بر آن طعامی بود که بوی مشک از آن ساطع بود و مرغی بصورت  
 کرکس بسیار بزرگ بنظر آمد پس ان مرغ آمد مقابل آنحضرت و سلا کرد و برگشت بمکان  
 خود عرض کردم که این چه مائده ایست فرمود همین جا این مائده اکسره اند از برای ما و  
 دوستان ما تا روز قیامت پر سید این مرغ است فرمود نه بلکه امث موکل است بر این  
 مائده تا روز قیامت عرض کردم تنها امث این ملک در این جزیره فرمود خضر در آن  
 یکبار باین جزیره عبور مینماید انگاه دشت مرا گرفت و بدیای دیگر رسید و از آن جزیره  
 عبور کردیم و انظر و دیدار جزیره بسیار عظیم بنظر آمد که در انقضیه بود که یکجاست  
 طلا و یکجاست از نقره و کنگرهای آن از عقیق زرد بود و بر هر یکی از انقضیه هفتاد  
 صفا از طلا نکه بودند همه آنها آمدند بسلا بر آنحضرت کردند و از آن داد ایشانرا  
 که برگشتند بموضع خود و امیر المؤمنین هم داخل قصر شدند و اطراف درختان باغها  
 بسیار و مرغها الوان و نباتات و گیاههای سبز بود و تمام انقضیه از نقره و طلا  
 بسیار



## معجزات

سپتا عالی در انقض بود داخلان عمارت شدیم و کرسی از طلا و سنج در ان عمارت گذار  
بودند انجناب بر دو کرسی نشست و مشرف شدیم بر قصر و نگاه کردیم در پای سپاه  
که موجها ان کوشها را که میکرد و هر موجی مثل کوهی بلند بود و پس نگاه بان در باغ فر  
موجها ان تمام شد و ارام گرفت فرمود بر شد از آنکه امری در باره او نما بر بعد از ان فرمود  
السلام علیک ای جبرئیل یا بی انت کفتم نه والله فرمود همان در با انت که فرعون و ابناعش  
در ان عرفت شد و همه الهار جبرئیل بر بال خود برداشت انداخت در این دریا و از ان  
روز سرازیر میروند تا بقصر دیا و هم چنین خواهد بود تا روز قیامت و عرض کردم  
یا امیر المؤمنین و دو فرسخ راه رفته ابر فرمود پنجاه هزار فرسخ رفته ابر و ده مرتبه در همه  
دنیا گشته ابر کفتم چه شدم ملیشوی این یا امیر المؤمنین و فرمود هرگاه در القریین مشرف  
مغربینا را طواف کند و دست با جوج و ما جوج برسد از برای او اشکالی نداشتند با  
از برای من بعد از ان که امیر مؤمنان و خلیفه بود کار عالمیان السلام ان مکر نخواهد  
عالم الغیب فلا یظهر علی عبیه احد الا من اراد فی من رسول کفتم بلی فرمود من ان بر  
گرنیده رسول که خدا او را ظاهر و مطلع ساخته بر علم عبیه خود ضم عالم و باقی من  
کیسه که شدید دنیا را بر من آسان نمود و راه دور را از برای من پیچیده سلمان گوید  
پس شنید منادی ندا کرد از آسمان که صدک او را پیشیند اما شخص او را نمیدید که  
و انت کفتم فی صاف مصد بعد از ان بر خوانت و سوا آمد و من نیز سوار شد  
و صد از در اها و هوا پریدند ناگاه خود را در دروازه کوفه دیدیم و همه این عجایب را  
که دیدیم و این سیاف عظیم را طی نمودیم در سه ساعت از شب تا قاف افتاده بود بعد از ان  
فرمود ای بران کسی که ما را در و منت ندارد و نشناسد ولایت ما را انکار نماید ای  
سلمان محمد امجد بود یا سلیمان عرض کردم محمد امجد بود فرمود اصفی و انت



## حضرت امیر المومنین ع

عرش بلقیس را در دنیا می‌گرفته العین برود ادینگاه راه یا بیشتر و حال آنکه علم بیک کتاب  
 خدا بیشتر داشت من می‌توانم که بکشد بنیت و چها کتاب را میداند که خدا نازل کرد بر سغیان  
 خود بر شیت پنجاه صحیفه نازل کرد و برادر پس به صحیفه و برادر هم بنیت صحیفه و خود  
 و انجیل و زبور و قرآن عرض کردم دانت صیقلی و اما باید چنین باشد پس فرمود که  
 مشک کنند دایره از اموات و علمی از علو و مانند کسی است که مشک در معرفت ما داشته  
 باشد و حقوق ما را نداند خدا تعالی در چند بنجامین فرمود و بنیاد کرد که بحیرت با  
 علم کنند مردم و همه کن از انبی داند <sup>اصحاب</sup> هشتاد و اصبغ بن بنانه مر و پس که  
 دو روز در خدمت امیر المومنین ع بودم که جمعی از حضرت داخل شدند از انجیل ابو موسی  
 و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و حدیقه بن الیمان و ابو هریره و صیف بن شعبه  
 غیر ایشان و عرض کردند یا امیر المومنین ع بنمایا از معجزاتی که خدا تو را با آنها مخصوص نموده  
 فرمود شما را چه کار با بنام و چه خواهشی است که دارید از چیزی که خودتان را چه نپسند  
 و حال آنکه خدا تعالی صیقلی باید بعزت و جلال و رفعت شان خود قسم که کسی را عذاب  
 کردم مگر بعد از اتمام حجت و برها و علم و بیان بعلت آنکه رحمت من بیشتر گرفته بود <sup>عصمت</sup>  
 من و بر خود روشن شده امر رحمت او منم رحمت و در دو و علم و عدان و عظیم و  
 و مکر و کریم پس همین که فرستادم رسول را و حجت و برها بر دعو خود ما و هم  
 و کتابی را نازل کنم پس هر که ایمان و رسول من و در شکار خواهد بود و هر  
 کافر شد زبان کار میباشد و مستحق عذاب ایشان عرض کردند ما ایمان بخدا و رسول  
 آورده ایم و توکل بر خدا نموده ایم حنیاب علی ع فرمود خداوند آگاه باشد بر اینها و تو  
 عالم و دانایان آنچه میکنند بعد از آن فرمود برخیزید بنام خدا پس برخواستیم و امید  
 جانانه و هرگز در اینجا ندیده بودیم پیش از آن ناگاه باغ سیاه سبز و خرم دیدیم



## معجزات

و در میان عذیرکها اب بود و در اندیشه پرها ماههای بسیار بود گفتیم و الله بهر دلیل  
 است بر اقامت نواقعا غیر از این بنا از غراب معجزات خود فرمود بنیاه بر خند پس بدست  
 راست اشاره فرمود بجایانه ناگاه پیدا شد قصرهای رنگارنگ و مکرر بخواهر بسیار  
 از در و مرصع و نایوت و زمزم و درهای آن از بر جلد سبز بود و در آن قصرها حور و غلاما  
 و هزارها و دختران و مرغها و گیاههای سبز بچید بود و چنان بودیم و تعجب نمیدیم  
 که ناگاه در آن قصرها دیدیم دخترها مثل ماه شب چهارده و شیران چون مرغان بدلم پیوسته  
 و همه میگفتند بسیار شایسته و ملاقات تو و شمعها تو بسیار شایسته پس اشاره کرد بایشان  
 که ساکن شوید بعد از آن پای مبارک خود را بر زمین زد و زمین شکافت و در آمد  
 منبر از آن از بافتن سرخ و انجناب بر بالای آن منبر رفت و حمد کرد خدا را و صلوات  
 بر محمد و آل محمد و فرشتگان و فرمود چشمها خود را بر هم گذاشت پس صدای بال زدند و  
 راستینند بر بلیس و نقد پس هلیل جناب آمدش الهی و همه فرخواستند و بر او بر جناب  
 صف کشیدند و عرض کردند ما بر بفرما بما که ای وصی رسول خدا و امیر مؤمنان حاضر فرمود  
 ای ملائکه پروردگار بیاورید از برای من ابلیس یا لسه را و فرعون را و عنه را بجزا قسم که  
 ملک طرفه العین نکند منت که نزد او حاضر شدند و فرمود چشمهای خود را بالا کنند و چون  
 خواصیم نگاه کنیم نمیتوانستیم و چشمان ما چیره شد از شعاع نور ملائکه گفتیم یا امیر  
 المؤمنین چشمان ما کور شد نمیتوانیم نگاه کرد و صدای نجوایها و کندها را شنیدیم و با  
 عظیمی و زین گرفت ملائکه عرض کردند انجلیفه خدا اینک اتملحون و او را چه که لعنت خدا  
 بر او باد و مضاعف کرد اند خدا غذا بخورد و بر او گفتیم یا امیر المؤمنین از برای خدا و  
 تقسیم ما کور و گوشهای ما کور شد و طافت دید و شنید این صداها انداز و چون کشیدند  
 اتملحون را پیش روی آنحضرت برخواست و میگفت را و بلا از ظلم از محمد را و جزا بده که مروری





## حضرت امیر

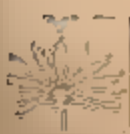
ایشان کردم ایولای من ایستد من رحم کن بر من که طاقت این عذاب ندارد و فرمود که خدا  
 نیامزد تو را ایملعون و جن جنیت شیطان بعد از آن دو بیاها فرمود حضرت یونس  
 که کیشی بر سید از او گفت ابلیس ابلسه و فرعون فرعونه و میبایست منم آنکه انکار  
 کردم حق سیدها تا و خودم را که او است امیر مؤمنان و خلیفه پروردگار عالمیان ابا  
 و معجزات او را ابا و انکار کردم و الهام از امیر مینامید انگاه امیر المؤمنین فرمود چنان  
 خود را بزم کذا و بدین هموار سخن فرمود و گفت چنان خود را باز نماند چون باز نمود  
 در دنیا موضع که بودیم خود را دیدیم نه قصر و نه ای و نه باغی بلکه صحرای خشک مثل  
 همیشه بود اصنع بن نبانه کوید بحق آن کسی که مرا کرامت کرد بدید این دلائل و معجزات که  
 مردم از آن موضع جدا نشدند مگر آنکه بشک افتادند و آنچه دیده بودند بعضی از ایشان  
 می گفتند این سخن و کلمات است و دروغ است پس امیر المؤمنین فرمود که بنی اسرائیل سخن  
 گفتند و خدا ایشان را عذاب نکرده مگر بعد از آنکه دلیل و معجزه خواستند و بعد از آن  
 الهام انکار کردند و انوفت عقوبت الهی ایشان را گرفت و حال نیز لعنت خدا و عقوبت الهی  
 شما نازل شد و من یقین کردم که گفته حضرت راست است و همه الهامی که تکریم کردند  
 بخط و غضب لعنت خدا مبتدا کردند معجزه الهی در کتاب احتجاج از حضرت امیر  
 حسن عسکری هم منقول است که جناب سید الساجدین فرمودند که امیر المؤمنین در روز  
 نشسته بودند که شخصی از حکماء یونان که مدعی علم حکمت فلسفه بود آمد و گفت یا ابا  
 شیند که سیر عم نود بوانه است امده اما و را معالجه کنم وقتی رسید که فوت شده و آنچه  
 در نظر داشتم بر میباید بان بعد از آن شنیدم که سیر عمی دارد و آن نوبی امده ام به  
 بپیم اگر از وی داشته باشی رفع کنم و معالجه نمایم حال میبینم که تو را زد و کشتند  
 در صوت نوحه ساقهای پای تو بسیار باد بکاست و گمان میکنم که با این پاها به



## معجزات

توانی راه روی یا آنکه چیزی را برداری که اندک سینکن باشد اما زرد رنگ تو را ضعیف  
 میکنم ولیکن ساق پای تو علاج نداد و صلاح نبود زانکه چیز سینکن بدوش <sup>سینه</sup>  
 خود برنداری و در راه رفتن هم گمراه بود و بیای خود مدارا کنی که بسیار باریکست  
 این بنیت از آنکه بایندک سینکنی و زیاده روی عیب کند و زردی صورت این باشد و  
 آن و دشمنی در بغل خود و ای در او زردی خدمت آنحضرت گذارد و گفت ایندوا  
 تلخ نیست و ازاری بنویسند اما باید از گوشت باید چهل روز پرهیز کنی انوقت زردی  
 رو تو میرود حضرت فرمود که تقع ایندوا نقل کردی حال بگویم بدین دوائی داری که مضر  
 باین ندی باشد و آنرا زیاد کند گفت بلی بگوید و ای دیگر پیر و آنرا زد و گفت بکجه اینرا  
 هرگاه کسی که درک داشته باشد بخورد فی الفور زیاد میکند و آنرا میکشد و اگر زردی  
 هم نداشته باشد در آن روز میرد و فرمود همین را که مضر میدانی بدی به بدین پس کاغذ  
 پیچیده و اگر وقت از آن شخص بپرسید این چه دوائی است گفت نفی دوائی است و هم <sup>کشد</sup>  
 اینست بقدر جته آن مردم را میکشد پس میل المؤمنین و مجموع که در آنکاغذ بود فرمود  
 و عرق بسیار کرد و چون آن شخص دید که همه آنرا حضرت خورد بدانش بلرزه درآمد  
 گفت حالا مردم مرا میگیرند و میگویند غلبه را کشته و خون او را از من مطالبه میکنند  
 هر قدر بگویم خود شجاعت بر نفس خود کرده از من قبول خواهند کرد و مضروب  
 بود حضرت فرمود ای بنده خدا حال بد تو از همه رفت صبح نماز است و آنچه بکجه آنرا هم  
 قازا میزدند و دوائی آنرا خورد و فرمود حال چشمان خود را بهم گذار و چون بهم  
 گذاشت و بعد باز نمود دید که در آنحضرت فرزند شده و مثل کل سرنخ و سقید  
 داشتند و سقید زردی که نداد با مردم باز لرزید و حضرت اسد الله صیقلید و میگوید  
 زردی و کمر کوبان آن میستم که پیش از این بودم کوبان هرگز روی من نرود بنوده

گفتند





## حضرت امیر

گفت بلی چنین است گفت اینکه عیب زد روی من که رفع آن سم نوشتم و اما باز  
ساق پائین می نمایم حال بشو که بدایه طبابت خداست تعالی از طبابت خود یاد فراموش  
بسیار طایفی که حضرت در آن نشسته بود شنو سیاه کلنگ داشتند که در بر سقف از اطراف  
زده بودند و بر درگاه سقف و اطراف دیگر ساخته بودند و فغانی داشتند از آن  
حضرت برانستند و آن شنو را بلند نمود و سقفان او طاق را و اند و اطراف و فغان  
مجموع بلند شد و دیوارهای آن خانه نیز بلند شد و همه آنها بر درگاه حضرت قرار  
گرفت در هوا و حکم یونانی غش کرد حضرت فرمودند ای اب بردگار و در می بیند چون  
بهوش شد گفت والله مثل امر و امری عجیبی می بینم بزرگ بودم فرزندانم فوت  
و طاقت ساق باریک اینها را در رطب خود خوانده بودی و حکم گفت محمد هم مثل این  
بوده حضرت فرمود مگر علم من غیر از او است و عقل من غیر از او است و قوت من  
مگر غیر از او است چنانچه شخص ثقیفی افد که از همه عرب طیب تر و خلاق تر  
بود و گفت پیغمبر اکرم چون داری فانی را و ادا کنم فرمود میخوای معجزه و علامه بشو  
بنمایم که مستغنی شوی از هر دوا و طبایفه و بدایه که من نیز مستغنی میباشم گفت  
ای فرمود هر علامه و معجزه خواهی بگو تا من ظاهر کنم گفت من اندر حضرت را میجویم  
که نزد یک بیاورم و اشاره کرد بخیل خمای که نه سالخورده که ناگاه دید در پیشان  
درخت کنده شد و در بین را می شکافت و میامد تا بر ابرای حضرت رسید استوار بود  
کافی است تو را این معجزه گفت نه گفت و یک پیغمبر میخوای گفت بگو تا بر گرد بر سر جا  
خود که از آنجا کنده شد و آمد پس امر فرمود تا درخت را بر کشت شخص یونانی گفت  
اینکه میگوید بقی است که از محمد و یکدیگر و او مرده و غایب است من از آن کمزاف  
میطلبم اگر کردی میان میاورم من میخورم از تو اگر مرا آوردی خود میدم  
که زانت



## معجزات

که رامت میگوید گفت اینکه تو خواسته معجزه از برای تو بکنم بگو بگو  
در دل خود میخواهی بیا بیا و تو را آوردند معجزه خواهش کن برای تو ظاهر  
کنم که از برای همه معجزه باشد یونانی گفت هرگاه بدخواه من گذارد که دلم میخواهد که  
اند رختی که در او را است اجزاء او را متفرق کنی میان آنها دور بکنی از دنیا  
بنظر نیاید و مشخص نشود که چه بود است و باز بر گردانی و جمع کنی و بصورت اول  
بگویی فرمود بلی این معجزه ایست عام از برای هر و نور سوخته باند رخت بر آورد  
بگو امیر المؤمنین علی میگوید که چنین شو که دلک میخواهد پس آن شخص یونانی رفت و  
پیغام حضرت را گفت ناگاه دید اجزاء او را در رخت از یکدیگر منفصل شدند رخت  
و چنانچه روزه شده اجزاء روزه آن چنان کوچک بود که مرئی نمیشد و گویا این  
و اثری از او در رخت نبود پس اعضا یونانی بزرگ آمد پس گفت مطلب خواهش اول  
را بعد آوردی و خواهش دوم باقی ماند است فرمود بر و پیغام مرا بر و بگوید  
که علی گفته ما در بصورت اول شو باذن خدا تعالی و چون یونانی صدازد باز بلند شد  
اجزاء او را در رخت در هوا مثل ذرها که در هوا مرئی میشوند و متفرق میباشند آنوقت  
جمع شدند تا شام شدند و هم چنین همین نسبت سایرها جمع شدند و بر زمین نشسته  
کردند ناگاه بزرگها و صغیرها نخل و خوشه های غنای جمع شدند خلاصه جهان همینکه بر  
بدن زیاد و کم باز شد و جای خود قرار گرفت و چون فصل رطوبت بود جاهای خوشه  
بود اما خوشه تازه و میوه نداشت یونانی گفت میخواهم همین جاهای خوشه خوشه  
کند و هر یک از آنها را اول سبز و بعد از آن سرخ باز زد شود بطریق خلل و بعد  
از رطوبت شود و هنگام چیدن آن بشود فرمود بر و بگو که سید اوصیا پیغمبران شو  
فرمود که چنین بشود تا بشود چون رفت و گفت جهان نسبت باز داد و چنان  
شد خوشه ها





## حضرت امیر

شد و خوشها سنگین شد بر طب و آنچه شد بیاد خود یونانی گفت نزد یک قسوس  
 دینت من تا ازان بچشم و خوشه دیگرها بطریق بلند باشد لیکن دست من دراز  
 شو که بان برسد بچشم پس چنان شد چید خواست بخور امیر المؤمنین ع فرمود  
 بعد از آنکه خودی اگر ایمان نیاوردی هلاک خواهی شد و عبرت دیگران خواهی  
 کرد بد یونانی گفت اگر بعد از این همه معجزات که از تو دیدم باز ایمان نیاورد  
 بیستادم معاندی بوده ام و با بخت خود و جاحود و جنک شد ام اشهد انک  
 من خاصته الله و انک صادق فی جمیع اقوالک عن الله فامرک بما تشاء اطعک  
 معجزه و کس و ایضا آنحضرت از بعد خود اما عمر محمد باقر ع را شکر ده امست  
 که چون امیر المؤمنین ع از جنک صفین مراجعت نمودند و در آن شب که لشکر آب  
 داشتند سید انجناب فرمود زمین را حفر نمودند سبک ظاهر شد که همه لشکر  
 از برداشتن و کندن آن عاجز شدند و خوب نفس نفس داشتند و انداختند و انست که بلند  
 نمود و بعد نگاه قدم در انداخت و در بر انست چشمه ای صاف ظاهر گردید و نما  
 لشکر خود و چهره پایان خود را سیراب نمودند و راهی که در آن حواله بود دیدند  
 شد گفت در کتاهادیداه که وحی پیغمبر آخر الزمان در این بیابان چشمه ای ظاهر  
 کرد و آنحضرت بعد از فراغ ازان مهم خواست که قضاء حاجت نماید بعضی از منابر  
 لشکر آنحضرت گفتند حال میفرمود و عوف او را می بینیم و آنچه از او بیرون میاید  
 مشام می کنیم و کذب و را ظاهر می سازد بجهت آنکه او ادعای مرتبه نبوت  
 کند و میگوید چنانچه عوف پیغمبر می بود و نه آنچه از او بیرون میاید و صحت  
 متوجه است پس امیر المؤمنین ع فرمود بقبر که برو و نزد آن دروخت که از یکدیگر  
 دور بود ندیده از یکفرسخ و صد کن آنها را و بگو و صحت سو خدا امر میکند



## معجزات

شما را که بیکدیگر بچسبید قنبر گفت یا امیر المؤمنین خدا من با ایشان همسر فرمود  
 آنکه نور دیده نورانی شود کرد که از زمین شما هفتکانه و ستاره ها را بی  
 تا بعد با نصد سال و هزار سال و بیشتر می تواند شد نورانی ها برساند پس قنبر  
 در آنها را و آنها متحرک شد بنحیله و مثل و نفر که عاشق بیکدیگر باشند و مدتها  
 بیکدیگر نماند باشند بعد از طول آیه فراق بیکدیگر برسند بیکدیگر منضم شد  
 تا از جمعی از منافقین گفتند عی در سخن کردن مثل پیر عیش می مانند نه او یغیر و نه این  
 احام امت بلکه هر دو ساحر و جادوگر می ظاهر می باشند ما می بینیم و می بینیم او  
 نگاه می کنیم بعون او پس خدا یا امیر المؤمنین عرض نمایند سخن آنها را پس بلند گفت  
 قنبر منافقین می خواهند با وصی رسول خدا عداوت دارند بجهال ایشان رسید که  
 بغیر از این دو درخت خود را از ایشان محافظت تواند نمود بر و بد خشان بگو که بجا  
 خود برو کردند ناگاه درختان کشته شدند از دیشه و از نیکد بگرد و می شدند مثل  
 دو شدن آدم جوی از هیلوان شجاعی در دو درخت و حضرت رفت و درختها  
 خود را بلند نمودند و بعضا حاجت نشنیدند جمعی رفتند که نگاه کنند همین  
 نوید بیک دیدند چشمهای ایشان را خدا تعالی کور کرد که هیچ ندیدند چو چشم خود را  
 برو کرد بیدار و روشن شد باز نگاه کردند کور شدند و باز در کور گرفتار شدند  
 بینا شدند حضرت فرمود هشتم از این عمل صادر شد و همین است بودند  
 تا از فضا حاجت فارغ شدند و روانه کردند پس رفتند که آنچه برین آمد بود  
 به بلینان در همان موضع پای ایشان کشته شد که نتوانستند پیشتر بروند ندیدند  
 و چون بر می گشتند و براه می افتادند پای ایشان باز و چشمهای ایشان بینا می شد  
 تا از بطبع افتاده بر می گشتند و نظر می نمودند چهره می دیدند تا صد و هشتاد و هشت  
 تا آنکه



## صدقه کبری

تا آنکه منادی ندا کرد که کوچ کنند و کوچ نمودند و رفتند و از برای ایشان طبع شد  
 و با و بود ملاحظه ایفتم کرامت و معجزه صلیت نشدند و طعمان ایشان زبانه شد و  
 گفتند اگر امام بود چرا اینقدر از معونه و یزید کسیتند و از ایشان عاجز و بیسختی  
 ایشان بکوشش آنحضرت رسیدند و قوامی را که بود کار هر سه حاضر کنند پس چون زبانه  
 استخوان کردند بدست میاهای دین که هر چند نفی که از آنها را اگر فتنه از آسمان  
 در میا و زبانه تا آنکه پیش روی آنحضرت آنها را بر زمین گذاردند چون نگاه کردند بدست  
 یک معارف و دیگری یزید و دیگری عمر بن سعد فرمود بسیار میدید و تماشا کنید بعد از آن  
 اگر بخوام ایشان را میگویم ولیکن ایشان را در وقت و از آن وقت معین که خدا ایشان را  
 بر ملک داده است هر از راه بحر و خوار می بلکه استغاثه امت که خداستغالی خواسته که هم  
 ایشان هم بتماها کرده باشند و به بدینند که شما چه کار خواهید کرد این طعن شما را  
 علیه مثل طعن کفار و منافقین و مشرکین پیش از شما است که بر پیغمبر زدند و گفتند  
 کسین که ادعای بکند که در یک ساعت ملکوت است و آنها را طاعی نمود و طعنهای را دید و بر  
 کشند چرا میگردانند از ترس مشرکین و بناد میرفت و تا مدینه بیارده و در مدینه آمد  
 فرار میکرد و مقتصدی و کبری **معجزات صدقه کبری** و کسین  
 الله علیه و آله چهارده معجزه از آنحضرت نوشته اند از آنجمله چهار معجزه ذکر میشود  
 اول آنجا بود بن عبد الله بن مسعود است که پیغمبر خدا بعد از ذکر شد که پیش  
 بخوره بودند و اهلانهای خود گشتند چیزی بهم نرسید که تناول فرمایند  
 یا طاق فاطمه را فاطمه خواست چیزی داری که به تناول نماید که بسیار گرسنه  
 عرض کرد بچشم من که فایز چند و دانست که چیزی تناول نکرده ام پس آنحضرت بر  
 دستش گذاشت و فاطمه را دکرده و آن را با دستش گرفته و به فاطمه داد و فاطمه را و



## مخبرات

دو طبعی گذارده در آنرا پویند و با امام حسن ع داد که خدمت جد بزرگوار بود با آنکه  
 خود نیز گویند بودند با آنکه امام حسن ع را فرستاد که آنحضرت را اعلام نماید پس آن  
 حضرت را بخدمت فرمود بخانه فاطمه و فرمود بیاورد ایفا طهر آنچه داری پس انطباق را سرپوشید  
 آورد بخدمت پد بزرگوار و چون سرانرا برداشتند معلوم کرد که کوفت مان بود چون فاطمه  
 انرا دید برخواست و دانست که از جانب خدا میباشند پس حمد و شکر از سر الهی را نمود پس  
 پیغمبر را فرمود ایفا طهر از کجا آوردی اینرا عرض کرد که از جانب خداست ای الله پروردگار  
 من کشتیاء بعین حساب پس پیغمبر جمع نمود علی و فاطمه و حسین ع و ابا قحطه از زلفای خود  
 و همه از آن تناول نمودند تا سیر شد و انطباق همان نسبت پر بود و همبسا یکان نیز  
 دادند و تا چند روز از آن تناول می نمودند و از راه آیین مرفی است که چون فاطمه از  
 دنیا رحلت نمود قسم یاد کرد که دیگر در مدینه توقف نکند چه تاب عینا و در جای او را چاک  
 می بینم و قسم بمکه و در عرض راه تشنگی بمن زور آورد دست خود را بلند نمودم بجانب  
 و عرض کردم خداوند مرا مکنز و خادمه فاطمه زهرا و دختر رسول تو میباشم چگونه را  
 بشو که من از تشنگی هلاک شوم ناگاه در ایام میا اسما را دیدم و دیدم نزد یک بدنها  
 من پیایا شد و چون اسما میبوی فاطمه ع تا هفت سال احتیاج باینهم نرسایند  
 و تشنه نشد و نگاه بود که مردم مراد در و سیاه کرم میفرستادند از برای شغل و بیتی  
 و با و جوان تشنه نمیشد و از سلمان رسیه علیه الله عنه منقول است که روزی در فتنه خانه  
 فاطمه زهرا ع دیدم از جانب تشنه و اسما میکند قدی خورا که در پیش خود گذارد  
 بود و جوید منته اسما خون الود شده بود و پویند منته از جانب فتنه از آنرا اسما کرد  
 و حسین ع در کوشه طاف افتاده کوبه میکند عرض کردم ای دختر رسول خدا فتنه  
 خادمه تو خواسته است و تو باین نسبت زحمت میکنی فرمود بدو در این لحظه بمن و



## صدّ بقره کبریا

نموده که با فضیله نبوت خدایت خانه را بکنم بگردان و مویچه شود و بگردان و مویچه  
 مویچه من است سلا میگوید که عرض کردم که من از اد کرده شما پیر و بر شما دوخت  
 را بیکدفعه کردن دجست سیاه است یا از در اسیا بفرمایید و حسین را در هیئت  
 من مشغول کنم و از کوبه ساکت نمایم یا آنکه حسین را شما مویچه شود تا من اسیا  
 کنم فرمود حسین بمن بیشتر است دارند و حضرت مشغول میکنم و از کوبه ساکت میکنم  
 تو اسیا کن پس مشغول اسیا کردن شد که شنیدم مؤذن اذان ظهر میگوید ای  
 بمسجد یا پیغمبر نماز گذارد و چون کیعبت را خدایت حضرت امیر المؤمنین عرض  
 کردم سیاه کرد و بیرون رفت بعد از نماز غیبه بر کشت خوشحال و خندید بود پیغمبر را  
 از امیر المؤمنین سبب خنده و خوشحالی را عرض کرد که چون از شما احیان شنید  
 سیاه من غیر الحال رفتن خانه دیدم فاطمه بر پشت افتاده و از شدت خستگی و ضعف  
 کوسینک مجروح شده و حسین هم بزرگ سینه او خوابیده و اسیا در پیش و او امن  
 خود بخود میکرد و جناب سوختن تقسم فرمود گفت یا علی بن ابی طالب که خدا را ملائکه  
 سیاه هستند که خدمت میکنند بحکم وال محمد را تا روز قیامت همه سبب  
 در کتاب یا صریح است که فاطمه روزی از توها یک صاع جو از یهودی فرستاد  
 و چادر خود را بگردان داد و از ششم بود چادر حضرت پس از آن یهودی چادر را در اطاق  
 گذارده بود در خانه خود چون شب شد زن یهودی داخل اطاقی که چادر در آن بود  
 شد دید که اطاق روشن شد و از آن موضع که چادر گذاشته شد چراغ روشن شد و  
 ایند که مجموع اطاق بلکه فضای صحن خانه را روشن نمود مثل روز پس آمد شوهر خود  
 را بیدار نمود و در آن اطاق چون بینک نظر کردند دیدند که آنرو شب از چادر است  
 که بیرون میاید پس یهودی در آن آمد نزد طايفه و فرمود ایشان را بترس آورد



## معجزات

و چون همه جمع شدند و دیدند انکه امانت داشتند نفر از ایشان مسلمان شدند معجزه  
 چهارم در کتاب خواجه روایت کرده که یهود عربی داشتند و آمدند خدمت رسول خدا  
 و عرض کردند که ما از این فاطمه حق همسایگی میباشند و الناس را داریم که مرخص فرمائی فاطمه  
 را که بعروسیه ما حاضر شود که باعث فخر ما و پرکند در عرض میباید ما خواهد بود پس حضرت  
 فرمود ان زن علی بن ابی طالب است و اختیارش با امانت الناس کردند که شما خواهش  
 بفرمائید تا علی را بدهد شوهر اینجناب شخص داد و یهود تمام در روز و لباسها  
 فخر خود را با لباس مجلسی که داشتند ترتیب نمود بودند و مقصود ایشان از آن بود که  
 فاطمه را با آن لباسها که در پیچیده برایشان داخل شود و ایشان را با آن رستگاری بدهد  
 تا عین بقدر ذلت او شود پس چیز بیل لباسها فخر بسیار داشت باز در روز یکشنبه  
 از در و فاطمه پوشانید چون فاطمه اظهارا پوشید خود را بداهات دیدند و در حنا  
 انداخته و از حسن و جمال آنها باجناب آرد که هر کس او را می بیند هوش  
 میبرد باین هیئت دارد مجلس یهود شد تا آن یهود بزرگوار سجده نمودند و زمین را می  
 بوسیدند و باین علت جمع کثیر از ایشان مسلمان شدند **مقصود سیم در معجزات**  
 حضرت امام حسن علیه السلام از آن حضرت شانه زده معجزه ذکر کرده اند و از جمله آنها سه معجزه ذکر  
**میخواهیم اول** بدانکه احادیثی که دلالت بر امامت ما بزرگوار کنند ما بنصر پیغمبر ما  
 سابق یا بمعجزه در احادیث سابقه دارد که امام ما اول مذکور شد احادیث بسیار  
 که دلالت بر امامت ما قاطع و سایر ائمه هدی بنصر پیغمبر و شک در این هیئت است  
 امیر المؤمنین که امام حسن را وصی خود نمود و شاهد گرفت سایر فرزندان خود را  
 از امام حسین علیه السلام و محمد بن الحنفیه و سایر اولاد خود را و رؤسا شیعه خود و اهل بیت  
 خود را و طومار و کتاهها که از پیغمبران مائمه ائمه میرساند اظهار این معجزه را دارد



## امام حسن

فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او بنی که بنویسد و خود که بنویسد پیغمبر  
 بن داد و مراد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنویسد که چون روز وفات در رسد برادرش حسن  
 بده و با و را گذارد پس و کرد با امام حسن و فرمود که بنویسد که چون از دنیا  
 بروی با پیغمبر زنده و گذارد و اشاره به علی بن ابی طالب و فرمود که بنویسد که من را و اگر رفت  
 و فرمود پیغمبر و خود را فرمود که چون وفات نمود پس بدید پیغمبر زنده و علی بن ابی طالب  
 و سلام پیغمبر و مراد با و بر سر او از سر بر او و داشت که وقتی که امیر المؤمنین از  
 مدینه بکوفه شریف میبرد فدک را باها و سلامها را باقر علیه السلام سپردند که چون امام حسن  
 مراجعت نماید با و بدهد و او بعد از مراجعت با آن حضرت داد و آن حضرت صادق و مراد که  
 امام حسن برین امداد مدینه بعضی از مراد مع که در اینجا داشتند و شخصی را اولاد بر  
 همراه آن حضرت بود که اعتقاد با امامت آن حضرت داشت در منزل فرود آمد و در پرده خست  
 خود را خشک که از یه ای خشک شده بود از برای امام حسن و فرشتگان انداختند و پرده خست  
 و از برای آن شخص زیری پرده خست دیگر که مقابل انداخت بود زیری سر خود را  
 بالا کرد و گفت اگر ایند خست خرمایند داشت و من خود پرید بنود حضرت امام حسن فرمود  
 و طبیب خواهد الان عرض کرد بلی پس خود را بلند نمود و سخن گفت که زیری نه  
 نهید نه الفور در خست سبز شد و برك تازه بهر ساینده و طبیب تازه در آن پیدا شدن  
 حجابی که شتر از او گرانه کرده بودند گفت بخدا این سحر است اما فرمود و ای برادر این  
 سحر نیست بلکه در حجاب پیغمبر زاده مستجاب شده است پس بیای ای انداخت و فرستاد و طبیب  
 چندند نقدی که میخواستند و خود نداده و در میان او و امامت که اینجا  
 دو سحر نیاده بکسر صیغه و پاهای سال آن حضرت و زمر کرده بود بعضی از موالی آن حضرت  
 التماس نمودند که شما نذر می سوا شوید تا این و زمر قدی تخفیف بیاید فرمود و سر کرد



## معجزات

سوار میشو و لیکن نمیب که رسیدیم شخص سباهی خواهد آمد و روغن همراه دارد  
 که از برای این روغن فایده است از او بخرید هر قیمت که بگوید و مصافحه نمیکند که قیمت  
 آن و چون دوشه میلید بگردیدند بمن رسیدند آن سبنا از دو نمايان شد حضرت به  
 موله ای خود فرمود که برو و روغن را بیکر و قیمت آن را بپرس آن سبنا گفت از برای کسی  
 خواهی این روغن را گفت برای حسن بن علی بن ابی طالب گفت بیا ما هم برویم نزد  
 او حق آمد خدمت آنحضرت عرض کرد من دوست شایسته و قیمت آنرا بپرسیدم لیکن  
 الناس دارند که خدا اولاد ذکور بمن عنایت فرماید که دوست شما اهل بیت باشد و دوست  
 که آمد مرزن من در دزدانیدن میکشید فرمود برو بمنزل خود که خدا مراد تو را داد  
 فرزند ذکور تمام الحلقه بیو عطا فرمود اسب داشت و آمد و دعا نمود آنحضرت را و خیر داد  
 بجهت آنچه فرموده بود و آنروغن را آنحضرت بیای خود مالید و هنوز از جای خود برخاسته  
 بود که در میان مبارکش زرع شد همچو غنچه سیاه در مونس بن الحنفی روایت کرد  
 که در روزی که ما حسن را در مجلس معونه نشسته بود و معاویه میفرمود که تو بعهده شرطیان افتا  
 نکرد و جمیع از شیعیان را کشته و زیاد ملعون را مستلط کردی بر جان و عرض مسلمانان  
 و شیعیان و من والله اگر تو را خواهم سز نکون کنم بدعا میتوانم کرد بلکه اگر خواهم عراق را  
 شام کنم و شام را عراق میتوانم شخص شامی در آن مجلس خداید و تمسخر نمود و گفت که  
 میتوانی اینکار را بکنی حضرت فرمود تو که در پی شوم نمیکنی که در میان مرغان نشسته  
 بر خیزد و بخانه که زن تو مرد شده است و با تو مفارقت خواهد نمود و از او حامله  
 شود و اولاد خست از او خواهد زاید پس همین نسبت که آنحضرت فرمود شد و بعد از  
 این گذشت تا آنکه بعد از مدتی نوبه کردند زن و مرد آمدند و از آن عقیقه فاسد  
 خود برگشتند و الناس نمودند حالت اول را و حضرت دعا فرمود باز آمد و این شد



## امام حسین

مقصود چاهر معجزات حضرت امام حسین ع از آنحضرت پناه معجزه نوشتند و از  
 جمله آنها سه معجزه ذکر میشود **معجزه اول** آنکه در حادثه کربلا معجزه  
 وارد شد که چون امام حسین ع مولود شد جناب اقدس الهی امر کرد جبرئیل را که با هزار  
 نفر ملائکه بروی زمین و سلا او را بر سوا مین برسانند و او را هفتین هدیه بآوردند  
 مینا که میوه و چون جبرئیل از آن شد عبود کرد بحیره از خواهر دریا که در او ملکی بود  
 فطرس نام و از جمله حملہ عرش الهی بود خداوند عالم او را مامو مطلق فرمود که هفتاد  
 در تقدیر خدمت نمود بود خداوند علی اعلا و او غضب فرمود و بالهای او را شکسته  
 و در آن جزیره افتاد و هفتصد سال در آن جزیره بعبادت حق تعالی مشغول بود و بر او  
 مینج طوسی خدا او را حیرت کرد و ایند میاد مینا و عذاب اخوت و در عذاب مینا و المینا  
 نمود پس او را بمرکان چشمافش معاق نموده در جزیره از خواهر دریا که هیچ جوانی در آن  
 جا کذب نمیکرد و در بر او درود متعقی ساطع میشد که قطع نمیشد چون احساس نمود  
 که جبرئیل و ملائکه میانند با او که نزد یک شدند پرسید که کیسیند و چرا فرمودند  
 ایند و یکجا میرید جبرئیل گفت احمد پیغمبر امی جاش که خاتم انبیاست از دختر و داماد  
 او که وصی او میباشد پیرم نام رسید که ائمه هدی از شما خواهند بود تا در وقت  
 و جناب اقدس الهی مادر امر فرموده به هفتین مولود مبارک برویم و بر او بی آنکه التماس  
 نمود جبرئیل که مرا همراه خود ببرید نزد محمد که شاید دعای در حق من نماید خدا  
 تعالی از تقصیر من در گذشت جبرئیل او را همراه برد و بعد از سلا و هفتین احوال  
 را بر عرض رسانید و آنحضرت فرمود با و یکو که خود را بقتل او انمولود نماید و برگردد  
 بمکان خویش فطرس چنان کرد و بالهای آن از برکت حضرت سید الشهدا فی القود  
 خداوند عطا فرمود و چون خوانند بر عرض کرد یا رسول الله بدانکه امت تو بعد



## معجزات

نواردا خواهند گشت و مکافات این احسان که بر فرموده این است بر خود لازم ساختن  
که هیچ زیارت کننده او را از دور و نزدیک زیارت نکند مگر آنکه سلا و زیارت او را  
برسانم و هیچکس صلوات بر او نفرستد مگر آنکه از صلوات را با و برساند نگاه به  
استاد رفت و در روایت دیگر آنکه جبرئیل او را میآورد و بقضیل احوال او را بعرض  
رسانید و آنحضرت دعا کرد و خدا را بحق اما حسینم قسم داد و خدا او را بخشید بعد  
از آن حاضر شد و حضرت بر سر خدا ص گفت و رفت با شما و ثقات و پیروان که گشت  
مثل من که از او کرده حسینم هستم که جدش پیغمبر و پدرش علی و مادرش فاطمه  
و حدیث دیگر از ابن عباس در تولد آنحضرت روی است و آنحضرت طولانی است و ما  
موضع حاجت را ذکر میکنیم روایت کرده که هنگام تولد آنحضرت و خورشید مجرب  
و میکائیل و اسرافیل که بر زمین فرو افتادند با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیل هزار  
ملک میباشد چون با آسمان چهره کردند و ملک را دیدند که او را اصلاً صابیل میکنند  
و او را هفتاد هزار سال بود که مشرق و مغرب را میگردانیدند و خضوع و خشوع بجا  
آوردند و الهی میگردانیدند و از او تعجب چنان کردند که خدا بی تعالی چگونه میداند آنچه در  
قلب در باها و آنچه در ظلمت شب و در روشنایی روز میگردانند پس خدا بی تعالی و وحی کرد  
با او که از جای خود حرکت مکن و در کوع و سجود مکن بعبودت اینچنان که در خواطرت  
گذشت و چون هنگام مراجعت جبرئیل او را ملاقات کرد گفت ای حبیب من جبرئیل مگر  
قیامت برپا شده گفت نه گفت پس افسوس شد و شورش چیست گفت خداوند فرزند  
عجیبی پیغمبر خود عطا فرموده صلصاییل گفت ای برادر میثوب را و میثوب را که شفا  
مرا بخشد و خدا بی تعالی از من راضی شود که تو صاحب شفاعت و مقرب این درگاه  
و جبرئیل چون مراجعت نمود استغاثه صلصاییل را بعرض رسانید آنحضرت را



## امام حسین

رَا هُوَ وَدَسْتُ دُونَ مَا كُفْتُ وَعَرَضْتُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَلِكِ لِيُودَ عَلَيْكَ الْأَرْضَ  
 عَنْ هَذَا الْمَلِكِ أَزْجَانُ عَرْشِ فَدَا رَسِيدُ كَيْ نَا بِحَمْدِهِ قَدْ فَعَلْتُ وَقَدْ رَكَعْتُ عِنْدَ عَظِيمِ  
 ابْنِ عَبَّاسٍ كَفْتُهُ بِحَقِّ أَنْ كَسَيْتُ كَيْ مُحَمَّدًا مَبْعُوثٍ بِرِسَالَتِ كَرْدِ آيِنْدَه كَيْ صَلَاحًا يَسِيلُ افْتِخَارِي  
 كُنْدُ بِرُفْلَا نَكِهْ كَيْ مَنْ أَزَاد كُرْدَه حَيْثُ مَيْبَاشْتُمْ وَامِضًا أَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْوِي امْتِ كَيْ  
 دَسُو خَدَامَ فَرْمُو كَيْ حَقِّقًا رَا مَلِكِي هَسْتُمْ كَيْ اَوْدَادُ دَا مَلِكِي مِي كُوبُند وَانْ شَانُ زُده  
 نَالِ خَارِدِ وَازْ مَبَاهِرًا بِلَيْ نَا نَالِ دِي كَرِ مَقْدَارِ طَابِينَ دِي مَنِ وَاسْمَا شَسْتِ فَرْوِ دُرْدِ  
 اَوْ خَطُورِ كُودِ چِرِي رَا كَيْ مَنَاسِبِ حَالِ وَعِظْتِ افْدُسِ اِلَهِي نَبُودَ بَا بِنِ سَبِّ حَقِّقًا اِلَهَا  
 اَوْ رَا مَضَاعِفُ نَمُودَ وَوَحْيِ كَرِ نَسُو اَوْ كَيْ بِرُو اَزْ كُنْ دُرْدَا يَسِيلُ مَدَّتِ بِنَجَاهِ فَرَارِ  
 بِرُو اَنُمُودَ وَهُوَ سَرُوشِ مَلِكِ فَا نَمُودَ اَزْ قَوَائِمِ عَرْشِ خَدَايِي نَزَسِيدِ بِنِ چُونِ حَقِّقًا  
 دَانَسْتُمْ كَيْ اَوْ سَبْعِي افْتَادَه فَرْمُو بِرُكُودِ مَكَانَ خُودِ كَيْ مَنْ خَدَا وَنَدِ عَظِيمِ وَازْ هَمِهْ عَظِيمِ  
 نَزْمِ وَاَزْ مَنْ بَلَبْدِ نَزِي نَسِي مَكَا بِنِ بَرَايِ مَنْ نَسِيستِ بِنِ حَقِّقًا نَالِ اَوْ رَا كُفْتُ اَوْ  
 رَا اَزْ صَفُوفِ مَلَا نَكِهْ بِرُونِ كُودِ مَجْرِي رَهْ اَزْ خَرَا يَرُدِ يَا هَا افْتَادَ وَچُونِ رَشْتِ مَجْرِي  
 اَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَدُ شَدُ وَبَجَرِ يَسِيلُ وَحْيِ شَدُ كَيْ بَرَايِ هَسِيستِ بَا فَرَادِشْتِ اَزْ  
 مَلَا نَكِهْ بِرُو نَزْدِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْطَفَى كَيْ هَمِهْ بَرَا سَبَا اَقْبَقِ وَذِي وَبِجَامِ مَرْصَعِ سُو  
 بَاسْتَنْدِ حَدِيثِ مَقْصَلِ اَمْتِ مَوْضِعِ حَاجَتِ رَا اَذْ كَرِ مِي كُنْ دُرْدَا نَوْفَتِ كَيْ جَبَرِ يَسِيلُ نَزْدِ  
 كُودِ مَلَا فَا نَبَدِ دَا يَسِيلُ تَفَاقِ افْتَادِ دُرْدَا يَسِيلُ كَفْتِ جَبَرِ يَسِيلُ كَيْ اَمْتِ شَبِيهِ اَتَفَاقِ افْتَا  
 جَبَرِ يَسِيلُ بِطَرِيقِي كَيْ سَا بَقَا ذِ كُوشْتِ بَيَانِ مَمُودِ وَبِغَا دَا دِ وَبِغَا مَرَا جَبَرِ يَسِيلُ دِشَا  
 اَزْ بِرُكْتِ حُضْرَتِ اَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَانَ خُودِ بَا زَكُسْتِ مَمُودِ مَوْكُفِ عَرْضِ مِي كُنْدِ  
 سَبَا فَا بَشْتِ كَيْ هَرِ شَعْرِ وَا يَسِيلُ صَحِيحِ فَا بَشْتِ اِنْتِ مَقْدَرِ بَرَايِ سَهْ مَلِكِ اَتَفَاقِ افْتَادَه مَلِكِ  
 يَادِ وَ مَلِكِ يَا مَلِكِ فَا بَشْتِ اَسَايِ مَلِكِ مَنَعْدِ فَا بَشْتِ اَلْعَامِ عِنْدَ اللَّهِ مَعْرِ  
 اَزْ نَادَه



## معجزات

از دروازه بی صالح و واقعی میروست که ملاقات کرد پیرامان حسین علیه السلام و در قبل از میر  
 آمدن او بکوفه آنحضرت از ما از مردم کوفه پرسید گفتیم طهای ایشان را شما است و شما  
 ایشان را بنی امیه و رفتن شما مصلحت نیست پس اشاره فرمود بجای آن شما چون نگاه کردیم  
 دیدیم که درگاهها آسمانها باز گردید و آسمان نازنین پر شد از ملائکه که همه سوار بر کمر  
 و مسلح که عداها را غیر از خدای تعالی ندانند پس فرمود لولا تقارب الاشياء وجبوا  
 لكان لهم لهو لا ولكن اعلم يقيناً ان هناك مصرعي ومصرع اصحابي ولا يجوز منكم الا  
 ولدي علي و معجزة سیم در مصابو الدجاء از حضرت باقر علیه السلام روایت است که بعد از  
 المؤمنین و اما حسن و مجتبی از شیعیان خدمت حضرت اما حسین علیه السلام آمدند عرض کردند یا  
 رسول الله از این معجزات که بدت و برادرش با مینه و میخوایم از شما نیز مشاهده نمایم فرمود  
 اگر دیدم در آیه بلیسند میثنا سید عرض کردند بلی بخیر حضرت در سید ابیوان مولی را  
 بینگو میثنا سیم پس بریده در اینجا بود بر داشتند فرمود نظر کنید چون نظر کردند دیدند  
 حضرت امیر المؤمنین را در دهنش هفت فستق است پس بردار گذاشت عصا گفتند  
 شرفات میدهم که او خلیفه برحق بود و نوی که سیر علی اما مجتبی سلا الله علیه  
 و هضر این است که در این مقصد شرح از ثواب زیارت و کرمه بر آنحضرت ذکر نمایم در  
 احادیث معتبره متواتره مروی است از ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند من زیارت الحبی  
 عارفاً بحقیقه کان کمن زیار الله بعرضه و بسند معتبر از بیشتر آنها منقول است که خدمت  
 حضرت صادق علیه السلام عرض کردم کای می شود که حج از من فوت میشود و در عرفه را نزد  
 حسین علیه السلام میگذرانم فرمود بیک می کنی ای پسر هر مؤمنی که زیارت فرما ما حسین  
 برود در عید روز عرفه یا معرفت بحق آنحضرت نوشته میشود برای او ثواب بیست حج و  
 و بیست حجها مقبول و هر که زیارت کند آنحضرت را در روز عرفه با حالت معرفت بحق آنحضرت



## امام حسین

نوشته میشود برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جهنم که با پیغمبر مرسل  
 و اما عادل کرده باشد کفتم کجا حاصل میشود برای من مثل ثواب موقوف عرفات پس نظر  
 فرمود بسوئی من مانند کسی که خشم ناک باشد و فرمود ای بشیر هرگاه مؤمنی در روز یازد  
 هتم امیر حسین در روز عرفه غسل کند و حضرتان پس متوجه شود بسوئی مظهر امام  
 حسین بنو سید خدا تعالی برای او هر گاهی حاجی که با همه مناسک بعمل آورد باشد  
 راه پی گوید چنین گمان دارم که فرمود در عمره و نیز پسند معبر از حضرت منقول است که  
 فرمود خداوند عالم عصر و زعفران نظر رحمت بسوئی زیارت کنندگان قبر حسین  
 میکند پیش از آنکه نظر باهد موقوف عرفات نماید راوی گوید پرسید بحج حسین  
 کند فرمود در میان اهل عرفات فرزند زنا حاضر میشوند و میان زیارت کنندگان حضرت  
 اما حسین فرزند زنا حاضر میشوند و هر گویا این مالک جمیع از حضرت با فرما  
 آورد که آنحضرت فرمود هر که زیارت کند حضرت امام حسین در روز دهم <sup>مهر</sup> یا نور <sup>مهر</sup>  
 آنحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در دو مقام با ثواب و هزار هزار حج و دو  
 هزار هزار عمره مقبوله و در هزار هر چه که بارسو خدا و ائمه اطهار کرد باشد و از  
 دقان بن شیبی مرثیه است که در اول بحر و فتم خدمت حضرت رضاء فرمود ای <sup>شیب</sup>  
 ایار و ده در این روز عرض کرد نه فرمود ای شیبی بحر ما هی یونکه در جاهلیت  
 قتال در انحرام میدادند و این امت جفا کار حرمش این ماه را نگاه داشتند  
 و انحرام پیغمبر خود را بجای آوردند و اینها باز دینه او قتال کردند زنان و فرزندان  
 ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را تاراج نمودند پس خدا هرگز ایشان را نیامرزید  
 الشیبی کنت باکیا فابک علی جدی حسین المظلوم که در این ماه او را مثل گوشت  
 قربانی کردند و سر از تن جدا نمودند و هیچ نفرا از فرزندان و برادران او را نرود



## معجزات

شهید کردند که هیچک در روز زمین بشیر مانند نداشتند بدین که گریستند و مظلوم  
 و شرفات او همه اسمها و دینها و چها هزار ملک بیار و او آمد آسمان و قبی که برین  
 کردار میباید اما مظلوم شهید شده بود پس ایشان معادرت نمودند و نزد فرار و  
 مجاور شدند و پیوسته در اینجا تولید مو و کرانود کوبه میکنند از جهت این حضرت  
 استغفا میکنند در وقت و در آنها استغفال میکنند بجهت ایشان طلب مغفرت میکنند  
 و چون برین میروند ایشانرا مشایعت میکنند و باین طریق خواهند بود تا قاتل آن  
 ظهور کند انوقت یارب خواهند کرد او را در وقت جنک کردن اما در حسین در رحمت قائم  
 ال محمد باد شما خودان چها هزار ملک همراه او جنک خواهند کرد و شما ایشان است  
 که میگویند یا ال قاتل الحسین ای پسر شیب خردا مرا بیدار از پدرش از جدش که چون  
 حیدر حسین را سر قید نمودند اسم خون بارید و زمین خاک سرخ گریست ای پسر شیب  
 اگر کربیه کنی بر حسین نقدی که از دیکه ها تو بردی و جاد شود جغالی جمیع کتا  
 صغیر و کبیر شود و بیاورد خواه اندک و خواه بسیار ای پسر شیب اگر خواهی خدا را  
 ملاقات کنی و هیچ گناه بر تو نباشد و نامه عمل تو از سیئات خالی خواهد بود و از کردار  
 و گناهان پاک و صفا باشد پس دریافت کن انحضرت را و اگر خواهی که در غرقای هست  
 بار سو خدا ساکن باشی لعنت کن بر قاتلان اما حسین و اگر خواهی مثل ثواب شهیدان  
 کردار برای تو حاصل شود پس هر وقت مصیبت انحضرت را یاد کنی بگو یا یسین کنت معکم  
 تا فوز معکم و قورا عظیم و اگر خواهی که با مادر جنات عدن باشی پس برای اند و مانند  
 ناله و زاری شادی و شاد باش بدین که اگر کسی سینه را در دست دارد جغالی را  
 بان سینه محسوس میکند در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری و روی است که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله مؤید سینه که خدای تعالی امر میکند ملائکه مترجم خود را



## امام زین العابدین

باینکه جمع کند اشکها را که از دیده شیعیان و دشمنان فرزند حسین عار بجبهه شود و در  
مصیبت محافظت کند و ضبط کند و دهشت بریند و مخلوط کنند از اشکها ها را  
تا بقا حیوان که در دهشت میباشد پس بشیرینی ان الهام از یاد شود هزار برابر بهتر شود  
از اول و هرگاه بخواهیم ثواب یاد دگر گشتن بر آنحضرت را بقصد کرمات کنیم  
علیه می شود مقصود اشاره بود **مفصل پنجم** در معجزات و فضایل اما چه بگویم  
زین العابدین علیه السلام است علما موحدین سه معجزه از آنحضرت نوشته اند و اینها را  
مشهور است **معجزه اول** از ابو حمزه ثمالی مروی است که عبد بن عمر اهل  
آنحضرت گفت ای سیر حسین ع تو گفته که پویش من شد که ما اهل فری و بر بجهت ان بود  
که ولایت جده امیر المؤمنین ع را بر او عرض کردند و او ناقل کرد و شک از برای خبر  
فرمود بی فادرت بخراب نشینید گفت اگر راست میگوید من بنمایند تا به بدیم پس فرمود  
تا دشمنان بر حینما او و من هر دو ایستند بعد از ساعتی فرمود تا باز من و پدرم برو  
در پای هبیم که صد آموجها ان گوشه را اگر میگرد و سینه ها و لنگ بود عبد الله  
پسر عمر گفت ای سید مولای من خون من در کردن تو میباشد مرا هلاک مکن و از خدا  
بترس فرمود همان دریا و ماهی است و میخواهم بنویسم تا صد من بر تو معطی شود و تا  
فرمود ای ماهی پس ماهی بسیار عظیم سر خود را از دریا در آورد مثل کوهی و می گفت  
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ تو گفستی گفت من ماهی که پویش را فرو برد ای قایم فرمود  
بمقتضی از برای ما نقل کن ماهی گفت ای قایم هیچ پیغمبر را خدا ایستاد از ما آدم تا  
و حاجد تو محمد بر عبد الله مبعوث ساخت مگر آنکه عرض کرد و لا یت شما اهل بیت را  
بر او هر کس از پیغمبران که قبول کرد و صدق نمود سالم کرد بد و از هر عفوئی واقف  
مستخلص شد و هر کس ناقل نمود و در عمل بار امانت و ولایت شما خود را بر آن





## معجزات

مبصیبتها باورسید چنانچه ادم معصیت کرد و از بهشت بیرون رفت و نوح مبتلا شد بفرق  
 مؤمر خود و ابرهیم مبتلا شد باقتدار در آتش و یوسف مبتلا گردید بانداختن در چاه  
 ایوب مبتلا شد با زارها و داود مبتلا شد بان کناهی که از او صغار شد تا آنکه خدا  
 تعالی یونس را فرستاد و وحی کرد باو که دو منته را امیر المؤمنین علی و ائمه را سیدین از صلب  
 او یونس گفت چگونه دو منته پدر کسی را که ندیدم و نمیشناسم و رفت در جانی که عیض  
 کرده بود پس خدا تعالی بمن امر کرد که او را از و بیروا ما او را محافظت نما و استخوان او را  
 اب مکن پس در شکم من ماند چهار روز و طوف میکرد مرد در فاهاد و ظلمات ثلاث منکفت  
 سبحانک لا اله الا انت انی کنت من الظالمین قبول کردم و لا یت علی بزی طالب را  
 با ائمه را سیدین از صلب و چون ایمان آورد بولا پستماها جناب قدس الهی امر فرمود  
 بمن که او را در کنار دریا بر گرد آورم پس حضرت فرمود ایماهی بر کرد بمکان خود پس من  
 رفت در زیارت ما زحیشان ما را نیست و بعد از ساعتی باز موده در مکان خود بودیم  
 معجزه کی و سپهر دامالی از شیخ صدق موقوف است که آنحضرت بمکه میرفتند  
 سفر میبودی و میداد عرض راه و جمعی از دربان بر سر آنحضرت آمدند و با آنحضرت گفتند  
 فرود ای از شتر خود حضرت فرمود چه میخواهید از من گفتند میخواهیم تو را بکشم و مال  
 تو را ببریم فرمود من با شما قسمت میکنم بالسویه هر چه همراه دارم و شما را بجز میکنم  
 قبول نکرد پس فرمود بقدر آنکه مرا بمنزل برسانند بمن واکذا رید و ثمة از شما باز  
 قبول نکردند و گفتند خدا تو را بیدار کند تا یاد رکجا امش تا گاه دو پشیر پیدا شد  
 یکی سوراخها را گرفت و دیگری پایهای آنها را گرفت و ایشان را از پهلوی حضرت فرمود این  
 کار خداست بود که گفتهاید خوابید است و بعضی از مصطفیان علماء امامیه موقوف  
 است که شخص مؤمنی از اکابر بزرگان در اکثر سالها بزیارت بیت الله و زیارت رسول خدا



## معجزات

طشت مملو از سه قسم جواهر شده یا فون و زر و الماس بسیار نخبه کرد و دست و پای  
 آنحضرت را میبوسید حضرت فرمود ای مرد چیزی نبرد ما حاضر نبوده که فلاخه هذا باو نجفها  
 که بود و ایندست میبخت ما او را که نمایم حال اینجواهر را ببر از برای زوجه خود و عذر داد  
 بخواه که ما را اطلاع نمود امرد او چنان سر خود را بر پا گذاشت و بعد از ساعتی گفت  
 نوشوم که تو را خبر کرد از سخن زوجه من و من بپسندادم که تو اهل بیت نبوت <sup>ست</sup> بسیار  
 پس آنحضرت را وداع نمود بولایت خود آمد و جواهر را بجهت زن خود آورد و کیفیت را  
 نقل کرد از زن بسیار خوشحال شده سجده شکر نمود و گویان شوهر خود را گرفت که  
 در این سال او را چهارم خود میبرد و سال آینده نداد که او را دید و چهارم خود برد <sup>است</sup>  
 و روانه و از زن در عرض راه بیمار شد در یکمتری مدینه مرد و امرد گویان آمدند  
 آنجناب و خبر مردن زوجه خود را بآنحضرت داد آنجناب برخواست و در کعبه نماز نمود  
 دعا خواند و رو کرد تا بآنحضرت و فرمود ای مرد برو نزد زوجه خود که خدا بیغالی او را به  
 قدرش کامله خود زنده کرد پس امرد بتجیلا آمد چون داخل خیمه خود شد دید زوجه  
 او نشسته در حالت <sup>و بقاء</sup> صحت و گویا هرگز از ادای نداشته پرمید چاکونه زنده شد گفت  
 ملك الموت آمد و قبض روح مرا نمود و خواست میبرد روح مرا بدی بیک مردی بقلان صفت  
 و شروع کرد صفت لون و قد و قامت و شکل آنحضرت را به سینه که بنظرش آمد بود  
 بیان نمود و شوهرش نصید ثواب را کرد و میبگفت بهمین هیئت و شکل و شمایل  
 باشد سید مولای من علیه بن الحسین زن گفت همین که ملك الموت آنحضرت را دید که  
 میآمد ببرد و یا های او افتاد و میبوسید میبگفت السلام عليك يا حجة الله في <sup>رضه</sup>  
 السلام عليك يا زين العابدين و آنجناب با او جواب داد و فرمود اميلك الموت بركا  
 روح این زن را بجسدش که بقصد بارت من آمده بود و من از پروردگار سوال کردم

که بنیسا



## امازین العابدین ۴

که سی سال بر عمر او بیقرار بود و زندگانی خوشی بکند در این مدت بجهت همین که زانو  
 ها و قدامه بر ما بود ملک الموت گفت سمعاً و طاعة لك يا وکیل الله و روح مرا به  
 حید من برگردانید و من نظر ملک الموت میکرد دید که دست آنحضرت را بوسید  
 رفت پس از دست من خود را گرفته خدمت آنجناب آمد و آنحضرت در دنیا اصحاب  
 خود گشتند بود پس از آن خود را بر روضه آنحضرت انداخت و میگفت خدایم  
 همین است سید مولای من که ملک الموت را امر کرد که روح مرا برگردانید و من از کین  
 او زنده شدم پس از آن و شوهر در مدینه بجای آوردند و خدمت سید الشاهدین  
 علیه السلام بسر بردند تا روزی که وفات یافتند **معجزة سید اقامت سلیم مری**  
 که حدیث طولانی که خلاصه آن این است که از رسول خدا **معجزة خواست و دلیل بر صدق**  
**دعای نبوت و پیغمبر** سنک بریزه را نریز کرد و خیر کرد و بر آن مهر زد و باور داد و هر  
 هر کس چنانچه من کردم بکند او خلیفه و جانشین و اما بعد از من خواهد بود و بعد  
 از آن بخدمت امیر المومنین **۴** بر دوا و نیز چنان کرد و چنان فرمود و بعد از آن خدمت  
 اما حسن **۴** و اما حسین **۴** بر دوا و ایشان نیز چنان کردند و چنان گفتند پس خدمت  
 اما زین العابدین و آنحضرت مشغول بیمار بود و بسیار طول داد نماز را تا آنکه مایه  
 شد و خواست بر و آنجناب بدین خود اشاره فرمود و با و که توقف کن و همان اشاره  
 جوابی او برگشت و مثل دخی چرماده ساله شد و تا مل نمود تا حضرت از نماز فارغ  
 شد فرمود ای امیر سلیم سنک بجهت من حاضر کن چون سنک را حاضر نمود آنجناب گفتند  
 و مثل از در فر کردند در دست مبارک خود و او را خیر کرد و بعد از آن از چون باقی  
 اهر نمود و بر او مهر زد و باور داد امیر سلیم گوید بعد از آنکه پشت کردم که بر دم مرا  
 صد از دای امیر سلیم برگرد چون برگشتم دیدم مردی در صحن خانه ایستاده پس دست مبارک



## معجزات

خود را در آن نمود و سقف و طاق و خانه و دیوارها خانه و کوچه ها مدینه را سوار نمود  
و در منت صبار کشتن از قنطور خایب شد بعد از دفعه دهم صبار که از فرزند او در و فرزند  
ای سلیم بکیر بن کبیره بن داد که در آن چند دانه اشرفی و چند کوسواره و انگشتر را و  
بود از مال که در خانه خود در صندوق گذاشته بود در نگاه کرد و از آنها حق و حاصل  
در آورد و بن داد در خانه خود و چون حجاج رفت بمکه و عبد الله ز سر راه طاهره کرد و صحن  
بست و خانه خدا را خراب کرد بعد از آنکه این دیوار کشته شد و خواستند خانه خدا را  
بغیر کنند و حجر الاسود را بر حای خود نصب کنند هن عالمی با فاضله باز آمد از ایشان  
که میامد و سنگ حجر الاسود را بر میداشت که نصب کنند منزل می شد و می افتاد و  
در مکان خود قرار نمیکرفت پس جناب علی بن الحسین علیه السلام آمد از دست ایشان  
گرفت و نام خدا بر زبان جاری نمود و در موضع خود نصب کرد و قرار گرفت و مردم  
گفتند چه نیکو گفته فرزند و با پیغمبر علم کردید که گفته می کرد عیسی که عیسی را گفته  
و کن الحکم اذا ما جاء کبیرم **مقصود ششم** معجزات امام محمد باقر علیه السلام  
علی الباقی علیهم السلام و از آنحضرت بیست نه معجزه نوشته اند و از آنجمله سه معجزه ذکر  
میشود **معجزه اول** از جابر بن یزید جعفی در کتاب خراج مروی است که خدمت آنحضرت  
بود و ناگاه مردی آمد و گفت من از اهل شام می باشم و شماراد و منت می دارم و شما  
شماراد من می دارید لیکن پدر من بی امه را در و منت می داشت و مال بسیاری داشت و  
از اولاد غیر از من کسی را نداشت و در قلمی نوشت و باغی داشت که غیر از خودش  
کسی باغ نمی رفت و در و کشت و مال بسیاری داشت همین که مرد نفیض بسیار کرد و مال  
او بخشید و شکی نداشتیم که در جادوئی نمود و ما را از من پنهان داشته است حضرت باقر  
فرمودنت میخواهند که او را به بدی و تحقیق مال او را از خودش بکنی که آن بلی بخدا قسم



## اما محمد باقر

بسیار فقیر و محتاج میباشم حضرت باقر مکتوبی نوشت و سر او را میفرمود و فرمود است  
 نوشته را بفرستید تا بقیع و چون بوسط قبر من رسید صدای زن و بگوید جهان  
 یادگار منی عمامه بر سر من بگذارد و این کاغذ را بپوشد و بگوید من رسول محمد بن علی  
 میباشم بدین خواهد آمد و او هر سوالی خواهد بکن امروز نوشته را گرفت و رفت صبح  
 بعد از آن رفت بدخانه آنحضرت دید که فردا در خوانه ایستاده و انتظار حضرت میکشد  
 پس از آن طلبید و چون از آن دادند هر دو داخل شدیم با هم امروز عرض کرد که خدا الهیتر میداند  
 که علم خود را بجا بگذارد و بکه بسیار بدین رفت و همین نسبت که فرمودید مردم شخصی  
 و کاغذ را با و دادم گفت همین جا بایست و جانی مرثا بسیار و او را بعد از آن که در خانه  
 او را آوردید مردم بسیار چهره بدو کردید است آن شخص گفت این بدین نسبت من گفتم  
 بدین چنین بنود این را و بدین گفت بلی همانست آن شخص و عذاب الیم صوت او را بسیار  
 داده گفتم تو بدین من میباشی گفت بلی گفتم چرا باین صوت شده گفت این فرزند من نبی  
 را و بدین میباشی و ایشان را امام میدانستم و ترجیح میدادم بر اهل بیت پیغمبر و  
 اهل بیت را میخواسته و بایشان معتقد بودم باین جهت نور داشتم میباشی در دنیا  
 و آخر و ساختم نور از مال خود و پنهان داشتم اموال خود را از نور و بعد از آن باین  
 سبب مرا عذاب کرد و حال بسیار بد شد ام و چاره از برای من نیست حال انفرزند  
 برویاغ من در زیر تخت دینون دینیه از مال خود دین نمودم و صد هزار دین  
 میباشی از او را و در پنجاه هزار دین بجهت امام محمد باقر بپوشید و بپوشید کن و بپوشید  
 هزار دین خود بردار و صبر کن و حال میر و میباید درخت را حفر کن و در را بردار  
 و سه شهادت بیاورد و او بدین سال اینده خدمت آنجناب رسید و عرض کرد من آن  
 شخص شایسته خرجی کردن فرمود و پنجاه هزار دین از او را برد و عاقبتی از او را



## معجزات

بقرض خود دادیم و قدری دادیم و در ناحیه خیر باغ کردیم و فقرا و اهل بیت نیز  
 قدری از آن دادیم و معجزه‌ی و تسبیحی را از جابرجایی و ایتنا کرده که در خدمت  
 حضرت رفتیم و من هم هم کجا و آنجناب بود مردی و مرغی بر سر کجا و آنجناب فرود  
 آمد و خوانندگی نمود و خواستیم او را بیکم فرمود کاری با او مدار که بما اهل بیت بیاید و آمده  
 عرض کردم مطلب چیست فرمود میگوید مدت سه سال است که در سر کوه تخم می‌کند  
 که چون کجا من بگریخت میانند ماری است در آنجا می‌آید و می‌خورد و الناس از آن  
 که دعا کنند تا خدا انما را بکشد که دشمن قوی از برای او را دشمن شده و من دعا کرد  
 و انما را مرد و از آنجا برآه افتادیم و تا هنگام سحر پس جلوس شد و اگر فرمود آنجناب فرود آمد  
 و کنگاراه دمیست و آنکه اندک سبزه دار بود و اما دیک بود پیدا کرد و نشست و قدری  
 از آن دیکها را پس نموده تا کود شد و فرمود اللهم اسقینا و حررنا فانا کاه دیک سنک  
 سقید از میان دیکها پیدا شد و سنک را کند حشمت اب صاف و دیکها سقید و خوشکوار  
 ظاهر شد پس وضو ساختیم و خود بر او برداشتم و سوا شدیم و برآه افتادیم و تا صبح  
 شد کنگار تخلص یافت و آمدیم که نماز کنیم آنحضرت فحص فرمود و تخلص کرد و اور و بان  
 چون بنزدیک رسید فرمود اینها التخله اطعمنا مما خلق الله فیک ای تخله از قبوله که  
 در وقت خلق نمود بمابده دیدیم آن تخله سبز و خرم و شاخها او معارف شد بر سر کوه  
 ما بمبوه آن میر رسید پس طبازه بسیار خوب از آن چیدیم و خودی بر اعزای آنجا  
 بود و تماشا میکرد گفت ساجی مثل امر و در مدت عمر خود ندیدم حضرت شرفروای  
 اعزای دروغ بر ما اهل بیت مگوید در میان ما ساحر و کاهن هم نرسد و لیکن تعلیم دارند  
 بما از اسماء حسنی الهی چیزه چند که خدا را میخوانیم با آنها و میطلبیم هر چه میخواهیم و دعا  
 ما مستجاب میشود معجزه سیم و عبود المعبود و ایت کرده از جابرجایی بر نیک

که گفت







## امام محمد باقر

بروین مسجد بین چه خیر است و مردم در چه حالند جا بروید چون بروین آمد  
 دید عجب فضیلتی و محبتی بر مردم زد داده و تمام زن و مرد و کودک و بزرگ همه  
 بیکصد افزاید میزدند و شش میزدند و زلزله عظیمی در مدینه افتاده و خانه ها و بنا ها  
 و مکا کین و بیوتات بزرگ یکدیگر خراب میشد و اکثر خانه های مدینه خراب شد و زیادتی  
 بنی قریظه و زن ثعلف شدند بغیر اطفال کوچک و شش و کمره و فرهاد و فغان عظیمی بر پا  
 شد و فلان کن در عمارت رفت و از شدت فرح و شوق و مسرت میگریستند و  
 میدیدند و بعضی میگویند زلزله شد و بعضی میگویند از زمین ما را فرو برد و حال  
 آنکه امر معروف و نهی از منکر را موقوف داشتیم و فسق و فجور در میان ما شایع شد و  
 اهلبیت پیغمبر و اظلم کردیم بخدا از این بدتر بر سر ما نازل شد مگر آنکه توبه کنیم و  
 تدارک و اصلاح نماییم آنچه را بدست خود فاسد کرده ایم جا بروید که خبر آن ماند  
 میخواست کردید از هبت و جهرت مردم و از کرب و استیصال بکریه افتادم خاصه از آنکه میخواستند  
 که از کجا خود را ند و برگشتن خدمت آنحضرت دیدم مردم در انجذاب گرفته اند و میگویند  
 باین سوال که رحم کن بر حال ما ای معبود و کرم آنحضرت میفرمود بروید نماز و  
 دعا و خیرات و صیئات و توبه از معاصی و سیئات خود نمایید بعد از آن دست مرا گرفت  
 و از مردم دور شد فرمود حال مردم چیست گفتیم بر حال آنکه میسر باین سوال که تمام خانه ها  
 و قسک های ایشان خراب شد و مردم تلف شدند و از شدت کرب و دراز و اضطراب بسیار  
 سوخت و برای بنیاد رحم کردم فرمود خدا رحم نکند بر ایشان معاصی و سیئات از توبه و  
 حاجی بانی است و اگر عینه شده بود و صا کردید بوی از غل و غش و طینت نوحا الهی  
 بود و رحم نمیکرد بر دشمنان و دشمنان ما پس فرمود خفا سحفا و بعد اللغو  
 الظالمین بخدا قسم اگر ترس مخالفان بد بزرگوار میبود حرکت زیادتر میکرد و در میان



## معجزات

از ایشان را باقی نمیکند آدم و بالا پیش را با این میکردم و با این پیش را بالا میبرد مکنه  
 داری نه داری باقی نماند چه هیچکس ما را با این روز نشاند و شیعیان و سنیان ما را  
 با این زلزلت و خولری و هلاکت نینداخت مگر همین بدبختان پس رفت بر بالا ای مناره  
 مسجد و من او را میدیدم و مردم او را میدیدند پس دست مبارک خود را بلند نمودند و فرمودند  
 داد و زلزله دیگر شد سبک تر از اول و باز سبب آخاها خراب شد جمع کثیری از عمارات  
 ماند و هلاک شدند و حضرت این آیه را بعد از آن بلند خواند ذلک جز نبأهم ببعضهم  
هل یجادی الا الکفور فلما جاء امرنا جعلنا عاکرها ساقطاً فها فخر علیهم السقف من  
فوقهم و انهم العذاب من حیث لا یشرعون که زنان مجنونه بخدشات و عقیق سوزنا  
 برهنه از خانه های خود بیرون دویدند و گریه و فزع و زاری میکردند بار و بار که  
 باید تا ملقت میشد چو آنحضرت زنان خدشات و عقیق را با آن حال دید و لشکر خود را  
 و خیمه را در آستین خود گذاشته و زلزله ساکن شد و آنحضرت از مناره فرود آمد و  
 کثیری را از اینک و دست مرا گرفته از مسجد بیرون آمد و رسید به میدان کان اهنکری که مرد  
 دزدگان او جمع شده بود و اهنکری میگفتند و رفت خرابی همه مردم را می شنیدند  
 و ایشان میگفتند بلی همه سیاهی بود و بعضی میگفتند همه سفید شدند و بعضی می  
 شنیدند بمرام از شدت اضطراب و زلزله می شنیدند بمر جابر کونند حضرت با فرعون که  
 و عیسی فرمود و فرمود این بعثت بغی و طغیان ایشان بود گفتیم باین رسول الله این چه خطبی  
 است که او میگوید که میباشند فرمود یقیناً تَرَكَ آلَ مُوسَى وَآلَ هَارُونَ تَحْمِلُ الْمَلَائِكَةُ  
وَنَزَلَ بِهِ رَبُّكَ وای بر نوای جابر ما نزد خدا مکان و منزلت عظیم داریم و گویا  
 بود بر خدا نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه آفتاب و نه ماه و نه خورشید و نه  
 و خلق نمیکرد کسی را بما اقتباس نتوان کرد وای بر تو ای جابر بما خدا اینست إِلَى شَارِئِ







## معجزات

حال مردم چون امت کیفیت را عرض کرد فرمود این بجهت است که حرام خدا را حلال کردند  
 و حرمت ما را ضایع نمودند گفتن باین رسول الله حاکم و کل خلق بر در خانه ایشانند  
 و انتظار اذن میکشند و الناس دارند که زحمتی بکشته و همراه ایشان بیایند بمسجد و بجهت  
 دعا کنی و مضروع کنی و سوال کنی که خدا بخشد افا له نماید پس خندید اینجا و اینجا را  
 خواند اولم نلک تا ینکم رسولکم بالبینات قالوا بلی قالوا فادعوا دعا الکافرون  
الا فی ضلال عرض کردم ای سید افا فی من تعجب از این امت که عمیدانند از کجا خود دارند  
این بلا از کجای بر سر ایشان آمد فرمود بلی قالوم فلتسبهم كما تسوا الفاء بومهم هذا کافرا  
یا پادشاهان بجدون ای جا بر ایا ان ایانی که انکار میکنند بخدا قسم ما بوم و این یکی از آنها است  
و این از همان چیزهایی است که حق تعالی در قرآن مجید وصف نموده و گفته بل نغفر لکم  
علی الباطل فیندمعه فاذاهو زاهق و لکم الاولیٰ بما تصفون ایجا بر چه کار دارید  
 در حق کسانی که سنت ما را ضایع کردند و عهد و پیمان ما را تخلف نمودند و با دشمنان  
 ما موالات و دوستی کردند و حرمت ما را ضایع ساختند ما را اظلم کردند و غضب حق  
 ما نمودند و اعانت ظالمان بر ما کردند و سیرت و طریقه ما ستان و فساد کردند و فساد  
 کردن دین و خاموش کردن نور حق جا بر گفتن حمد میکنم خدا را بر اینکه منت گذارد من  
 بمعرفت شما و شناساندن من و ضیلت شما را و الهام کردن من طاعت و بندگی شما را و توفیق  
 داد مرا بدوستی دوستان شما و دشمنی دشمنان شما **مقصود هفتم** معجزات امام  
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پنجاه و پنج معجزه از آنحضرت نوشته اند و از جمله آنها  
 سه معجزه ذکر میشود **معجزه اول** در خوابی از صفوان بن یحیی که غیبی بمن گفت که جزو  
 من بمن گفت که مدتی است خدمت مولای خود جعفر بن محمد را ننشیدیم اگر امثال من میبینیم  
 و بخندند عهد ما بجنبان میکردیم سیاحت خود بود من با و گفتم بخدا قسم من که چیزی ندارم



## اما جعفر صاف

که خجی راه کنیم و برویم بیکه در وجه من گفت قادی خون و زبورد از امانت ابرو و  
تدارک سفر بین تا برویم پیش اسباب اضعیفه صاحبخانه را فرختم و تدارک راه دیدم و  
روانه شدیم چون نزد یک مدینه رسیدیم بران زن از ارسیا شکیلی بمرسانید  
مشرف بر هلاک شد و خود اخلای مدینه شدیم در حالت نزع و احتضار او را دیدیم  
حال گذاشته و خدمت مولای خود جعفر بن محمد رفتیم و از او ما بوس و مرفوع الطبع بود  
چون خدمت آنحضرت رفتیم دیدیم و جامه فرمز پوشیدیم است سلا کردیم و جواب فرمود  
از حال در وجه من گفت قادی نوشتم بر او امده از نزد او ما بوس بودم از او در حاکم  
نزع بود پس ساعتی سر خود را بر انداخت و بعد از آن فرمود یا عبید الله حال بسیار  
کین میباشی از برای او گفتم بلی قادی نوشتم و فرمود ما بس علیها باکی ندارد  
و او صحت یافت حال بر کرد بسو او که خواهی دید او را که نشسته است و جاریه در نزد  
او است و باو طبرزد میاید و میخواند پس برگشتم بنجید و دیدم یکدها نظر تو که فرمود  
پرسید چه حادثه دارد گفت خدا بیغالی مراد فعه حافیه و از این فی شکر میل کردم  
قادی میخورم گفتم وقتی که من از پیش تو بیرون رفتم خدمت اما جعفر علیه السلام و آنحضرت  
احوال پر میداد چون خبر دادم و اما خون و اندوه دهن دیدم فرمود و دعا کرد و صحت  
یافت برو نزد که خواهی دید او را در حالی که نشسته و جاریه باو طبرزد میخواند گفت  
وقتی که تو رفتی من مشغول سکرات موت بودم و در حالت نزع و احتضار دیدم که در  
شد بر من و در جامه فرمز پوشیده بود از من پرسید که تو را چه پیشو گفتم من مرده ام  
و این ملک الموت است آمد فیض روح مرا بکنان شخص گفت یا ملک الموت گفت لبیک  
ایها الامم گفت ایا ما مویشی بآنکه مطیع و منقاد ما باشی گفت بلی گفت من نور امر  
میکم که بیست سال دیگر موت او را بر میدارم یا ملک الموت گفت سمعنا و طاعنا



## اما حضرت صادق

فرمود هر سال یکبار حج میکرد و بر خود قرار داده بود که هر سال که میآمد مثلاً  
هزار اشرفی از مال خود بجهت حضرت صادق علیه السلام میداد و آن را در دست  
و ثروت و مند بپند بود و بعضی از سالها گفت بشوهر خود که ای سپهرم امسال مرا بپند  
بجای بیت الله همراه خود ببر ایمنم قبول کردند و تدارک سفر کردند و آن زن از برای زنان  
حضرت صادق علیه السلام و دختران و خویشانشان سکنین و بزرگان و جاهل و الا بیست  
خطبه میخواند و ایمنم هم هزار اشرفی که عادت هر ساله او بود میخواند و ایمنم هزار  
اشرفی را در کیسه کرد و ده سواران را همراه خود برد و صد حججه که در او بعضی از اسباب بود  
و خطرات از آن حججه میگویند که از دور و آن شد چون بمیدان رسید خدمت حضرت شد  
و عرض کرد که در حجر خود را همراه آورد اما منستند عامود که در حجر فرماید و چه او را که  
مجانته حضرت بیاید و زنان حضرت را به بیت الله بیاورند و ایشان را ملاقات  
نمایند و حضرت از آن دار و آن زن در نزد بیکر مجانته حضرت رفت و یک شبانه روز نزد  
ایشان و سواقت و استیلا که آورد بود خبر یک داد و روز دیگر منزل خود آمد و چون مجانته  
آمد شوهرش گفت انصاف چه داد از امانت حضرت را در آورده بجهت او برد یا نه  
این اعتباری که آن صد حججه را آن بود کشت و صد حججه را باز نمود که روز و سایر اسباب  
که در دستش بود همه بود مگر کیسه اشرفی که پیدا نبود پس هزار اشرفی از در حق  
خود قرض نمود و زیور گها ازن را در هن گذاشت و نخواه را گرفت بجهت انجناب بودن  
حضرت فرمود هزار اشرفی امانت ما بیا رسید عرض کرد که هیچکس غیر از من و دختر عم  
من خبر از آن نداشت چگونه بشمار رسید فرمود که اینها جی از برای ما بزرگوار رسید  
از خدمتگذاران جی که در این امر فرمودیم که وجهه ما را از او بپرسند و او از صد  
چه را آورد در فلان روز بیاورند و ما را هر وقت و ضرورتی و بجهت در کار و شرف



## صاحب صفای

فرمود تا او را آورند تو من گفتی بلی و لکن لطیفی قلبی بعد از آن حضرت صفای علیه  
 السلام فرمود در وقت ترویج که ای خداوند منی بهم سپارید هلم که پروردگار عیسی و حج نمایم عرض کرد  
 وقت گذشت از من فرمود عمار عشارا که کردی شغری را بیا و روحها را از مضبوط نمود  
 انشا او را بر سرش کرد و انتظار را بکش چنان کرد مردی که انجناب برین آمد و سوره  
 قل هو الله و یس خواند بعد از آن سوا شد و مرا نیز فرمود که از عفت سرا و سوا شو  
 و انشای راه رفتی و انجالی چند و بعضی مواضع کرد بعد از آن فرمود این خانه خدا  
 و انچه مایه است کرد بعد از آن نگاه صبح شد از آن گفت و اقامه نمود و من سفت شد  
 دامت و انیسام و عمار جمیع را از آن کرد و در کعبه اول سوره حمد و الصی خواند و  
 در کعبه دوم حمد و قل هو الله احد خواند و سلام نماز گفت و معصیت مشغول شد تا  
 انساب طلوع کرد هنوز انحضرت مشغول بمعصیت بود که انجوان باز و جبه خود آمد انجا  
 خدا و مشغول خواند شد از آن چون حضرت را دید شوهرش گفت که این دهان کینه  
 است که شفاعت کرد فرزند جناب اقدس الهی تا روح مرا مجسد بگردانیده و از سد  
 صبر مرا بری و امت شایسته در خواب بود و سوا تمام را و در پیش او طبعی بود ستر بوا  
 چون نزدیک رفتم و سلا کردم و جواب سلام را داد انگاه در و طبع را باز نمود و در طب  
 تاره سیاه خوئی در آن بود و انجناب شروع کردند بخوردن آن در طب من پیش رفتم  
 عرض کردم بگذرانه از این در طب شفقت بفرمایند حضرت بگذرانه و طب من داد و  
 خودم باز التماس کردم که بگذرانه دیگر بدهید از آنحضرت من خودم باز خواستم تلافی  
 دانه و طب من شفقت فرمود بعد از آن باز خواستم نداد و فرمود پس امت از خواب  
 بیدار شد و در روزان رفتم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام انجهان شنیدند یک طبعی سر  
 پی شنیدند خدمت انجناب گذارد چون سر پرش را برداشتند و طب را در آن بود



## مجازات

و شروع فرمود بمیل کردن من خواستش کرد و میگذاشت بمن داد و خود را باز خواست و  
 نداشتنه آنه بعد از آن باز خواست فرمود اگر بیعتی بخدا ما هم میدادیم و بیعتی فرمود  
 بن عمر و اینکورد که مالی از برای حضرت دو نفر از شیعیان او از خراسان میاورند و هر روز  
 احتیاط و تقصیر مال را میکردند تا آنکه بری رسیدند در انجا رفیعی داشتند از اهل کسبه  
 که در آن دو هزار درهم بود آورد نزد ایشان و با امانت بایشان سپرد که بحضرت رسانند  
 بوسانند و هر روز که نفقده و تقصیر مال را میکردند آن کسبه در زانبر میدیدند تا آن  
 که بنزد یک مدینه رسید یکی از ایشان بر پیو خود گفت بیا امانات مردم را به بیعت  
 در من است چون نگاه کردند همه اموال در دست بود مگر یکسبه مع هو که پیدا بگویند  
 از خدا امانت میخواهم حال چه چیز جواب بجا بیاورد هم یکی از ایشان گفت آنحضرت بعد  
 جو و گرم است شاید بدانند که کسبه چه شدند این چون داخل مدینه شدند و خدمت آن  
 جناب رسیدند و اموال را تسلیم نمودند فرمود کسبه اهل مدینه چه شدند عرض کردند که در  
 عرض راه مفقود شد میگویم که برود فرمود اگر کسبه را به بدیند میباید سپرد گفتند  
 بلی فرمود انجا رفیعی فلان کسبه را بیاور و آنحضرت بایشان نشان داد دیدند همان کسبه  
 است فرمود خروجه از برای ما عارض شده در نصف شهادت از جیبان فرستادم  
 آن کسبه را آوردند و از جعفر بن محمد استفت که اللهم معلم محمد امین بود در عهد هر  
 الی شید کسبه نفرت داشت نزد او از جمله شیعیان و اخلاص ایشان حضرت کاظم  
 بود مروی است که مصفون بن مجی بجلی که بسیار جلیل القدر بود گفت که انصفون بمیل  
 که سبب بیزیت و معرفت ما بجو اهل بیت چه چیز شد گفت ما مطلقا خبر نداریم  
 از این امر و غیبتنا خیم ایشان را تا آنکه ابا جعفر را اینی رسید فر گفت ای محمد سحبه را  
 که عفل و دینی داشته باشد از برای من پیدا کن که شغل بلور از عریل مفکرت اینک این





## امام جعفر صادق

مهاجر خالوی من مرد در سینه امش گفت او را حاضر کن چون حاضر کردم دو اینی ملاو گفتم  
 یابن مهاجر این مال را برادر و بر و بیدینه و چینی که از اولاد امام حسن و امام حسین که از جمله  
 ایشان عبد الله بن حسن و جعفر بن محمد بود غلافان بکن و بگو من مرد غریبی میباشم از  
 اهل خراسان و در اینجا شش عیال میباشند و اینها را فرستادند از برای شش ماه مال را  
 باین طریق بایشان بده و هر کدام را قدر معینی گفت و چون گرفتند و نصف کردند بگو  
 چون من رسول میباشم و اما غاف مردم را رسانیدم و بجز من بدهند که چون بر میگردد  
 صاحبان تنخواه بنمایم که خواص جمع شوند که رسانیدم پس خطوط و قبضه ها را از ایشان  
 گرفته بیاورد و من بده پس مال بسیاری باورد و او را روانه نمود و خالوی من روانه شد  
 شد و بعد از چند روز مراجعت نمود آمد نزد ابو جعفر و پدر محمد بن اشعث نزد او بود  
 پرسید که چه کردی گفت اینک خطوط و قبضه ها را آوردم مگر جعفر بن محمد که چون نزد  
 او رفتم در حال آنی که در مسجد بنی عباس نماز میکرد پس پشت سر او نشستم و گفتم چون براه  
 میافتم مبر و همراه او و با او میگویم چون از نماز فارغ شد براه افتاد برگشت و من  
 روی نمود و گفتم ایمر از خدا بترس و اهل بیت پیغمبر را فریب مده و ایشان را بدام نهد  
 گرفتار منما و صاحب خود بگو یعنی ابو جعفر و اینی که از خدا بترسد و بخانواده پیغمبر  
 مکر و حیل نکند و ایشان را فریب ندهد که ایشان مرتباً عهد میباشند بدلت بنی امیه  
 و همه فقیر و محتاجند من گفتم چه چیز میگوید و نفقه میدهد و خود را بجاهل و ثقات اندام  
 گفت پیش من با چون نزد یک او رفتم سر و گوش من گذارده گفت ابو جعفر و اینی از  
 عقب تو فرستاده و فلا نقد مال بوداده و بنو چنین و چنان گفت و مجموع آنچه در خلوت  
 من گفته بود بیان نمود بمنش که گویا ثالث ما بوده و حاضر بوده پس ابو جعفر گفت  
 ای پسر مهاجر بدان که در اهل بیت پیغمبر همیشه کسی هست که از جانب خدا با او خبر میدهد



## مخبر است

و خبر دهند ما در این عصر حضرت محمد است پس این باعث و نایب این عصر و اعتقاد ما  
 با ما اعتقاد ایشان گردید و در تصانیل و آثار و کتب که شخصی از نزد حضرت صادق  
 و شخص برادر داشت که در مذهب یکتا و حادوی بود حضرت صادق پرسید که برادر  
 آنچه کار است گفت وقتی که میامد هیچ سالور بود گفت چه حال دارد یعنی از پدر  
 او پرسید عرض کرد که جمیع حالات و اخلاق و اعمال او خوب میباشد مگر یک عیب بود  
 دارد که اعتقاد با ما است شما نداشتد فرمود چه چیز مانع است او را از اعتقاد با ما است  
 این را از ورع و احتیاط میداند فرمود وقتی که بر میگردد یابو بگو که نواقض و  
 تقوی میخواهی داشته باشی چرا در شب هر پنج ورع و تقوی بود زید چون مراجعت کرد  
 و قبل از او رفتیم گفت با و چه چیز مانع شد تو را که از اعتقاد با ما جعفر ورع  
 و احتیاط نکند و در شب هر پنج ورع نکند برادر گفت که تو را خبر داد نقل کردم که جمعه  
 از من تحقیق احوال تو را نمود من گفتم مذهب تو را حضرت این پیغام را فرمود گفت ای  
 برادر کواه باش که او یعنی جعفر بن محمد چنانست و سخن گفت که نتوان گفت و ظاهر  
 است که گفت جعفر بن محمد از این فرار که تو میگوئی خداست من گفتم نه باین اوضاع حال  
 و نه باین تقریب سابق باینطور ها نیست گفت ای برادر اگر چنین نیست پس از کجا دانستی  
 مجذافم که غیر از من و جادیه خدا هیچکس نبود گفتم چگونه بود است انصاف تو گفت و  
 آمد از ما و از آل و فروع شد مردم از بخلاف خود و مبلغ میرفتیم و بعضی از برای من علم  
 در میدان کینه دینا و چهره همراه داشتند آنکه از هر پنج عبودیت و شب هنگام مبلغ  
 در سبب امر ای کثیرین گفت که ما من در اینجا بر سر بنده و اسباب میماند و نور و نور  
 و جای و منزله و انبیه و نان و آب و حبس و کینه ما من بود و اینجا بمان من گفتم تو بود  
 و من میمانم پس از در رفت و در کنار بقیه بیزار و مثل کرده بود بر سر جادیه را بود

داشتم



## امام حسن کاظم

برداشتم و در نوی بیشه بردم و با او مقاربت کردم و بر گشتم بر سر کجا خود بعد از آن  
 مولا ی جاد و با هم آمدیم تا بفراف رسیدیم و هچکس دیگر نفهیدند مطلع نشد  
 من و از این سخت کردم و سبک هیچ اورا بحال اورا تا آنکه قابل با مامت الحضر شد  
 سال آینده روانه مکه شد و برادر زاهره خود اورا خدمت حضرت صادق  
 پس حضرت بفضیل مقدمه را مشافهتا از برای او نقل کرد و بعد از آن فرمود که استغنا  
 کن و توبه نما و دیگر از این مقوله کارها مکن و بعد از آن شخص بوظیفه مستقیمه  
 نشیغ با بی ما و از خوبان شد **و در بیان سیر و اسباب احوال در بیان است که در**  
**خدمت حضرت بود و ابو عبد الله** یکی نیز بود که اهوئے آمد و در خود را حرکت داد  
 و صدا کرد اینجا بفرموده فعل انشاء الله بعد از آن بمافر موعظتید که این اهوئیه  
 گفتیم خدا و رسول و اهل بیت و بفرمودند فرمود که گفت صبادی جفت مرا شکار کرد  
 و برد و در طفل دارد که هنوز فوت زاده رفتن و چون بدیم نرسانید اندالتاس دارم  
 که او را مرخص نمائید تا طفلهای خود را منوجه شود تا بیجهای او بزرگتر و مستغنی از ما  
 شوند و من ضامنم که برگردانم و بیاورد او را از برای صاحبش گفتیم میبکن انشاء الله اما  
 من بخور که تخلف نکنی گفت از ولایت شما بیزار باشم اگر وفاتکم پس حضرت صادق  
 صیارا طلبید فاده اهو را مرخص نمود و او رفت و بعد از چند وقت دیگر مراجعت نمود  
 و باز انصیاد را طلبید با و سیر معجزه **سیر انصیاد در کتاب مختصر و بصائر و در بیان**  
**کرد از جابر جعفی که بر سید از حضرت با فرما از تفسیر این و کذلک نری ابرهیم ملکوت**  
**السموات و الارض و لیكون من المؤمنین پس سر خود را بالا نمود و بمن گفت**  
**سر خود را بالا کن چون بالا کرد دید سقف و طاف روشن شد تا این که بفرمود**  
**نبود در حین که ختم سر اخره کرد پس فرمود که ابرهیم ملکوت اسما را با این طریق دیگر**



## مخبرات

پس فرمود دیگر فرمود و بالا کن چون بالا کرد و سقف خانه را بجالاورد و دید  
 انگاه دمنه را گرفت و از آن اوطاق برآمد و داخل اطاق دیگر شد و جوان دختها  
 که پوشیده بودند کلاه و بختهای دیگر پوشید پس فرمود چشمها را خود را هم بکند چون  
 گذاشتم فرمود باز گریس ساعی تا مل کرد و فرمود میباید که کلاه کفتم نه فدای تو شو  
 فرمود و از آن تاپیکه که اسکنند و از ترس رفت کفتم مرخص صیغرهائی که باز کم چشم  
 خود را فرمود باز کن که در یکس و جای را نخواهد دید چون باز کرد و چنان فار  
 که موضع فله خود را نمیدید پس قد و راه رفت و ایستاد و فرمود میباید که کجای کفتم  
 نه فرمود بر سر چشمه ای چنان که حضرت خضر از آن اشا میدید پس از انقال رفتیم بجا  
 دیگر و در آنجا نیز سیر کردیم و انقال نیز مثل انقال بود و گیاهها و مساکن و مردم پس  
 از انقال نیز فارا بود بجا آمد دیگر که آن نیز مثل آن دو عالم و همین نسبت تا پنج عالم  
 را طی کردیم بعد از آن فرمود که اینها ملکوت زمین است و بر همین اینها را ندید بلکه ملکوت  
 اسماء خدا را دید و آن دوازده عالم است و هر عالمی طبعی است که اول بنومود و هر  
 از آنها عشر که از دنیا میروند در یکی از آنها عالم سکینه میکنند تا آنکه قائم ماکه اخرت  
 است و عالمی که حال در آن ساکنیم خواهیم بود و انقال پس فرمود چشم خود را هم بکند  
 چون گذاشتم دمنه را گرفت و قلیله راه رفت چون نگاه کرد در همان اوطاقی که در آن بودیم  
 در مدینه میباشیم پس از آن دختها را کند و همان دختها را پوشید که اول پوشیده بود  
 و بر کشتی مجلس خود عرض کرد بهرحیه قدر از در و گذاشته است فرمود ساعی و درج  
 مروی است که اهل که حضرت صفای بن فرمود که وقتی که سبعی را به بنی حیره میگوید عرض کرد  
 میباید نام فرمود این الکربی و رضون از جوان و بگو عزمت علیک بعزیمه الله و عزیمه  
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و عزیمه سلیمان بن داود و عزیمه امیر المؤمنین

و لا یخلف



وَالْأَمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ إِذَا تَحَنَّنَ عَلَى الْبَرِّ أَوْ خَرَّاهُ فَتَوَادَّ بَيْتَ بَنِي مَرْثَدَةَ  
كَوَيْدَ كَهْ أَعْدَمَ وَكَوَيْدَ وَبِالْأَمَّةِ وَبِالْأَمَّةِ وَبِالْأَمَّةِ وَبِالْأَمَّةِ  
بَيْنَ أَمَّةِ الْكُوفَةِ خَوَانِدَ مَرَايَا كَهْ خَضِرَ نَجِيمَ كُورَهْ بُوَدِ بِنِ فَكَاهْ كُورَهْ مَرْدِ بَدَهْ كَهْ سِرْ خُودَ  
جَنَابِ بِنْدَ مَرْدِ خُودَ رَا مِثَا فَا يَهاى خُودَ بُوَدَ مَرَكَشَتَ وَرَاهِ خُودَ رَا بِنِشْ كُوفَتِ سِرْ عَمَّ كُوفَتِ  
هَمَزَ رَا بِنِ كَلَامَ نَشِيدِ مَرَكَزِ اِيْنِ چِهْ كَلَامِ اَمْتِ كُفْتِ چِهْ چِرْ شَيْكَدَا بِنِ كَلَامَ حُجَفَرِ بِنِ كَلَامِ  
اَمْتِ كُفْتِ كَوَا بِي مِيدَهْمُ كَهْ اَوَا مَرَعَزَ صِ الطَّاعَةِ مِيَا شَدَ وَفِيْلَ اَزَانِ سِرْ عَمَّ بِنِشْ  
دَا نَ اَز اِيْنِ مَرَعِزِ شَبْعَهْ بُوَدِ بِنِ سَالِ اُنْدِهْ خَدَمَتِ اَلْخَضِرِ اَلْمَكْدُوكِيْفَتِ وَنَقْلَ كُورَهْ  
مَرْمُوْ جَنَابِ مِيدَهْمُ كَهْ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ كَهْ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ كَهْ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ  
بَلِيْنَدَهْ وَرَا بِنِ كُوفَتِ مِيَا شَدَ بِنِ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ اَللّهُ مِنْ اِنِ شَبْعَهْ اَز شَبْعَهْ اَز اِنْدِهْمُ  
عَلَامَتِ اِنِ بِنِ بُوَدَ كَهْ شَبْعَهْ دُحْرَا دُحْرَا دُحْرَا دُحْرَا بُوَدِ بِنِ وَنَا مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ  
بَلِيْنَدَهْ وَنَحْوَاهُ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ اَللّهُ مِنْ اِنِ شَبْعَهْ اَز شَبْعَهْ اَز اِنْدِهْمُ  
سِرْ عَمَّ نَقْلَ كُورَهْ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ اَللّهُ مِنْ اِنِ شَبْعَهْ اَز شَبْعَهْ اَز اِنْدِهْمُ  
دُحْرَا بِنِ نَقْلَ كُورَهْ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ  
خَشَكْ شَدَهْ بُوَسِيْدَ نَشِيدِ اَلْجَنَابِ لِيْهاى خُودَ رَا جَنَابِ بِنِ دُحْرَا بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ  
بَعْدَ اِنِ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ اَللّهُ مِنْ اِنِ شَبْعَهْ اَز شَبْعَهْ اَز اِنْدِهْمُ  
بِمَا چِرْ بَدَهْ كَهْ بَجُورِ بِنِ فَكَاهْ كُورَهْ مَرْدِ بَدَهْ كَهْ سِرْ خُودَ  
مَبُورِ طَبْ دَا زَهْ دُحْرَا بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ  
دُحْرَا بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ  
بَا بِنِ بَرَزِ كِيْ اَلْخَضِرِ مَرْمُوْ بَدَ شَبْعَهْ اَللّهُ مِنْ اِنِ شَبْعَهْ اَز شَبْعَهْ اَز اِنْدِهْمُ  
مَلِكَهْ دُحْرَا بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ اَز عَلِيْ بِنِ



## معجزات

این بین هر دو تن که آمد و دغلین خود را در آن گشت ستایه خود گرفته بود و عرض کرد که <sup>است</sup>  
عَلَيْكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ حُضْرٌ مُرَوِّعٌ لَيْسَ دُونَ نَامِلٍ  
انداخت و در نشست آنحضرت در نهایت ادای با آنحضرت صاحب صدا شد و احوال  
خراسان را بیان میفرمود و بنوعی که خود را حال از آنجا امداد و بعد از مدتی مدید گفت ای  
خواستگار چیز و بر و بین بوسه آنحضرت که در تو شود رفت چه امداد گوید آنحضرت چها از او  
نشسته بود و با هم رفتیم و دیدیم پس بیرون آمد و بر ما سلا کرد آنگاه حضرت بحر اسفا  
فرمود در خواست شما چند نفر از این مقوله سرید و شیعه هم میبرد گفت بخدا قسم  
نفر هم میبرد فرمود ما چگونه بیرون میایم ای جوان خواستار در فنی که پنج نفر یکدل  
یک زبان با ما متفق نباشند ما خود وقت خروج خود را بهتر میدانیم **مقصود هشتم**  
معجزات اما هفتم موسی بن جعفر الکاظم سلا الله علیه از آنحضرت بیست و نه معجزه ذکر  
کرده اند از جمله آنها سه معجزه نوشته میشود **معجزه اول** در کتاب مناقب از ابو علی  
بن راشد و غیره و روی امش که شیعیان پیشا بود جمعیت نمودند و محمد بن علی پیشا بود  
را از میان خود انتخاب نمودند و سی هزار شتر و پنجاه هزار درهم با و دادند و یارچها بسیار  
پنرسیدند با و سپردند و شطیطه که زنی بود از دوستان او بسیار صالحه و مؤمنه بود و  
پنر یکدز هم آورد و طافه کرباسی که از دست خود رفته و چهاردهم کجایش داشت از او  
و گفت ان الله لا یستجی من الحق بعنی ازکی و بمقداری هدیه من و خشت مکن پس در هم  
دو میاد در هم خود و ده هزارم انداخت و پس بعد از آن او را نه را که بطریق دیگر  
بودند و آنها مسائلا بسیار بود یعنی هفتاد و رقی بود و ده و رقی مسئله بود  
و باقی و رقی را سفید کرد و بودند بجهت جواب که در هر سوالی نوشته شود و  
دو و رقی را از سه جالبسته بود و سه جارا مفر کرده بودند و من که شد که اول و ارد

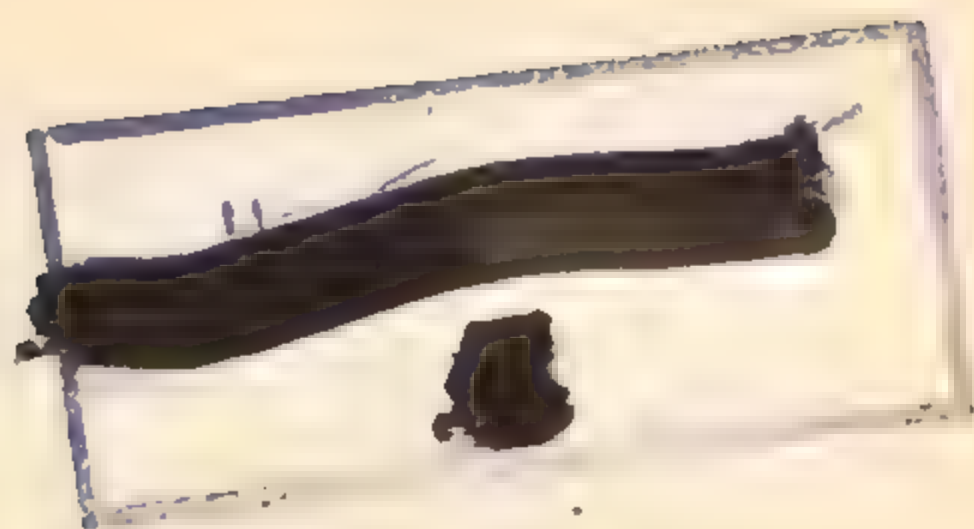


مخطوطات

میشو خدمت امام قبل از دادن نقد ها همین دفتر مهرورزاید و فرزایان پس بکبر  
اگر دید که مهرها برجا خود شکسته نشد پنج نای انرا بشکن و نگاه کن که جواب صبا ملرا  
نوشته است یا نه اگر مهرها شکسته و جوابها نوشته شده است او را مشام حق و مستحق  
مالها بنده است مالها را بنده باوریده و الا فلک بلکه اموال ما را ببارد کن پس محمد بن علی آمد  
و از مرثیه نود عبد الله افطخ رفت و بجزیه امتحان کرد و او بعد از پاس از لود کفایت  
کج خلقی میگفت دب اهدنی الی سوا القراط کوبد ابیستا و منجر بود مرد وسط کویچه دیدم  
غلامی را که میگوید اجابت کن آنکه که میخواهی و مرا در بخانه حضرت کاظم و چون نظر آن  
حضرت بمن افتاد فرمود ای محمد چرا ما بوس از رحمت الهی ملبشوی چرا بنیاده تهنوت نضای  
او که بسو من دو کن که منم حجت خدا و ولی او مکر او حمره تو را خبر نکرد بود مسجد  
دست و خدام و حال من جواب مسائل او زاق را نوشته ام در و حال بیاد از دفن را با  
درهمی که شیططه بنوداده که وزن او یکدهم و دو دانگ میباشد و در نیکه گذاشته  
و دان چها صد درهم است مال فلا نکس و ان پارچه کو با بس شیططه را در سینه اهل  
بلخ گذاشته محمد بن علی کوبد که هوش از سر من برد رفت و او در همه را فرود انحضرت  
پیش روی او گذاشتم پس درهم شیططه را بعینه از من اها برداشت و پارچه را با  
او را نیز برداشت و فرمود ان الله لا یسنجی من الحق یا ابا جعفر چون بر کشته بر نیشابور  
مسک را شیططه بر سار و این دره را باورید پس صوره نوزده من انداخت و فرمود در این  
درهم است و پارچه از کفن خودم که از پنبه رفته شده که از ده صید که از فرای جد ام  
علیها سلام میباشد و در سینه انرا ایلیم خواهرم دختر ابی عبد الله صادق و در سینه است بجهت  
او فرستاد و بگوید که از دور و دور تو به نیشابور تا خود در و زنده خواهد بود و  
شانزده که هم از ان چهار درهم را در این نوزده دوز خرج کند و بیست و چهار درهم را بک



اما موی جعفر



وصیت کند که بعد از او تصدق کنند و از برای اهل بیت که از برای میت لازم است خرج  
کنند و با و بگو که من در نماز تو حاضر خواهم شد و بر تو نماز خواهم کرد و چون نماز  
در آنجا بر وزمده و شناسان مرا یکی که از برای خودت هب است و بانی اموال پس بیرویه  
صاحبانش رد کن و این مهرها او را بفرما تا باز کن و بین جواب مسائل مردم داده  
است بانه با وجود آنکه هنوز جزء او را برای جهت مایاورد بودی و نزد تو بود چون نگا  
کردم دیدم مهرها همه صحیح است پس بگفتم در او را از میان او را دیدم نوشته اند آن  
چه میفرماید عالم در خصوص مردی که نزد کرده هر مملوک قیدی خود را آزاد کند و  
بسیار دارد در زیر آن بجز آن جناب مکتوب است که هر کس را که از شش ماه بیشتر در ملک  
بود آزاد کند چه خدا تعالی فرموده و القدر قدر فاه منازک حتی عادی کالعر چون القدر  
و دره ماه شش ماه است و هر چه کمتر است آزاد نمیشود چه قدیم نیست پس مهر و پیرا  
برداشتیم دید نوشته است چه میفرماید عالم در خصوص مردی که قسم خورد که مال کثیری  
تصدق کند در زیر آن نوشته اگر آن شخص قسم خورد که صاحب کله کوسفند میباشد  
هشتاد و چهار کوسفند تصدق کند و اگر شتر دارد هشتاد و چهار شتر آزاد کند و اگر  
نقد و از جمله دارا است هشتاد و چهار درهم تصدق کند چه خدا تعالی فرموده و لقد  
نصرکم الله فی مواعظ کثیره و مواطن غزوات یغیر صر شده است از هشتاد و چهار  
بیشتر نیست مهر سیم را شکستم دید نوشته است چه میفرماید عالم در حق کسی که قبر را  
نبش کرد و سر میت را برید و گفتن او را در دید در جواب نوشته میهنم دید از آن  
که قبر است باید است و را برید و میهنم برید سر میت باید صد شتر فی گرفت بجهت  
مثل طفل است در شکم مادر قبل از آنکه روح در او دمید شود تا آخر سوال و جواب  
چون مراجعت کرد بخراسان و اموال حضراتی که امانت سپرده بودند و نمود دید همه



## مختصر است

ایشان اطمینان شده اند مگر شرطی که برحق باقی است پس سئال حضرت دارس اینست و صورت  
 را با و داد با پارچه که بجهت کفن داده بود و او نوره روز ماند و رفت کرد و بعد  
 علی کوید در بنجره او مشغول بود چه که دید که امام سوار شتری است و میاید بعد از نماز  
 از بنجره نماز کرد و سوار شتر خود کردید و چون خواست بر او افتد فرمود من که شناسان  
 صاحب خود و سوار بر سنا و بگوهرهای از ائمه بر او لازم است که هر یک از شیعیان  
 که میبرد بیایم و در جنازه او حاضر شویم و در هر شهر که باشد پس بر سر او  
 خال عید میداد و خود در وقت مردن **معجزه کی و سحر از عین العجرات** از او  
 و بی روی است که بحضرت صادق علیه السلام گفت میخوام احوال دشمنان امیر المؤمنین را  
 من بگویم تا از احوال ایشان مطلع شوم فرمود شنید که خبر است یارید پس بفرستند  
 گفت بسیار قضیه چون آورد گفت بفرستند بنی این چو بر زمین و بنیاید و  
 ما را این چو بر زمین زد که شکافته شد و دای سیاه خاری در آن پیدا شد پس  
 چو ثانیان در باز شکافته شد و سنک سیاه یافت شد پس چو ثانیان سنک  
 زد در وازه نماان شد چون از آن در وازه نگاه کرد مرجع کثیر را در آنجا دید  
 بار و گاه سینه و چشمها بود شده بر بچه های ایشان نشسته اند در یک جنب استند  
 و فریاد میزدند یا محمد و زبانیه جهنم بر سر صوت ایشان میزدند و می گفتند دروغ  
 گفتید محمد از شما نیست و شما از محمد نیستید گفتند فدای تو شو ما اینها هستیم  
 فرمود عمر و ابوبکر و عثمان و شهره و اشیا را از اصحاب ثقیفه و اصحاب فتنه که طلحه و زبیر را  
 و بنی کازرف که معویه و اولادش باشند و مشرقه از مردم که دوست ایشان بودند و  
 بنی امیه همه بعد از آن فرمودان سنک که شکافته شده بود که سرچشمه با و در تار و  
 که در و قیامت باشد پس شکاف استند هم آمد و آن سنک و دایان پیدا شد **معجزه**



معجزه سیم علی بن سید و ایست میکند که مرا و مولای مرا موسی بن جعفر علیه السلام  
 و مدینه بخدا آوردند و بخوبی کردند و ملت و قبیله و جنس او قبول کشیدند و مشتاقان اهل  
 غیاث شد آنحضرت را نیست فرمودت باهل و عیال تنگ شده گفتیم بایه رسول الله  
 فرمود برو غسل کن و پیش من بیا چنان کردم که آنحضرت فرمود بود بعد از آن  
 آنحضرت برخاستند و رکعت نماز بخواند و رکعت بسم الله و فرمود دست  
 من و چشم برهم نه چنان کردم فرمود چشم باز کن باز کردم بر سر مرتبت حضرت اما  
 حسین علیه السلام بود فرمود این مرتبت جد مرتبت است دور رکعت نماز کرد  
 من بین نماز کردم فرمود چشم برهم نه برهم نهادم فرمود بکشا کشا در بر سر  
 مرتبت رسول الله بود فرمود این مرتبت جلد مرتبت شد بعد از آن فرمود این  
 شهر مدینه است اینک میرای خود برو و عهد تلخ کن و بپوش ای من  
 داخل شد و عهد تازه کردم و بنجیل پیش روی رفتم فرمود دست من ده  
 و چشم برهم نه من چنان کردم فرمود چشم بکشا کشا در خود را بر سر کوی سبزه  
 دیدم که آب و آسمان بران کوه ریخته میستد پس از آنحضرت بان  
 آب وضو ساخت و بنماز مشغول شد من چهل مرتبه را دیدم که در  
 عقب آنحضرت به نماز ایستادند چون از نماز فارغ شدند فرمود که  
 این کوه قاف است و ایشان اولیا و اصفیاء اند از خفگی دل و  
 خواستند که ناز در میان من و ایشان جمع کنند پس از آن خود را و ذراع  
 کرد و مرا فرمود که چشم برهم نه چشم برهم نهادم فرمود چشم  
 باز کن چون چشم باز کردم خود را در میان دندان دیدم و  
 دوش من آنحضرت در دل من ثابت شد ای بجهنم نازیب  
 فَاغْفِرْ لِي وَلِرَوالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِشَابُ



# امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

چهار روز را مالی و عبودیت و بیعتی از علی بن یحیی که مردی شعیب نامی که خادف  
 بود که این امور و طلب کرد و وعده ها با و داد که انقدر علی نماید نجاس که انحضرت  
 نجل شود و او قبول نمود چون طعام حاضر ساختند آن بزرگوار که در آن  
 حضرت نشست و از میز کرد که نان بردارد نان از دست انجناب سپرد و میافزاید چندی  
 دفعه بن امر مکرر شد مردم شروع کردند بخنده کردن و خوشحالی نمودن انجناب و خبر  
 شد و سر خود را بالا نمود و نگاه کرد بیک از پسر ها که در مجلس او ایستاده بود و در آن  
 جانور او غیر بود پس صدایش کرد که دنیا اها بود که یا اسد الله خداوند عالم  
 انصوت شیر جستن نمود و وسط مجلس از بزرگترین سباع و درندگان و انحضرت شعیب  
 باز داد زد و خور و هر و همه بزمیان او غش کردند و بهوش شدند و از شدت بیم  
 مرده بودند چون اقامه از برای ایشان شد و بهوش آمدند و چون بحضرت کاظم گفتند  
 قسم میدهم بحق خود برونو که از انصوت سوال کنی که برگرداند انحضرت را فرمود اگر عصا  
 موسی را بجزاف و بزد از دستها و اسباب سحر ساحران از قوم فرعون برگردانند انهم  
 خواهند برگردانند علی بن یحیی که این از همه چیز بیشتر باعث شد بر اینکه هر و به  
 فکر انحضرت افتاد و در آن سخن بشارت دادند که انحضرت بود مردی از انحضرت  
 فرمود تا یکا مدیکر خواهی مرد در دل اسحق که گفت که کویا اجل شعیب خود را میداند  
 فرمود که چرا غریب پیدا بند شدی هجره می کردی بود که ضعیف شمرده میشد یعنی از رعیت  
 و ادعای امامت نمیکرد علم ما با و بلا یا را میدادند امام هرگاه بداند چه سبب عدا  
 ای اسحق ناد و سال دیگر خواهی مرد و عیال و اوار و متفرق میشوند و اموال نورانی  
 میکنند و بفقیران میبخشند و خواهند افتاد راوی گوید که هر چه نسبت انقا و افتا  
 و اندک که کما گذشت بود که اطفال او نکدی میکردند **مقصود حضرت**



## امام ضیاء

ابریا بن نسبت کنند و در هر يك از آنها مردم مشرك ميشند و آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم  
 بگيريد كه از شما نيت از فلا نيت است تا آنكه ابريا زدهم بالا آمد حضرت فرمودند  
 ايها الناس اين ابري است كه خدا بندگان را از ابري شما مرشاده پس شكر كنيد  
 خدا را بر فضيلت نعمت او و بر خيرد نيزه های خود برويد كه اگر چه بالاى سر شما  
 اينشاده اما نخواهد باريد تا شما نيزه ها خود بر سبيل عبد خير و نعمت خدا انقد  
 خواهد آمد كه لا يوقى بكم و جلال او باشد پس از منبر فرود آمد و مردم رفتند و ابر  
 ايستار بالاى سر مردم و باران نيامد تا رسيد نيزه های خود بعد از باران  
 بسيار شد آمد كه وادها و عذرها و حوضها و راهي پر كرد و صحرایي نرشد و بر  
 ان كردند مردم ميگفتند هينتا لولد سوال الله از كرامات خدا بعد از ان حضرت صلي  
 الله عليه و آله و سلم آمدند اغلب مردم جمع شدند خدمت او و فرمود ايها الناس از خدا بترسيد  
 در نعمتها خدا بترسما و معصيت مكنيد كه ان نعمتها را نپذيرد و از شما مفارقت كند  
 ملكه او را اطاعت و شكر كنيد بدانيد كه هيچ شكري بعد از اينما بخدا و اعتراف بخير  
 اوليا الله از ان بغير حيله از اعانت برادران مؤمن خود نياست برمودن ايشان كه با  
 عبو ايشانست بمرهشت پرورگار و اينقسم شكر را هر كس نمايد از خواص الهى خود بود و  
 لا يسي كه خدمت بغير عرض كردند كه فلا انكس از كثرت معاهلا كشد فرمود سو  
 ملكه نجات يافت و خدا عمل او را ختم ميكند بجز و كناهها او را محو ميكند و  
 محبت بسيار در مملكت آنكه يك دفعه از راهي ميكند شد و برادر مؤمن او بر حال نبي بود  
 كه عوف و باز شده بود و خوش نمي زد و نبي فهميد پس از مرد پوشايند عوف و او را  
 و با و نكفت از نرسايند كه مبارز اجل شود و بعد از خارج مطلع شد و ان برادر مؤمن  
 خود را دعا كرد و گفت خدا ثواب تو را زبانه كردند و عافيت امور را بجز كردند و خدا



# مجازات

قور امانت نكند حق تعالی دعا ان بنده را در حق برادر مؤمن خود مستجاب گردانند  
 و چنین بنده نباید که معصیت و اهلک کند البته عاقبت امر او منجر بحیرت و ستا  
 خواهد بود و این سخن پیغمبر بگوشت استحقاق میدهد منبته شد و نویز و ناله کرد و  
 اقبال بر بندگی خدا نمود و عهد و زدندنت که پیغمبر جمعی را بغروه مبقر سناوان  
 مرد داخل آیینا بود و شهید شد معجزه **دی و سیر** از حضرت جواد مروی است  
 فرمود که خدا بیجا برکت داد و بلاد زیاده کرد ایندازد عا حضرت رضا و مامون کشتا  
 دیگر داشت که میخواستند بجای حضرت رضا و لبعهد ستوند و عقلت اعزاز و احترام  
 بسیار که با حضرت میکرد مخصوص همین ولایت عهد که حسد با و میرند از اعمال و اعدا  
 در خانه مامون و در حاجی که بسیار مقرب بود نزد او و او را چون یک پسران می گفتند  
 خلوت عرض کرد مامون که ما امیر المؤمنین بنیاه میبریم بخدا که آخر سلسله بنی عباس  
 باشی و تارچی بکنند که در عصرها و فرقه دارنار و نور و خوار کردن امر سلسله دولت  
 را بنواستاد دهند که این فخر عظیم و دولت عظیم را از خانواده عباس بخانواده عقیل  
 شود و نوا عانت بر هلاک خود و اهل بیت خود نمود ما اینکه انبیرد ساحل که از اولاد  
 ساحر است کم نام بود ظاهر و باطنی و نیست شبه بود بلند ساختن مرئوسه و اولاد  
 حال بنیاد بر کرد و در تفاخر با این رحمت الهی که از دعا او افاضه بسیار میسر میسر  
 خلافت از اولاد عباس با اولاد عقیل کرد بلکه از سحر او میسر میسر که آخر دولت  
 زایل کند و اهل مملکت را بر نویشوارند و بتدبیر بر مملکت نو مستط شود با هیچ  
 کسی چنین خیال نبی بر خود کرده که نو کرده مامون در جواب او گفت از ما پنهان بودم  
 را بخود میخواند و خفیه ما او را لبعهد کرد پسر مامون را با بخواند و اعتراف ملک  
 و خائف مامون در مقامی الهای که مریدان شد بودند و در فتنه و نذر ویران  
 او افتاده



## امام رضا

اوقات ده بودند بفهمند که بان نسبت که خود را جلوه داد طالب خیر و نایب وارث  
علم و شوکت نیست بلکه او نیز مثل طالب نیاست و اعتقاد مردم از او برگردونستند  
که اگر او را بحال خود واکداریم و پیردستار دگر کار ما کنند که بگر چاره او را نتوانیم کرد  
و حال که در این بدبختی و غم و اندوه و بدبختی خود او را ازین بگریزاند و نترسی دادیم  
و مشرف بر هلاکت شدیم سهل انکار روح را بر او نخواهیم کرد اینقدر غم که نباید هیچ کس که  
او را ضایع خواهیم ساخت تا آنکه عظم او را از نظر مردم بیندازیم و خوار و خفیف سازیم  
بعد از آن ماده فتنه او را بیکر نیز منقطع سازیم از صاحب ماعون گفت ای امیر المؤمنین  
مخصوصاً تا من با او مجادله کنم و در نظر مردم او را خفیف سازم و اگر از ترس تو نبود و بخت  
او را بجای خود نشایند بود و او را خفیف کردیم مردم ما شوکت هیچ کاری از این بدبختی  
نزد من نیست گفت پس اعیان دولت را از فتنه و قواد و علما و سرکردگان از در مجلس  
خود حاضر سازد و در حضور ایشان کاری باو کنم که تا بماند در استخوانها مذکور شود پس  
جمعیت بسیاری را نهاد در مجلس خود حاضر ساخت و حضرت امیر المؤمنین را پیش خود کرد و ان نیز  
و مکانی که داشت نیز نشایند از صاحب ماعون دو کرد حضرت و گفت بسیار نفاقها از تو میکنند  
و اسراف و تعدد در وصف تو مینمایند بچیز که گمان میکنم اگر بشوی ببری و بزاری از آن  
بجوئی و الا این باریان معتاد که همیشه میناید و عجز عظیمی از برای تو فرزاده اند  
بعلت این تو را وصف میکنند که نظری از برای تو در نیاند نیست و اینک امیر المؤمنین خدا  
دولت او را پایدار کند با هیچکس و راهم ترا زونکنند مگر آنکه او را حج و تورات را  
محل و منزلت رسانند است سزای او این است که بکداری در و غلوه بان این سخنان را بگویند  
و اینهم شهرت را ببیند از خود و دنیا خلق و فساد برپا کنند پس حضرت رضاء فرمود که بندگان  
خدا را منع نمیتوانم کرد از اینکه نعمت خدا را که بمن عطا کرده ذکر نکنند هر چند که قصد



## معجزات

من تقاضا و تکبر و خود نمایی نمیشد و اما اینکه گفته که صاحب نوبت از این محل فرار  
 داده پس بدانکه محل من از او چون محل یوسف است از ملک مصر و خود مطلع بر حال ایشان  
 هستم حاجت چون این سخن را از حضرت شنیدم خشم شد و بپا ایستادم و سفاقت آغاز نمود  
 و گفت ای پسر موسی بعد از طور خود نمودی و پادشاه از انداز خود برین گذار که بجز این  
 که ما از آن مفقود الهی در وقت معین آمد که دقیقه بمیشد پیش تر با پست ترا بداند از اله  
 و معجزه از برای خود قرار داده و باو تقاضا میکنی بر دیگران و خود نمایی مینمائی و بخود  
 مالی گویا معجزه ابرهیم خلیل را از برای ما آورد که چنانچه مرغ را در پوز پوز کرد و بهم مخلوط  
 نمود و هر قدر از آن مخلوط شده را بر سر کوهی گذارد و بعد از آن خوانست الهان و  
 لعنکام مفرق شده پرواز کردند جمع شدند و باز مرغ صحیح شد و آمد نزد حضرت  
 و هر يك صد خود را نمود باز خدا اگر راست میگوید برای این دعا که میکنی این در وقت  
 شب که در این مسند هست نده کن و مسلط ساز الهان را بر من این معجزه تو خواهد بود  
 و اگر نه باز بپای که بپناه هر یک کس بدعا آن رفته اند و همه دعا کرده اند معجزه تو نمیشود  
 چنانکه تو ادعا میکنی که از دعا تو آمد و دیگران میگویند که از دعا ما آمد و اشاره کرد  
 بد صوت پشیر که میسند که مامو بر روی آن نشسته بود کشته بودند مقابل یکدیگر  
 چون این خشم بپا ایستادم از انعام و صادر شد اماماء غضب شد و فریاد زد ما بد صوت  
 و گفتند و نکما الفاجران سک فاجروا بکبر و بدید و اثری از او باقی نگذاشت  
 دیگران شوق پس حبسند هر که صوت و دوشیر عظیم هولناک کردند و گرفتند از حاجب  
 ملعون را و عضا و در صناه و هشماه بدندان گرفتند و از او در پوز دستهای خود  
 در می نمودند و خود ند و خون او را لیسیدند و مردم مشه حیران و مبهره بودند و هوش  
 از سر هم که بد رفته بود و بعد از فراغ از خوردن حاجب و کزنا با مختار و بریان فصیح



# امام رضا

عرض کردند که یا ولی الله اذن ده ما را تا این ملعون را نیز بخوردیم و اعضا او را از هم  
بدیده و اشتهای ما بمون ملعون کردند ما چون این سخن را از آن دو شیر شنیدیم هر  
خود را باخت و غش کردیم حضرت فرمود بان دو شیر که توقف کنید و همان طوری که هستند  
بایستید و شیر را با این اشتهای نگاه فرمودی کلاب بر صوت ما میوزند و او را  
قالیدند تا بحال اذن در مرتبه انشیرها بر بان فصیح عرض کردند که اذن ده ما را یا ولی  
الله تا او را مثل حاجب غنایم و بدیده و بخوردیم حضرت فرمودند هر شخص بایستد بجهت اینکه  
خدا بتعاقب قدر ساخته که در دنیا و علی صدار شود و باید بماند و آن در وسایعها  
او صدار شود عرض کردند چه مقرر میفرمایید فرمود بر کردید بحالت اول خود پس بر  
گشتند بمسند بمانند و نظر بقا و صوت شد نگاه ما میوزند شده بر بان اذن  
گفت شکر خدا را که شتر چید را از سر طار فرج کرد بعد از آن بحضرت امیرضا  
عرض کردند که یا بن رسول الله این امر خلاف و ریاست متعلق بجد شما بوده میان شما  
میباشد هرگاه رای شما باشد من دست بر میید و بنور امین که در حضرت فرمود اگر می  
خواستیم و ما با تو مناظره و مباحثه نمیکردیم اصل در بعد قبول می نمودم زیرا که خدا  
عالمین اینقدر خلق خود را مطیع من ساخته بطوری که از ایند صوت دیکه که بحضرت میاید  
جمله این بیدارم که آنها اگر چه بخت خود را شیا کرده اند و خستار این را بجهت خود خواهند  
اما خدا را در جواب ایشان ندیدم و چند میباشد و خدا بتعاقب من امر مقرر فرمود  
که ما با تو معاوضه نکنم و اینهم که اظهار شد بخت باعث شد که او خواهش عباد را از آن  
نمود و چون رفتم باین شخص ملعون سنایت که با من در مجلس توبی ادری کند و خدا  
در سوختن نماید و اگر نه ما و ما و من در این امر نیستیم خواطر خود را از طرف من جمیع  
چنین و کانی عهد تو را باینجا میور نکردم و ما و در این امر نبود و خود را بپوشد بران  
بران



## مجلس

بران چنانچه يوسف مامون بود بخدمت فرعون مخبرين مامون در دل گرفت و در صد  
 نمون اما بفرامد تا كود اينچه كرد هجده سيم اينها سوي است از هر ثمن اين كود  
 شد بركوي خود علي بن موسى الرضا در خانه مامون و از انقا در خانه مامون  
 علمه نملع و شهرت كرد بود كه اينجناب فان يافنه اما تحقيق نبود پس رفت بركخانه ان  
 جناب اذن طلبيد بخدمت خود از خانه مامون كه او را صليح و يلي ميگفتند و در ثقه  
 دستيه بود و بسيار اخلاص و ارادن بولاي من علي بن موسى الرضا داشت و بدست  
 از خدمت اينجناب برين ميايد و چون سر ايد گفت اي هر ثمن ميگفت كه من در يلي مامون ايم  
 و كمال و موق و اعتماد بمن دارد و محرم از ميباشم در خفيه اشكار كنم بلي گفت بباله  
 هر ثمن كه مامون را طلبيد با سي غلام از ثقات و معتدلا خود در ثلث اول از شب خون رفت  
 نزد مامون ديد كه شب مثل روز روشن شد از بسياري شمعها و شمشيرهاي برهنه  
 بسياري در يلي او گذاشته كه همه آنها را بر هزار اده بودند پس يكيك از مازاجدا  
 حيا طلبيد و عهد و ميثاق گرفت بزبان و هيچ كس غير از مازاجدا نجا نبود و گفت كه اينجي  
 گويم ركنيد و مخالفت من مكنيد پس يكيك شمع خوري بر انگاه گفت هريك شمشير برك  
 گرفته و بجهت اجتماع برويد تا داخل شود بر علي بن موسى الرضا در حجره كه نشسته  
 يا خوابيده است پس بغير حالتي كه او را بربينيد خواه نشسته و خواه خوابيده باشد و با  
 اينشاده باشد با او تكلم مكنيد شمشيرهاي خود را بكمربند بر او فرو بياوريد و او را  
 بازه بازه نمود كه گوشت و استخوان و خون و موي و بي هم مخلوط شوند انگاه او را برك  
 كه بزرگ او خوابيده بر پيچيد شمشيرهاي خود را بر او پاك كنيد و بر كرد و بياوريد  
 من و هريك شما را براي عده بده زود تر و عمر مرغور بسيار خون و بسيار منافع  
 خوابيد و انعامان خواهم داد تا زنده ام و باقي ميباشم پس شمشيرها را برداشتم و برك



# امام رضا

مرئیه داخل شدیم بر او و در حجره او دیدیم که بر چهار خوابیده و طرف دستها خود را  
 حرکت میدهد و سخن میگوید که ندانستیم چیست این علامه شمشیرها را بیکدفعه فرو آورد  
 و من شمشیر خود را گذاشتم و ایستادم و با او نگاه میکردم و گویا میدانست که ما میر و پسر  
 او که او را بکشم و غصه در بدن او نکند اشپیم که شمشیر باو کار نکرد و از هم جدا شد و رفت  
 او را در فرشتش بچید و بیرون آمده داخل شدیم و ما مو گفتیم چه کردید گفتیم هر چه  
 بود کردیم و کار او را ساختیم گفت دیگر اظهار نکنید نزد کسی این را چون اول  
 حجره شدیم بیرون آمد و در مجلس خود نشست و ما سر زنه و کربنیا چاک زده و اظهار داشت  
 انحضرت را مورد و از برای عزیمت داریم نشست بعد از آن برخاست و با ما رهنه داد  
 که او را بیدار من پیشانی پیش او میروم چون داخل حجره شدیم صداهمیده انحضرت  
 داشتند پسر لرزه بر اندام او افتاد و من گفت کیست نزد او گفت بمیدانم گفت برید  
 و زود به ما رسید پس رفتم در نوب حجره و نگاه کردیم دیدیم سیدانای من در حجره  
 نشسته مشغول نماز و استسجاع است و آمدند که بلیه شخته را میبینیم که در حجره نشسته  
 است و نماز میکند باز لرزه عظیمی بر اندام او افتاد و گفت مرا رسوایند نام کردید  
 لعنت خدا بر شما مادانگاه از میان غلامان من دور کرد و گفت ای صبیح نوا و اخو  
 شما ای صبیح کیست در محراب نماز میکند صبیح گوید که داخل شد و ما مو بگوشت  
 بمنزل خود همین که بعینه در او طاق رسید دید انتخاب صد از در او گفت با صبیح  
 گفت لبیک یا مولای و بر او افتاد مرگفت برخیز یوحنا الله بریدن لیطفیو نور الله  
 یا فواهم و یا بی الله الا ان بنم نوره ولو کره الکافرین پس برگشته و آمد فرود  
 ما مو دید و صوت او مثل بر شیا شد تا مراد بد گفت تا ورائه یا صبیح چه خبر  
 عصب من کرد اشپه از خبر گفتیم یا امیر المؤمنین صبح و ساله در حجره نشسته است و ما هم



## معجزات

صداد و این را بخواند پس در کلمات خود را بگوید و در کلمات خود را بگوید و  
میرد که جمع شدند و به جهت تشبیه جنازه بگویند که غش کرده بود و فافه شده  
بحال آمد هر چه گوید که چون از صبیح این طلب را شنیدند بسیار حمد و شکر الهی را بجا آورد  
و در حق خداوند تعالی چون مراد بد فرمود این نقلی که صبیح از برای تو گفت بر وفاء  
افلاها بکسی مکن مگر کسی که خداوند تعالی را و را بخواهد امتحان کرد باشد که  
بلی اطاعت میکنم بعد از آن فرمود ای هر چه کیست مگر ایشان خری بمانند تا آن حدی  
که خدا قرار داده از عمر ما بگذرد و اجل ما در رسیده **فصل در معجزات اهل بیت**  
**عجله الجواد علیه السلام** و از آنحضرت بیست و هشت معجزه ذکر نموده اند از جمله سوره  
ذکر میشود **معجزه اول** در کتاب خواجه از این آورده است که معصوم جمعی از  
و نه خود را طلبید و گفت چو محمد علی را مطهر و از او مواخذه میکنم که میخواستی خروج  
کنی بر من و او انکار کند شما شهادت دروغ دهید که بلی کرده و نوشتجات جعلی  
آورید از زبان او که کرده انگاه طلبید حضرت جواد را و گفت تو میخواستی بر من خروج  
کنی آنحضرت قسم خورد که من چنین اراده نکرده ام و بخاطر من خطور نکرده معصوم گفت  
فلان و فلان شهادت میدهند که کرده و ایشان را حاضر ساخت و از ایشان تحقیق کرد گفتند  
بلی اینک از غده هانت که فلان فلان از شیعیان خود نوشته را و گوید که آنحضرت و معصوم  
در باب الاخوانه نشسته بودند پس حضرت جواد علیه السلام دست خود را بلند نمود و گفت خداوند  
اگر اینها غت دروغ گفتند بر من اقرار کنند یا اگر بنامند دست خود را بایشان بکشند  
فالاخوانه شروع کردند بگرییدن و بیاد و درگاه یکفر از آن اشخاص بر میخواستند  
که برین روند میافشادند پس از شدت اضطراب غش کردند و معصوم التماس کرد  
خداوند سبحان عرض کرد و نویسم با این رسول الله دعا کن تا خدا ساکن کن این نزل را



## امام محمد تقی ع

آنحضرت گفت خداوند تو میدانی دشمنان تو میباشند مهلت ده ایشانرا و ساکن  
 برها غضب خود را بر ایشان و اسمعیل عباس هاشمی و زعید که رفت خدمت آنحضرت و اظهار  
 فقر و بچری نمود حضرت مصداق خود را بلند نمود و با انگشت خود زمین را کاوید و  
 طلائی بریزد و بگوید و چون وزن کردند شانزده مثقال طلا بود معجزه **سیم**  
 از عسکر مولا و آنحضرت در منافقین نقل کرده که داخل شد بر آنحضرت و چون نظر بر او افتاد  
 گفت سبحان الله صوت آنحضرت چه قدر سبزه است و با جوان نورانی بدن و سبک اندام  
 قدر بسیار است هنوز اینچنین را در خواطر خود تمام نکرده بودم که دیدم بدن آنحضرت بزرگ  
 شد چندان و عریض و طویل شد بمنزله که همه آن جوان را بر کرد تا سقف و دیوارها  
 او بعد از آن دیدند که آنحضرت بسیار شد بعد از آن سفید شد مثل برف بسیار سفید  
 بعد از آن سرخ شد مثل قطعه خون پس بعد از آن سبز شد مثل بزم ناز بسیار  
 پس سرخ و بعد از آن جستم آن کوچک شد بنیج تا آنکه بحال از خود برکشند و رنگش  
 نیز مثل اول شد و من غش کردم و بهوش شده افتادم پس فریاد و زاری آنجناب که ایساک  
 سنگ میکند شمارا بیهوش میاورم و بیاورد به بلندیست تا فوت و طافست صید هم  
 آنجنابم هیچکس را معرفت مامیسم نمیشود مگر باینکه خدا منت گذارد بر او بولا بن و اخلاص  
 و ارادت بپا اهل بیت سالت **معجزه سیم** نقل کرده اند که مامور و گزید شد بجز  
 سکار با کوکبه خود میرفت و حضرت جواد علیه السلام اطفال چند بجهل بود یعنی کسی را  
 نمیشناخت چون کوکبه مامور ظاهر شدند همه گریختند بجهل آنجناب که برجا خود را بسیار  
 و حرکت نکرد مامور گفت بیا و دیدان طفل را یا نه و جلو کشید و ایستاد و گفت چرا  
 چون سایر اطفال نگر بچنی گفت کنایه از من چنان شده بود تا باینکه بر راه نرو و بسع  
 بود و از ماندن من برخلافه تنک نمیشد تا از رفتن من و سعه هر یک از آنها که



## معجزات

بود گفت تو سیر کبیتی گفت منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر تا ابو طالب گفت  
 از علوی چه داری گفت علم اسماءها و زمینها و آنچه در آنها است پس و از ادع کرد و در  
 شد و باز اشهری ردست و بود که میخواستند آن شکار کنند قدی که دوشد باز  
 زد و خواست خود را از دست مورها کند مامو بطرف راست چپ خود نظر کرد صید  
 مذید و باز نشاش کرد که خود را درها کند پس و درها کرد باز بلند شد و در باقی  
 استاد رفت تا آنکه از نظر مامو ناپید شد بعد از ساعتی باز مراجعت کرد و مامو <sup>صید</sup>  
 کرد در صفا خود گرفته بود پس مادر را در خانه که طعمه شکارها را آن بود کذا و بیه  
 خود گفت امروز کویا احلا نطفه رسید که دمنش و برکشت و هنوز ابن الرضا  
 یعنی حضرت جواد که مینا اطفال بود پس گفت با و از علم اسماءها چه آری گفت بلی یا امیر <sup>المؤمنین</sup>  
 پد مرا زید شاز جدش و هم چنین تاربا لعالمین حدیث فرمود که مینا اسماء و زمین  
 دریائی است که بسیار تار یکست از شدت عمو که دارد و موجها بسیار زرد و زانقان  
 میافتند و در آن دریا مارها میباشند که شکم ایشان سبز است آنها قش را در <sup>شاهان</sup>  
 نازها اشهر است و میهند و با آنها صید کنند باز در خانه طعمه نهها میسازند و میخوانند  
 علماء بدان نمود تابستند گفت راست گفتی بودید و جد و راست گفت رب العالمین  
 سواکرده بهر خود او و اعزاز و اکرام بسیار نمود و بیج نمود او را بدختر خود ام الفضل  
 و در کتاب معروفی که یکصد از حسین <sup>علیه السلام</sup> کلمه نقل کرده که حضرت جواد فصای طلبید گفت  
 با و در زاهر مرا برین فصا گفت میندانم و تا حال نشنیدم پس آن حضرت خوشا  
 داد بان فصا و در او و نیشتر زد و از درگاه او در آمد و جای شد تا آنکه لکن بر  
 شد بعد از آن گفت سرور را بکیر تا میناید چون نگاهداشت امیر و نا لکن را



## امام محمد باقر

در بختند و باز گذاردند فرمود سروده درک را پس سر داد و اند تا آنکه کمر از او در لکن  
 جمع شد فرمود حال به بنده چون لبست خدا شرف بدو انعام فرمود و فساد آمد نزد بو  
 این بختشوع طیب بضرای و بجهت او نقل کرد و بختا گفت چنین درکی که نوبه کو بی تا  
 بحال میزد و نشیند امرو لیکن در اینجا فلان کشتی هستند که عمر بسیار کرده و بجهت به ناد  
 و در سر از آن و مظالمه کتار خدا قرون نمود بر و بر بلیسم او را و از او بختی نمایم  
 اگر دانستند آنها و الا دیگر کسی نباشد که بداند چون زد او رفتند و بجهت نقل کرد  
 ساعی طولا به سر خود را بر بر افکند فکر کرد بعد از آن سر خود را بالا نمود گفت این  
 شخص بغير امثلیا از نسل بغير میشود در کتاب بخور از طبری از ابو هیم بن سعید نقل کرد  
 که خدمت حضرت جواد نشسته بودیم مادریا از برادر حضرت گذشت فرمود و اشبها  
 کوه نری که پیشانی آن سفید است و در صوت آن سفید هستند پس از حضرت از خود استم  
 و همراه صاحب مادبان رفتیم بجامه آوردیم ما ندانم تا مشد و زاید ها بطریق کران  
 حضرت فرموده بود بے کم و زیاد بود در دیگر خدمت انجام داد فرمود ای پسر سعید  
 کور می بد معنی من دیروز بے کور خانه داری حامله است و پسر خواهد زاید که چشم  
 او کور است بچند چندان نکند شد که زوجه من زاید پسر و بچشم او کور بود و در دنیا  
 در این کور از محمد بن ربان که مامون هر قسم حمله نکار برید زبانه ابو جعفر جواد  
 چاره نتوانست که دو چون خواند خورشید با او بدهد سر کرد تا بکشد کبرک دنیا  
 و چهره هر یک جای از جواهر در دست کردند و استقبال حضرت نمودند در انجای  
 عرفی سبب اصلا حضرت نکاهی با ایشان نکرد و مرفی بود بخارق نام که معنی بود ساز  
 و تار سبز و در پیش روی داشت مامون او را صد زد و از او خواست که که کار کند  
 و او گفت یا امیر المؤمنین هر امری از امر بدینا باشد من کفایت آنرا میتوانم کرد پس



## معجزات

پیش رو حضرت جواده نشستند و صد اخور را بخوانند کی بلند کردند که تمام اهل خانه جمع  
شد و شروع نمود بنارزدن حضرت جواده فرمود ای پیش دراز از خدا بیوس پس تارا از  
دست افتاد و دیگر دست او حرکت نکرد تا مرد ما مون گفت چه شد نور گفت همین که  
آنحضرت فریاد زد که بر سر از خدا ای پیش دراز چنان برسی بدلم افتاد و هولی بوداشتم  
که دیگر بحال مینا بر هرگز و شیخ کشته نقل کرده از احمد بن علی سرخس که گفت مردی بود  
از اصحاب عاتق و ابو ذریبه پرسید از من که قصه احکم بن ابی ساریس و اثر کشتن او  
و خطی که در حلق او افتاد چیست گفت می دانم و حین دفعه از او پرسید جواب داد  
و بمن نگفت ابو ذریبه گفت ما هفت نفر بر او زدیم و یک حجره مسکن داشتیم در او فانی که  
ابو جعفر جواده در آنجا بود دیگر در احکم بعد از ظهر غایب شد و دیگران شب بر نکشت به  
میر چون نصف شب شد تو بستی یعنی رفتی از حضرت جوادم بما رسید که رفیق خراسانی شما  
که امشب بمنزله او را کشته اند و فلان کوه و فلان منزله انداخته اند و بر او را  
در او زدند و فلان معالجه و در او بکیند با و که زنده خواهد شد پس هما بشنا عند قیم و  
او را برداشتیم و او را بر بمنزل و همان در او معالجه فرموده بود کردیم زنده و صحیح شد  
و آخر معلوم شد که منعه کرده بود در بغداد در خانه جمع و اینها می دانستند و مطلع  
شد در آن خانه او را کشتند و در آنجا پیچیدند و بردند و در در منزله انداختند و گاه  
از محمد بن ابی العلام روی است که بچنین فاضله سامره را دیدم و با او مناظره و محاوره  
کرد و از علو ال محمد پرسید گفت داخل مسجد شد که مدینه و طواف بقبر رسول خدا میکرد  
در آن اشاعه محمد بن علی الرضاء را دیدم طواف میکرد رفتم نزد او و مناظره کردم در مسکن  
چند که داشتم و همه را جواب داد تا آنکه در آخر گفتم یک مسئله عده مانده است که میخواهم



## امام محمد تقی

پرسم و حال میگویم فرمود من نور اجبر میدهم پیش از آنکه بر سر میخوای بر سبی که اما  
کیست گفتم بخدا همین است مسئله من فرمود اما منم گفتم علامت آن چیست عصائی در  
دست آنحضرت بود بزبان آمد گفت مولای من اما و حجت در این عصر و زمانست و در  
خارج روایت کرد از محمد بن ابیهم جعفر از حکمه دختر امام رضا گفت بعد از آنکه بود  
حضرت جوادم وفات یافت روزی از روزها رفتم نزد امام الفضل دختر مامون و بعلت حاجت  
که داشتم با او و چون نشستیم و با او صحبت میداشتم از فضایل آنحضرت از علم و حکمت و کرم  
و امام الفضل گفت ای حکمه نقل غریبی از برای تو بگویم از فضیلت آنحضرت که انجونه روزگار  
است و مثل او را کسی نابد نداد گفتم چیست گفت نظریا بکنه گاهی آنحضرت پیش جادیه میرفت  
و گاهی زن میکرد و مراضیه میساخت و شکوه او را بید مامون میکرد و او را بچند  
میکرد و میگفت ای دختر محمد کن و تار بیا و ز که فرزندی در سوال الله است تا آنکه شیفته نشسته  
بودم دیدم زنی داخل شد بر من مثل شاخ خیزان سبزه سیاه تر و ناز و وجهه گفتم تو  
کنیستی گفت زنی هستم از اولاد عمار باسر و حال زوجه محمد بن علی الرضا هستم و در حد  
و غیرت غریبی بر من عارض شد و در اختیار دها نرفت شرف من نوردیدم و او شراب را  
خورده بود و مشت به شعور بود و با و شکوه کردم و گفتم تو را و مراد شما میدانم بلکه بیه  
عباس و عباس را کلیه دشنام میداد و هر چه خواستم گفتم از بود و نبود تا آنکه او را عنایت  
آوردم و از بسببای خوردن شراب هوش نداشت پس برخواست و شمشیر خود را برداشت  
و قسم خورد که با همین شمشیر او را پاره پاره میکنم امام الفضل گفت چون این را دیدمش  
شد و گفتم این چه کاری بود که کردم هلاک شد و او را هلاک کردم پس دوباره از  
عشای که بیستم چه میکنند پس داخل شد و او خوابیده بود پس شمشیر کشید و او را پاره  
پاره نمود و نگاه بر خلق او مالید و سر او جدا نمود و با سر خادم را بسپارده بودم



## مخبرات

و نگاه میکردیم و بعد از آن بركشت و شل شتر مست كفت كرد بود چون چناند ميكريم  
 و ميديد مژ تا بركشتم بخانه پيدم و در انجا سر برد و سراد برك خواب نبرد تا صبح شد و  
 صبح شد دقتم نرد پيدم نماز كرده و از منته بهوش امده كفتم يا امير المؤمنين هنيج  
 ميگدا بيشت چه كرده كفت نه بخدا قسم واي تر فوجي كردم كفتم و في و ابن الرضا خوابيد  
 بود و اورا كشتي و پاره پاره نمود و برون امده كفت واي تر فوجي ميگويد كفتم همي  
 را كه ميگويد كرده كفت اي با سر چه ميگويد اين ملعونه با سر كفت امانت ميگويد كفت انا  
 لِمَوْلَانَا الْبَيْتِ رَاجِعُونَ هلاك و رسوا شد پيراي تر فو اي با سر بروز و دجري بنا و  
 دين و پيد و دج و بركشت و كفت مرده ناد نور ايا امير المؤمنين كفت چيست كفتم  
 و ديد كشتنه بود و سوال ميگرد و پيراهني پوشيده بود چنان شد و پيد و اورا  
 خواستم به بدينم كه اثر زخي در آن هست يا نيست عرض كردم دلم ميخواهد اين پيراهني كه  
 پوشيده بمن بچيست بجهت پيغمبر و بركا پس نظري بمن فرمود و نيت كرد و كويامقصود  
 مراد است و فرمود خلعت فاخري بنوا خواهم داد كويامطلب مراد است من كفتم هنيج  
 پيراهن تو را ميخواهم و چيز ديگر نميخواهم پس كند پيراهن را و همه اعضا بدن او بار شد  
 كه من ديدم و هنيج وجه اثر زخي در آن نبود پس ما مو سجد و شكر كرد و هزار استر في  
 بيا سر بمراد كالي داد و خدا را شكر ميكنم كه مرا مبتلا بخون او نكرد يا سر امده اين ملعونه  
 و كرنه كردن او بايد مر مياند اما رفتن من بر سر او بيا دم يا سر كفت من و او هر دو استا  
 بود پير كه مثل شتر كفت كرد بود و و في و اورا كشتن بان فست كفت الحمد لله اما اگر  
 ديگر از اين حركتها كرده و بشكوه پيش من امده تو را ميكنم اي با سر ده هزار استر في از بركا  
 او بيو و فلان استب خاصه مرا از براي او ببر و بگو تا بيايد نزد من و همه بيهاشتم و سر  
 كردگان و بركان را غدغن كرد تا سوار شوند و بروند نزد او و براو سلا كنند و به



# مناجاة النبی

همراه او بیایند و بایسته چنان کرد و چون همه نزد او نشستند بایسر گویند که بمن گفت ای ابا  
 عهد میان من و مامون باین طریق بود که شب ببرد و بر سر من و مرا پاره پاره کند گفت  
 یا بن رسول الله وقت عذاب کردن نیست بحق محمد و علی که هیچ شاعر نبود و نمی فهمید  
 همه اشرف را اذن داد که داخل شوند مگر حمزه و عبدالله بن الحسن را که اظهار اذن  
 نداد چون مکرر جنابت ایشان ظاهر میشد نزد مامون سعادت میکردند از او  
 انجا با ایشان سوا شده نزد مامون رفت و او را تعظیم و احترام بسیار نمود و میخواست  
 را بوسید در صد مجلس و از انشا پند و امر کرد تا مردم بیک گوشه نشستند از او ع  
 خواهی بسیار نمود و ابو جعفر گفت بعضی بایسر المؤمنین میگویم باید بشنوا و من گفت  
 بگو فرمود شراب بخورد بعد از این و خود را در و رطله هلاکت و خسارت دارد و من بعد از  
 گفت قبول کردم بعضی تو را مقصد باین که هر معجزات اما در علی بن  
 محمد النقی علیه السلام از آنحضرت چهل پنج معجزه نوشته اند از جمله الهامه معجزه مرفوعه  
 همیشه معجزه اول در عبودیت المعجزات از موصوفی عم بد منصور و انبیا که در روز  
 خدمت انجاء دهنم و گفتم این را یعنی منوکل مرا اذکار ده و در وفی مرا برید و بسیار  
 زندگانی من معشوش و غلطی از خود راه بردار نیست مگر آنکه میدانم که ملازم توئی  
 تا بشم پس اگر صلاح دانی سفارش از من با و بکنی شاید مرا غلبه بمن بکند فرمود گفت  
 امر تو خواهد شد انشاء الله و چون شب شد سکون منوکل پی در پی از عقب من آمدند  
 چون رفتم دیدم فتح بن خاقان بر دسرای منوکل ایستاده چون مرا دید گفت ای پدر شب  
 منزل خود را مراد از او اینست که مرا بر تخت انداخته از من که تو را طلبیده پس داخل شد  
 بر منوکل و او در رختی از خود نشسته بود گفت یا مامون باز میداری خود را از ما و فراموش  
 میشای ما را از خود مواجب مفردهای خود نزد ما چیست بقبول گفتن یا بعضی چیزها



# معجزات

علاوه همه آنها را داد و برابر بمن داد و مرا مرخص کرد پس بفتح من خافان گفتم علی بن محمد  
 یا اینجا آمد گفت نه گفتم دفعه دیگر صبا و نوشت گفت نه پس برون آمد از عفت سر من  
 فتح آمد و گفت یقین دارم که التماس عالی ازان کرده که این تاثیر را کرده از برای من  
 هم التماس کن چون داخل شد در حضرت فرمود یا اباموس ای من است در رضا و خوشی  
 یعنی آن روز بروز نور و شکایت مایوس بود و در گام و زانو در خوشی و خوشی  
 از خلیفه میباشند عرض کردم از یکت شما امتیاحه شد و لیکن گفتند بمن نه شما را  
 را دیده اید و نه چیزی را نوشته اند فرمود خدا بی تعالی دانسته است که ما را هرگز با او  
 منو الله همیشه بود و از او میخواهیم آنچه میخواهیم و بیک خانه عزیز و بیرون باین علت قوت  
 هر چه خواسته ایم بما داده و دعا ما را امشب نمود حال پیشتر هم اگر مخالف عادت خود  
 نمائیم او هم خلاف عادت خود کند عرض کردم مفتح هم التماس کن که ما داد فرمود فتح نظام  
 دو سینه ما را میبکشد و بظاهر دشمن ما است و دعا در هنگامی کار ساز از آن بیشتر  
 که مقررین با خلاص ارادت باشد و اعتقاد به پیغمبر و اهل بیت او داشته باشند گفتم  
 ای کوی من دعا بمن تعلیم فرما فرمود این دعا بی است که خود مان بپیشا مان دعا میکنم  
 و از خدا سوال کردم که هر کس بر سر قبر من این دعا بخواند رد نفر ما بکشد  
کن یا عبدی عند العدد و یارب جانی و المعتمد و یا کفیه و السند و یا واحد واحد  
یا فل هو الله احد استلک اللهم بحق من خلقته من خلقک و لم یخلقک خلقک  
لحد مثلهم ان نصیای جلیهم و ان تفعل بک کذا و کذا و یجاکذا و کذا حاجت خود را  
 مطلبید **مجلس دوم** و خواجه از ابوهاشم حقیقی روایت کرد که در روزی که  
 حضرت بزبان هندیکه سخن گفت نفهمید و نتوانستم جواب دهم و از کونین طرفی در نزد  
 آنها بگذارده بود که بملاوان رینگ بود پس یکدانه از آن رینگ را برداشتم و در دهان



# امام علی النقی ع

خود گذارد و بسیار میکند و انداخت پیش من فرمود تا من نیز بکنم و در ساعت هفتاد و سه زبان یاد گرفتم و تمام حال هر لغتی خواهم سخن بگویم <sup>و</sup> <sup>بسیار</sup> در ارشاد میفهمم مذکور است که سبب حضور منوکل آنجا بر این بود که عبد الله بن محمد که سردار و والی مدینه بود دائماً شکوه آنحضرت را بمنوکل می نوشت و از بیت باجناب <sup>سید</sup> می پرسید بسیار از این بگوید افسار و سعایت از بیت از انشعقی <sup>بسیار</sup> یافتند و در میان آنجا بمنوکل نامه نوشت و بدان نامه مذکور ساخت که فلان بسیار از بیت میکند مرا و دروغ و افترا بر من میرند و آنچه بخلاف نوشته است همه آنها دروغ است پس منوکل بحی بن هرمه بن اعین را یا سید فرستاد و بفرمود نامه آنحضرت نوشت و بدو بر و نفاق و اطاعت و ستم و اکرام و احترام بسیار دان نمود و آنکه ما شایسته ملاقات تو بسیاریم و سفارش کرد بجایی نیز که او را ظاهر از کمال اعزاز و احترام بسیار بجایی گفت که چون از کوفه برون رفتی قایم باش که من سببی بلکه فاجعه بود و کاتبی داشتم که شیعه بود و من خود بفرمودم حشویه بود و در عرض راه قایم بان نویسنده مناظره و مباحثه میکرد و من هم از برای آنکه استدلالتی مسافت کوش میدادم بجهت مباحثه ایشان که راه بریده شود چون <sup>سط</sup> راه رسیدیم و دیدگان فاجعه بنویسنده من گفت یا صاحب <sup>شما</sup> علی بن ابی طالب گفته که در زمین هیچ فتنه نیست مگر اینکه فاجر بود است یا فاجر خواهد شد پس نگاه کن این بیایان را کی در اینجا خواهد شد و میفهمد که فتنه شما شود چنانکه شما ها <sup>میکنید</sup> می کنید من با شخص کاتب خود گفتم راستی اعتقاد شما شیعه ها این است گفت بلی گفتم راستی گوید کجا این فتنه خواهد شد و فردی میگوید هر و مشی کرد بر زبان کاتب شیعه و چشم تا داخل مدینه شد بفرمود رفتیم بخانه علی بن محمد هادی و نوشته منوکل را دارم و آنجناب خواند و فرمود فرود بیا بید استراحت کنید که من تخلف فرمودم و خطیفر



## معجزات

نخواستم کرد و چون روز بعد از آن روز رفتم و مفروض اینکه در عین شدت گرمای تابستان  
بود دیدم پیر خیطاطی نشاند و رختهای کلفت از پشم و ماهوت پیر را بر او  
غلامان خود و بعد از بریدن خیطاط کفت جمعی دیگر از خیطاطها را با خود رفیق کن که  
تا شش ماه کنی این رختها را و فردا صبح بیاور که در همین وقت بعد از آن بمی گفت شما  
بزرگارسازی خود را نموده باشید و این روز که فردا همین وقت کوچ خواهیم کرد  
بجای کفت برین آمد و تعجب کردم از آن رختهای خستنا بر بدن او و دل خود میگویم  
مادر این فضل تابستان و این گرمای حجاز و مسافت راه ما پیش از ده روز و از ده روز  
این رختها را از برای چه میخواهد بعد از آن توجیه کردم که اینم در پست که هرگز سفر نکرد  
است و بخاطرش میرسد که در هر سفری از اینم قوله ندارد و ضرورت است عجب از افضلیات  
دارم که با این فهم او و اقامت پیدا و زردی که همانوقت رفتم نزد او دیدم رختها را  
حاضر ساخته اند و غلامان خوب بر اوید و از برای خود لباده و نمک با پوینچی و خیریه  
که بجهت دفع سحر و باران ضرر است تا کپد میباید که محضیل کنند بعد از آن گفت  
بجای کوچ کن باز در دل خود گفتم این از آن غریب تر است این مرد میبرد که زمستان در  
عرضه ما را بگذرد پس برین آمد و بسیار مشغول بود و از آن او میگردم و کوچ کردم  
و منزل بمنزل آمدیم تا آنکه همان بابا با منی که قایدنا صبی من با کاتب شعله من میآمدند  
حدیث میفرمودند و رسیدیم به ناگاه ابرو سیاه بلند شد و دعد شدند و بر روی ظاهر شد  
و سرگما شدند عارض شد و انحضرت با غلامان خود همان لبادها و رختها پشمین و نمک  
را بر خود بستند و پوشیدند و غلامان خود فرمود لباده هم به بجای بدیدند بکاتب نیز  
بر لبه بدیدند جمع شدند و سرگما شدند کرد تا آنکه هشتاد نفر از اصحاب من که همراه من  
بودند آمدند و سرگما شدند از ایشان گذشته بعد از آن باز اسما شدند و افتاب را آمد و هوای گرم



# معجزات

یحیی و زکریا و اسحاق و یوسف و سوار الاغ شد و رو عنا او را درها کردند دیدم الاغ  
 می‌بود کوچکها و راهها را می‌برد و بطرف می‌خواست می‌رفت تا آنکه بد خانه رسید  
 و هر قدر سعی کردم برود نرفت بعد از خود گفتم بیرون این خانه کیست چون پرسید  
 گفتند خانه ابن الرضا میباشد گفتم الله اکبر این دلیل است بر امامت و حجت  
 او هنوز ایستاده بودم که غلام سیاهی از خانه بیرون آمد و بمن گفت تویی یونس  
 معقوب گفتم بلی گفت فردا اینجا الاغ خودت می‌رود آمد و مرا در دالان خانه نشاند  
 و داخل خانه شد گفتم این دلیل دیگر است از کجا نام مرا شناخت این غلام و حال آنکه  
 من هرگز داخل این شهر نشده‌ام و کسی مرا نمی‌شناخت بعد از دینار خادم بیرون آمد  
 و گفت صد ستره که زکریا خود گذارده و کاغذ یحیی است بدین در آورد  
 و داد و در دل گفتم این سه دلیل پس رفت و برگشت و گفت داخل شوی داخل شد  
 دیدم که ابن الرضا در مجلس خود نشسته است نام را دید فرمود ای یوسف  
 وقت آن شد که بره پای و ایمان بیاورد و دلش روشن شود گفتم ای مولای من  
 برها واضح از برای من ظاهر شد که کفایت کند هر که را طالب حق باشد و هر چه  
 نور اشیا را نخواهد گذاشت که سالم بمانی و لیکن پس تو فلان از شیعه خلص  
 خواهد بود ای یوسف جمعی که چنین گمان میکنند که دوست ما بکار شما نمی‌آید  
 دروغ گفته اند و تو هم باطل کرده اند بخدا قسم که منتفع می‌شوید و خوب منتفع  
 حال بر و از پی مطلب خود که چشم روشن می‌شود آنچه دلالت می‌خواهد می‌شو گفتم  
 رفتم بد خانه منوکل و اینجا می‌باشم بعد از مدتی برگشتم در خانه و شیخ را و سرور  
 همه الله نقل کرد که بعد از مدتی شیخ همین یوسف را دید بعد از آنکه پیش مرده بود  
 بخدا قسم مؤمن بسیار متقی و شیعه معتزله شیخ او را بجا آورد و خبر داد بمن

که پیش



# اما حسن عسکری

که پدرش برضا نیت مرد و او بعد از مردن پدرش مسلمانا شد و مکرر میگفت که من  
کسی هستم که مرده را بیدار می‌کند و من ابن الرقنا علیه السلام **مقصود و این**  
معجزات اما یازدهم حسن علیه العسکر سلا الله علیه و از آنحضرت بی بی معجزه نوشته  
اند و آنچه ذکر میشود سه معجزه است **معجزه اول** در خوابی نقل کرده که طیبی در  
دری بود که صد سال و کثیر از عمر او گذشته بود گفت من شاگردی خبیث شوم طیبی  
بود و مرا بر شاگردان خود ترجیح میداد و حسن علیه السلام فرستادند که هر کلام  
از اصحاب تو که صلاحی عوف من باشد بفرستند من که مرا قصد کند و مرا اختیار  
کرد و من گفت که ابن الرقنا فساد از من خواسته بود و نزد او و ملائکه او عالم را همه  
اهل سمانها آتش و آنچه در زیر آسمان است مبادا بر او اعتراض کنی و هر چه گوید همان را  
بجا بیاور پس رفتم خدمت او و فرمود در فلان حجره باش تا تو را بطلیم و انوقت که من رفتم  
ساعت خوبی بود از برای قصد کردن پس ساعتی نامل کرد و مرا طلبید و از ثقات  
ساعتی شد که توعم من از برای قصد کردن بدو و طیبی بزرگ طلبید مرا که مرا  
که رگ انجل او را زدم و خون برین آمد و تا حدی که طشت پر شد از خون بعد از آنکه  
بیدار شد و این ستم دشت او مرا گفت برو همان حجره و طعام سرو و مرا سبانی  
او کردند تا عصر ماند مرا از مرا طلبید و طیبی حاضر کردند و فرمودند باز کو سر کو  
پس باز کردند و نقد خون آمد تا آنکه آن طشت پر شد نگاه فرمود و بیدار پس ستم و با  
مرا با آن حجره فرستاد و مثبدا را بخاماندم و چون صبح شد افتاب طلوع کرد و طیبی شد  
مرا طلبید و همان طشت را حاضر کردند و فرمود سره کو این سر را دم در ایند  
مثل شیر سفید را ملا نقد که طشت پر شد پس فرمود بیدار و چون ستم بخاماندم  
پس داد ما بعضی از زخماهای خود را و گفت بگر این را و ما را معدود از عرض کردم خدا





## مُحَرَّرَات

بمن صیغری گفتم بلی صاحبش و دقافت منکوکن با آنکه از دیر عاقول همراه تو میابد  
پس رفتم نزد مجتبی شوع و کیفیت مرا از برای او نقل کردم گفتم تمام حکما اتفاق دارند  
در اینکه در یک روز هفت من از خون میباشند و اینکه تو گفتی اگر چشمه را بنفد بریز  
بها مدعری نبود و از همه غریب تر نقل شیرین و املا از بدن من است پس ساعتی  
فکر کرد انگاه کناهای طب را جمع کردیم و سه روز سه شب فلاحظه کرد پس شاید نظر آن  
را به بلیم ندیدیم بعد از آن گفت امر خود را مذهب بصرانیت عالم از تعلیم طب از راهی  
درد پر عاقول است سرانجام ندانم پس نوشته با و نوشت این حکایت را از آن رجوع  
و مرا فرستاد نزد او پس رفتم و چون رسید از پیرین دیر و از اصداد هم از بالا و دیر  
خود را این پرانداخت و بر من مشرف شد گفت تو یکسره گفتم من رفیق و شاگرد مجتبی  
گفتم مکتوب و زاراری گفتم بلی پس چیزها انداخت یا این و مکتوب زان گذاشتم با  
کشتند خوانند مکتوب را و فی الفور یا این را داد و بر خود و گفت تو قصد کردی گفتم بلی  
گفتم خوشحال مادر تو که نور از ایند سورا سیر شد آمد بر تا سامره و هنوز  
ملت از متعاند بود گفتم کجا میری خانه مجتبی شوع است یا خانه امزدی که او را قصد  
کرده ام گفت خانه امزدی پیش از آن رفتم بد خانه المحضرت و در باز شد و غلام  
سینا آمد بیرون و گفت کدام یکناز شما راهی پر عاقول است گفتم منم فدای نوشوم  
گفت فرود بیا پس فرود آمدیم و غلام من گفت هردو استر را نگاه دار و دم را  
گرفت و داخل خانه شد و من ماندم تا صبح شد و در و بلند شد بعد از آن دیدم  
پیران آمد و درختهای دهانیت را از بر خود بیرون کرده بود و درختهای سفید بود  
بود و گفت حال بر تو چه بخانه مجتبی شوع و چو مجتبی شوع و زادید بر سر راه او دید  
و آمد نزد او و گفت چه چیز تو را از دین خود بر کرد ایند گفت صبح زادیدم و بر سر



# امام حسن عسکری

شما شد گفت خود بسبح بانظر او دادید گفت نظر او را گفت از کجا بر تو معلوم  
 شد که او بنظر مسیح است گفت بعلت آنکه این مضد را غیر از مسیح کسی در عالم نکرد و  
 این نظر او است در آیات و براهین بعد از آن آن راهب را حاضر نمود و ملازم داشت  
 او کردید تا روزیکه از دنیا رفت **محرر کوی و سپهر در خواجی از جعفر بن شریف**  
 جرجار و اینگونه که سالی حج کردم و داخل شد در سامره بر ابو محمد و در فقا و باز  
 من از جرجار مال بسیاری همراه من فرستاد بودند خواستم پرسیم بیکه بسیار این مال را  
 که خود اینجا بر فرمود بمبارک غلام من پس دادم و چون خواستم پرسیدن بیا بر عرض کرد  
 که شیعیان استخوان جرجار را میبرند فرمود مگر بعد از فارغ شدن از حج بر من برگرد  
 بچرخ که استخوان را دادم گفت بلی میگردم فرمود از امر و حساب کن تا صد هفتاد  
 روز دیگر خواهی دید بحر جان و آنروز جمعه سیم ماه ربیع الآخر خواهد بود و چون  
 رسید و فقا و باز آن را بیکه بایشان خبر ده که در همان روز در آخر روز خواهی  
 آمد نزد ایشان و بروی سلامت که خدا تو را سالم میرسد و بر من برگردانند و بعبال  
 و اطفال خود میرسد و از برای شریف تر شود منوگد شد است نام او را اصلت  
 بن شریف جعفر بن شریف بکند و او بزرگ میشود و از جمله کسان و شیعیان  
 ما خواهد بود گفت باین رسول الله **پروهم** بر اسم عبد جرجار شیعیان است و بسیار  
 محبت شیعیان تو میکنند شاید رسا از هزار درهم متجاوز بایشان میرساند و او  
 یکی از دلگدازان است که خدا نعمت خود را بر او تمام کرده فرمود خدا ابواسحق **اتوا**  
 بن اسماعیل را حافظ کند و خواجه خیر باو بدهد باز او احسان کند شیعیان میکند  
 و کناهان او را بیامرزد و او را پیشتر خودی گرفت کند که از موالات و شیعه ما باشد  
 دعا ما را باو برساند و بگو نام او را احمد بکند و جعفر بن شریف گوید و فم و حج



# مُحَضَّرَات

کرد و بسیار در آن سفر بر من خوش گذشت و بهمان طرفی که فرموده بود و صبح روز جمعه  
 سیم ربیع الاول وارد شد و یاران و رفقا آمدند بیدار من و ایشان وعده دادند که امام  
 وعده فرموده است که امر و طریق عصر بیاید نزد شما مهیا کنند خود را از برای مسافرت  
 و امور که مان احتیاج داد بیدار چون نماز ظهر و عصر خود را کردند همه در خانه جمعیت  
 کردند و نشسته بودیم که ناگاه یحیی حضرت داخل شد و بر ما سلام کرد و ما او را  
 استقبال کردیم و در مدت و از بوسیدیم و فرمود من جعفر بن شریف را وعده کرده بودم  
 که در چنین وقتی بیایم و نماز ظهر و عصر را در سامره کردم و آمد نزد شما که بخداید  
 عهد داشته ام و حال آمده ام هر چه از مطالب مسائل بپرسد و بگوید پس اول  
 فضر بن جابر عرض کرد که پسر ما بزرگوار است که چشمش کور شده است و ما را دارم  
 که دعا بقولای تاجیه او بینا شود پس من مبارک بر چشم او کشیدم و فوراً بینا شد  
 و هم چنین بکنک پلش آمد و هر کس حاجتی و مسئله که داشت عرض میکرد و آنحضرت حاجات  
 خواجی همه را نمود و دعا خیر در حق همه کرد و ایشان را و ذراع نمود و عرق آفتاب باز روانه  
 شد **مبحث هفتم** علی بن عاصم اعمی کوئی کوفی که داخل شد در بایعه محمد عسکری  
 و بمن گفت یا علی بن عاصم نگاه کن بر بریای خود که بر سیاط نشسته که بسیار از  
 پیغمبران خدا بران نشسته اند و همچنین ائمه راستین کفتم السید من دیگر همیشه باطن  
 راه میر و معللت که امیر این سیاط فرمود یا علی بن بغله که حال بریای خود کرده عمل  
 شخصی بخش من و آنست که از او بولایت ماند از پس رفتن خود گذر آیند که کاشتم  
 میداشتم و این سیاط را میدیدم از کوه و اطراف بر مانی الضمیر من شد و فرمود نزد یک  
 یا این نزد یک آنحضرت رفتم و با دامن مبارک خود مسح کرد بر چشمم و من روشن شد  
 و همه جا را میدیدم و نگاه میکنم میکردم دیدم بر در آن جای پای بسیار است و صورت  
 بسیار کشیده







## در علامات

او از هکومه بن عمار او از اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه او از انس بن مالک و اینک  
 او گفته که در سوختن فرمود که مانی عبد المطلب سادات اهل بیتیم که عبارت است از من  
 حمزه سید الشهدا و جعفر و الحنا جین و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهکامت علیهم السلام  
 و شیخ طوسی در کتاب العیبه مثل این حدیث ذکر کرده شیخ صدوق در معجم البحار الرضای  
 و او از حضرت رضا و از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود در سوختن  
 فرمود که مانی من نمیکند تا اینکه بنام نماید قائم محقق از ما و این در وقتی باشد که  
 خدا او را اذن دهد و ظهور هر که نافع شود نجات یابد هر که مخلف کند هلاک شود  
 الله ای بندگان خدا نوزاد بر وید هر چند راه رفتن باشد بادشها و پاهای بالا  
 براف بستی که او خلیفه خدا و خلیفه من است که کتاب مذکور از ابن عباس روایت کرده  
 که او گفت در سوختن فرمود وقتی که مرا با شما هفتمین بردند و از انجا سبده المسمی و از سبده  
 بجا آید نور خدا اینعالی مرا نداد کرد الحمد لله نویسنده منی و من پروردگار تو پس من خصو  
 و نذلل و عبادت نمای و من و توفی توکل کن بدین که من را خیر شد مرا اینکه نویسنده  
 و حبیب و سوری من با منی و برادر من علی را خیر کرد بدید که خلیفه و باب من باشد  
 پس و امت محبت من بر بندگان من و او امت پیشوای خلق من با او دشمنان دشمنان  
 امتیاز میباید و حبیب طایفه شیطان از طایفه من جدا میشود و با او دشمنی  
 میکرد و خدا من محفوظ میباید و احکام مرا انقاد میکند و حبیب و او و ائمه از او  
 توبه بندگان خود در حق میباید و با قائم زمین خود را معهود میباید و از پیشوایان  
 و ظلم و تکبر و مجید که در روز من میشود و با او دشمنان از دشمنان با او میباید و او  
 و با او نیای خود میراث میباید و با او سخنان کفار را باطل و کلمه خود را بلند میباید  
 و با او نند میباید بندگان و شهرها خود را بعلیم خود و بر او ظاهر میباید و خیرها



# ظهور قائم

را همیشه خود را و از برادر و ضمیر مطلع میکرد اند با زاده خود و با ملائکه او را املا  
 مینمایم تا ایشان را یاری کنند در افتاد امر من و اظهار نمودن دین من این و آن  
 و مهند کنندگان من است و نیز در عین اخبار رضاء از کعبه اجبار و انیکرد او که خصوص  
 خلفا گفته که ایشان را زده نغزاند فانی که ایشان را دست خط صالحه املا خدا هم  
 ایشان را طوله می کند چنین عده کرده است خدا بیغالی با این امت بعد از آن ابن عباس  
 این آیه شریفه سابق خواند و عذرا لله الذین امنوا منکم تا آخر آیه در بخار از کتا  
 کافی از احمد بن محمد کوفی او از جعفر بن عبد الله محمد او از ابی روح فرج بن فرقه او از جعفر  
 بن عبد الله او از سعد بن صمد او از صفاء او از انیکرد از حضرت فرمود امیر المؤمنین در  
 مدینه خطبه خواند بعد از حمد ثنا و صلوات بر پیغمبر فرمود بدینی که خدا بیغالی  
 دو کار هیچ ظالم را هلاک نکرد ایند مگر بعد از مهلت دادن و شکست جماعتی زنده  
 بست مگر بعد از شدت و بلا بعد از بلائی که بشمار و میاورد و میگذرد و بلائی که  
 و امتحان دیگر میباشد هر صاحب قلب با نیست و هر صاحب کوشش شنواند و  
 صاحب چشم بینا نه چیزی که بشمار است تا مل و تفکر نماید بعد از آن نگاه کند  
 بر صاحب کسائی که خدا را ایشان در مقابل علمشان مؤاخذه نمود ایشان از آن غیورند  
 باغات و چشمها و زر و لغها و مفاخر بپیدا شدند نگاه کنید باخ کارشان که بعد از  
 و خوش گذرانی و امروزی بایشان چها کرد و نیکی عافیت در هشتاد و هشت  
 شما که صبر کنید بخدا سو کند که در هشتاد و هشتاد میباشند عافیت از مر خدا و امت  
 فحش دار و از خطای اینفرها در حجت های خود شما که تابع حدیث پیغمبر میباشید و افند  
 بعمل هیچ وصی نمیکند ایمان بعین عبا و رفت و از عیب مردم عفو می نمایند و عرف  
 مینا ایشان چهره است که ایشان بان اعتراف نمود اند و منکر چیز نیست که ایشان او را انکا  
 کردند



## در غلات

کرده اند هر يك از ایشان اما نفس خود را شایسته بپاوه اوها و حیات چنگ زدیده است  
 و در ظلم و جور کردن هستند نمی آید مگر خطا را هرگز بمقام نفر نمی رسند برای خود  
 می آفرینند مگر در کار خدا آن بعضی از ایشان بعضی دیگر است و بعضی بعضی  
 دیگر است همه اینها از راه وحشت است از چیزهایی که پیغمبر میراث گذاشته است و از جهنت  
 است از چیزهایی که پیغمبر ایشان رسانیده که عباد از اخبار آسمان و زمین باشند ایشان  
 اهل عسرت و مجمع شهرها و اهل کور و وادی و بلاد و کراهی هستند کسی که خدای تعالی  
 او را برای و نفس خود واکزارد و پیش کسی که باحوال او جاهل است در امر است و در نزد کسی  
 که او را نمیشناسد مژم نیست چه شبیه است بگونه اشخاص و جاهای پانی که شباهت آنها را  
 غایب شده باشند باقی با دکانها شبیه من بعد از وفات من که نسبت میکند بگو میکنند بعد  
 از آنکه در حال حیوة من با ملک پدید و من بعد از آنکه چگونه بعد از من بعضی از ایشان بعضی  
 را ذلیل گردانند و بعضی را می کشند که بعد از من از آنکه حق مفرق و از اصل است  
 بفرع چنگ میزنند و از دو کف و فرج را از غیر محاش خواهند هر طایفه بشای چنگ  
 بفرست که افشاخ میکند او هم میل خواهد کرد با این که خدای تعالی از روی این طایفه را  
 در روز بدی که مرگ است جمع میکند چنانکه اینها وقت یا بر جمع میشوند بعد  
 از آن ایشان را می پیاوند بر آتش از اصابت میگردانند تا آنکه برون آیند مانند سبیل  
 که در وقت بلقیس سبیل زد و موش در غار نشان حادث گردید بطوری که جاهای بلند  
 و کوهها محکم توانستند که او را بر گردانند و بیاهای رود بین موجه بلاد میشوند  
 خدا تعالی با ایشان خوف قوی را مثال محمد از قوی یعنی بنی امیه اخذ میکنند  
 را از این جهت که بنی امیه مانند بنی عباس در دین قوی مثل بنی امیه میشوند بنی امیه  
 را از آنها دور گردانند و برای اینکه بنی امیه غضب املاک دیگران میکنند خدا تعالی با ایشان



## ظهور قاضی

بنای دکن بنی امیه را خراب کردند و عمارت های آنها را که در سنگلاخ های دمشق بنا  
کردند منهدم میسازد و مساحه دمشق و کوه های شام را از بنی عباس مملو میگرداند  
سوگند بخدا که دانه دارد و باینده و انبشار اخلاق کرده هراسیند اینها که گفتن خواهند شد با  
هنگام استیلا و طمطمه یارها ایشان را می شنو و بخدا سوگند و رانند که لخته میشود چیزها  
که در تصرف بنی امیه است بعد از آنکه در بلاد ممکن و بلند داشتند چنانکه البیه کو سفند  
در آتش گذاشته میشود و کسی که از ایشان یعنی بنی امیه میرد گمراه و بیبرآمده و بسو خدا  
خواهد برگشت هر که توبه کند خدا بخدای قبول میفرماید امتی هستند که خدا بخدای شبعه  
مر اعدا از منفرقت شدن ایشان دور و که برای بنی امیه بدتر است جمع گردانند بنی امیه را  
را در دمه خدا بخدای خیر و صیغه بلکه مراد است در دم همه خلافت و میر و منتهای  
التاسو کسانی که لیافت اسرا حامت ندادند و او را بر خویشینند و سیانند اگر باری  
نکند بکر و السبب فلحی حق ترك نکنید و از دست نمودن باطل مستی نماید هر آنچه بدو  
میشود بر شما کسی که مثل شما نیست هیچ موی بر شما غالب نیست و طلعت را شکسته  
از اهل طاعت را بدو میگرداند منجر میمانند چنانکه بنی اسرائیل را خارج مصر بسبب  
ترك جرهما چهل سال در عهد موسی منجر ماندند سوگند بفر خود یاد میکنم هر آنچه بدو  
ستما اضعا حیرت بنی اسرائیل میشود باز سوگند بفر خود یاد میکنم که هرگاه مدت سلطنت  
بنی امیه را تمام کنند هر آنچه بنی سلطنت ضلالت و کراهی که بنی عباس باشند نقاش  
خواهند کرد و ایضا باطل خواهند نمود و خود را در عقب خود خواهند گذاشت از کسان  
که نصرت در سو خدا را در غر و ان بد کردند قطع الفت با کسانی که از جرهما گردانند  
اللهم و درند مواصلت کردید سوگند بفر خود هرگاه فانی کرد و آنچه که در دست بنی امیه  
است هر آنچه منقضی و وعده فرج نزدیک میشود ظاهر کرد و مرثیاء و از سینه منقرض شد



# در علامات

و مرزاد که علامت ظهور قائم است و مرزاد آنکه عبات از قائم است در وقتیکه  
 بعد از ظهور خود داند بنوبه و انابه رجوع نماید و بداند که هرگاه اطاعت و بیعت  
 او را نماید شما را این هاج رسو خدا هدایت میکند نگاه ای کور و کور و لنگ  
 معالجه مرده مستخلص میشوند از سختی او و او را که ویرا هیچکس نیست و بار کن  
 و از که نهای خود میاندازند و از خدا نیغالی در نمی شود مگر کسی که از حق با نماند  
 و بدیگری ظلم نماید و چنانچه که لیاقت از اندازد بر خویشند و سيعلم الذين ظلموا  
 اى منقلب یقلبون و نیز در کتب الغیبه شیخ طوسی علیه الرحمه از جماعی از علمای  
 و ایشا از علمای و از احمد بن ادريس و از ابن فضال و از ابی هبیم بن حم  
 و از اسمعیل بن عیاش و از اعیان و از ابو ایوب و از ابی و از او گفته امیر المؤمنین علیه السلام  
 اما حسین نظر کرد فرمود بسم الله این سپهر سیدانست چنانکه رسو خدا او را سید نام  
 کرده برود که خدا نیغالی بر او نداشت و مرزاد آنکه نامش نام پیغمبر شماست در  
 خلق و خلق با و شبیه بود و وقت غفلت مردم و اضلال الحق و اظهار باطل و خروج  
 کند بحداسه کند که اگر خروج نکند کرد شر زده میشود و اهل اسما از خروج حق دل خفا  
 میشوند و بنی را بر از عدل کردند چنانکه بر از ظلم و جور کردند مؤلف گوید که این را  
 الحاکم بدست شرح خطبه که مشتمل است بر ذکر نبی امیه سید رحی و از هج البلاغه ابرار  
 نمود گفتند که این خطبه را جماعی از اهل اصحاب تواریخ ذکر نمود اند در میان اهل حدیث  
 منذ اول امت و بطریق استفاضه منقول است و در آن باره الفاظ هست که سید  
 الهاد ابرار کرد بعد از آن گفته از جمله الهاد فخرانی است که حاصل مضمون الفاظ این است  
 که با اهل بیت پیغمبر خود نظر کنید اگر ایشان جمع شوند شما هم جمع شوید و اگر ایشان  
 بطلبند یاری ایشان بکنید هر این خدا فرج میبخشد شما را و فری که از اهل بیت است



## ظهور قاضی

پند و نادر و مدای پسر کبیرها باد در وقت ظهورش اشرا و خلائق را مفرق و نامش  
 یازده یازده میگرداند مدت خلافتش هشت سال اندر آن حال فریشت گویند که اگر این  
 از اولاد فاطمه باشد هر این پسر مبارک میبکشد بنی امیه را بقاتل او و خبری میبکشد آن  
 حضرت ایشان را مفرق و پانیا و پیوسته میباید ایشان ملعونند و هر جا که بیا  
 شود کشته میشوند عادت خدا در خصوص کسانی که کشته شدند همین است و شست خدا  
 را تغییر میدی بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر گویند که کیست این که خراج او وعد  
 شد در جواب گفته میشود که اما میترکان کرده اند که او امام دوازدهم ایشانست و او  
 پسر کبیری است که نامش نوح بن محمد و برعم اصحابها اولاد فاطمه است در زمان اینده  
 متولد میشود و الان موجود نیست اگر گویند که در این زمان از بنی امیه کهها باشند که آن  
 حضرت خطیب فرموده که این مرد از آنها انتقام میکشد در جواب گفته میشود که اما میباید  
 رجعت فائند و کان دارند که از بنی امیه قوی را خدا نیالی بر میگرداند و دست بیا  
 چاره انقور را قطع میکند و چشمهای بعضی از ایشانرا کور گرداند و یازده را بدو کشد  
 و از شمنای محمد انتقام میگیرد خواه از منفذین باشند و خواه از منافقین و خواه  
 ما اهل سنت کان گردانند که بر وی خدا نیالی خلیفه گردانند و آخر زمان مردی را  
 از اولاد فاطمه که الان موجود نیست از دشمنان و ظالمان انتقام میکشد و زمین را  
 پر از عدل گردانند چنانکه بر از ظلم و جور گردید باشد ایشانرا عقوبت عذاب میکند  
 و مادرش را و ولد ی است چنانکه در این خطبه و غیره از اخبار وارد گردیده و نام مبارک  
 نام رسول خداست و ظهور حضرت بعد از اینست که بر اکثر اهل اسلام متولی شود ایشان  
 از اولاد بنی امیه که نامش سقیاست چنانکه در حدیث صحیح وارد گردید و از اولاد  
 سقی بن حرب بن امیه است و امام فاطمی و از بابا ابی اسحق که از بنی امیه اند و غیره ایشان



# در علامات

و امیکند را تا لحظه صبح فرود آید و علامات در میان من بر تو کند و آینه آرد  
 ظاهر کرد و تکالیف باطل نمیشود نگاه نفع صو شده اجساد با تو از برها بخیرند  
 چنانکه کتاب عزیزان ناطق و کوما است و در کتاب کمال الدین شیخ صدق از این  
 ولید از صفات او از سعد و غیره هر و از این خطای او از اسباب او از عیبه او از شقام  
 او از اسم عبد الله و در اینگونه که آنحضرت فرمود صالح و از تو خود غایب کردند  
 و در روز عیبتش بدانش نیل و حاسنش بسیار شکست راست و لا غروم که هر دو عارض  
 که در مشق القامه بود و قبی که سبک خود رجوع نمود و از استنا خند را حال ایشان  
 سه کرده بودند و کوهی انکار او را میگردند و کوهی شک در او میبینند و کوهی اهل  
 یقین بودند و گفت مرا چه باشد از شکاکین نمود گفت من صالحم او را تکذیب نمودند و  
 دشمنان دادند و گفتند خدا از تو بزار شد صالح در صوت تو نبود بعد از آن نیز در  
 منکرین آمد استیافم سخن او را قبول نکردند از او نفرت کردند بعد از آن نیز در طبقه  
 ستم افند که اهل یقین بودند با ایشان گفت من صالحم گفتند بما خبر ده که بلخیز شک نه  
 کنیم در اینکه صالح با بشی زیرا که ما شک در این نداریم که خدا بیغالی هر صورتی که ایشان  
 را میخواهند میگردانند و گفت من همان صالحم که برای شما نافر او میفرستند که راست  
 مطلب ما همین بود پس علامات و نشانههای او را بگو گفت که لها شرب و لکم شرب  
 بوم و سبک و آنکه گفتند که با پنجه آورد ایمان او میبرد و این مقام خدا بیغالی میفرستد  
 ان صالحا رسلا من ربیه و اهل یقین فورا و گفتند انما ارسلنا به مؤمنون انکا  
 شکاکین و منکرین ما ایشان گفتند انما یأیند فی امنتم به کافرون را وی کوبید عرض  
 ایاد ایشان را پیروز عالمی بود و فرمود خدا بیغالی عاقلان از این است که در فتنه را  
 به اهل غلام که خاوق را بسوی خالق دلالت نماید بگذارد و بداند که بعد از فتنه صالح



# ظهور قائم

از میان قوم هفت و دانیسار در فرشتگانند اما می هم نمیشناسند مگر اینکه در بن خدار  
در سینه استند و قبی که صالح ظاهر شد بر سر بی جمع شدند مدینه که مثل علی مرای  
ظالمین و قائم علیها السلام مثل صالح است شیخ صدوق در کمال الدین از پدرش و از بعد  
او از مغلی بن محمد از محمد بن جعفر و غیره و از ابن ابی عمیر و از عبد بن مسعود از ابی  
عبد الله قید میکند که از ائمه است سینه بود قائم است سینه هستند که از موسی بن عمران  
عمر که درم است و در عمر که بود و فرمود محقق بود مولدش و عیبت و از فرمودن عمر  
کردیم و آنچه در راه بود و قوم خود غایب شد و فرمود سینه است هشت سال در کتب آمده که در  
از پدرش و ابن ولید هر دو از حمزه که او از محمد بن علی و از سیدها و او را از ابی بصیر  
گوید که از ابی جعفر است سینه بود در صاحب بن امر چهاست سینه است که از سنن انبیا  
سینه از موسی بن عمران و سینه از علی و سینه از یونس و سینه از محمد و سینه که از موسی  
است خوف و انتظار است و سینه که از علی است و سینه که از علی است و سینه که از علی است و سینه که از علی است  
انکه زنده است و سینه که از یونس است و سینه که از یونس است و سینه که از یونس است و سینه که از یونس است  
ستمیتر شیخ طوسی در کتاب الغنیة از محمد بن حمزه که او از پدرش و از ابن ابی عمیر و از عبد بن مسعود از ابی  
صدوق در کتاب کمال الدین مابین خود از حضرت سید الساجدین که آنحضرت فرمود  
در قائم ماستها است از سنن انبیا سینه از آدم و سینه از نوح و سینه از ابراهیم و سینه  
از موسی و سینه از علی و سینه از یونس و سینه از محمد و سینه که از محمد است و سینه که از محمد است و سینه که از محمد است  
از معده بن صدق و ابن کز و او گفته از ضاق است سینه که می گفت امیر المؤمنین در کوفه خطبه  
خواند و در آن خدا تعالی را حمد و ثنا کرد بعد از آن فرمود من سید پیروز و در من سینه  
است از یونس و یونس که بر او خدا تعالی را حمد و ثنا کند چنانکه برای یونس و یونس جمع  
این روایتی میشود که او ضاع و ما صغیر پیدا شد و شما میگویید که مرد است یا هلاک  
کردید



# ظهور انجمنات

مفادقت نماید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون محمد بن ابیهم در کتاب العنیه  
 ابن همام از جعفر بن محمد بن مالک و از اسحق بن سنان و از عنبید خا رج و از علی بن عیسی  
 و از حمران بن احنف و از صفان و از این کرده گفتند در عهد امیر المؤمنین و از فرزند بابا  
 هم و سائید پس آنحضرت حسن و حسین علیهما السلام یکشی سوا شد بشقیف گذاشتند اهل  
 تقیف گفتند علی آمد امت که از ابر که انداختند حضرت فرمود آگاه شوید هر اینه من و این  
 پس مکتبه خواهیم شد خدا تعالی در آخر ما معشور کرد و اندر دی را که خوشخواهی باز  
 میکند و از ایشان غایب میشود تا اینکه اهل ضلالت بمیزان بماند و جهال بگویند که خدا  
 بال محمد احیاج ندارد محمد بن ابیهم در کتاب العنیه بایشان خود از مفضل بن عمر و ابی  
 کرده او گفته که حضرت صفان فرمود که یک خبر که او را بداند بفرماید از ده خبر که در این  
 یکی هر حق حقیقی هست و هر صوابی انوری بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم تا  
 هر اینه ما اهل بیت کسب را فقیه حساب نمیکیم مگر اینکه با و طریق بود و سخن گفته شود و  
 بفهمد بدینی که امیر المؤمنین در منبر کوفه فرمود که در عقیبت شما ها فتنه قار یکد گرفته  
 از او انجمن نمیباید مگر نومه عرض کردند یا امیر المؤمنین نومه چیست فرمود کسی است که  
 را میشناسد مردم او را نمیشناسند بدایند که در دین از حجت خدا خالی نمیباشد  
 و لکن نزد خدا اینها خلا بود و بسبب ظلم وجود و اسراف در جبر و کور خواهد گذاشت  
 هرگاه دین یکساعت از حجت خدا خالی باشد هر اینه اهل خود را فریبند لکن حجت خدا  
 مردم را میشناسد ایشان را نمی شناسند چنانکه یوسف خلا بود را میشناختند و ایشان  
 او را نمی شناختند بعد از آن حضرت ای ستر بفرمود تلاوت فرمود یا حشره علی العباد ما  
 یا اینهم من رسول الا کافوا به کینه هر روز محمد بن ابیهم در نفسیر خود بایشان خود از مفضل  
 بن عمر و این کرده و گفته که مجلس حضرت صفان بود و کسی دیگر هم بود با من آنحضرت فرمود



# کتاب غلامات

از ذکر نام قائم خدا کند راوی گوید من چنین دانستم مراد از حضرت ابن مرداس است که بیان  
در اینجا است شده بود بعد از آن بمن فرمود با ابا عبد الله کند از ذکر نام او سو کند بخدا  
یا در یکم هر آنکه چند سال از دنیا غایب میشود و ذکر وی بخفی میماند بخدی که گویند او  
مردی است با هلاک کردید با اینکه بکدام بیان رفته هر آنکه برای او دیدگاه موافقین  
میگردید در آنوقت مانند انقلاب سفینه در میان موجها منقلب میشود از آنور طه اینجا  
همی باید مگر کسی که خدا تعالی عهد میثاق از او اخذ نموده و ایمان دارد در وی نوشته و  
با روح ایمان او را موند کرد ایند و هر آنکه دوازده پر کاله علم که از یکدیگر تیز ندارند  
مرتفع میشود پس در آنحال من گویشم از حضرت فرمود سبک تر به تو چیست عرض کردم خدا  
نوشته و اگر نه نکم و حال آنکه صیغه طایه دوازده پر کاله علم بلند خواهد شد و کسی که تیز  
ماند بر وزنه که از آن شعاع افتاب مجلس افتاده بود نکاهی فرمود و بعد از آن فرمود با  
این افتاب روشن است عرض کردم بلی فرمود بخدا سو کند یا در یکم هر آنکه امر ما از این افتاب  
روشن تر است **فصل در دان سه مقصد است مقصد اول ذکر بعضی**  
اشخاص معتمده برای دفع استیغاط طول عمر و عینیت حضرت زقم میشود از اینها حضرت  
هزار سال عمر نمود و حضرت سید همد دوازده سال و نوش پسر بزرگ سید پروا با  
چهارصد و شصت و پنج سال و بعقیده ابن جوزی که هشتاد و پنج سال و بزعم فاضل بیضاوی  
ششصد و شصت و یک سال و قتیان پسر نوش بعقیده محمد بن جریر الطبری و حافظ ابروهش  
چهار سال و پروایت بن جوزی که هشتاد و پنج سال و مهلا بیل بن قتیان و پروایت طبری که هشتاد و شصت  
و شش سال و بزعم ابن جوزی که هشتاد و پنج سال و بزعم مهلا بیل بن قتیان و پروایت ابن جوزی  
دوازده سال و اعیان نوشته هشتاد و شصت و هفت سال حضرت زقم هنگام دفع با سمانه  
صاحب روضه الصفا هشتاد و شصت و پنج ساله بود و بقول بعضی چهارصد و پنجاه سال بود



# ظهور انجمن

و نوح م ع قو له هزار و چهار صد و پنجاه سال عمر نمود و خضر و الیاس  
که اعتقاد عام و خاصه در حیات آنها است و اشتباهی که در این امت بطول عمر شهوند  
پیرسیا است از انجمله چند نفری از آنها را ذکر میکنیم که بخدادار شیع صفت در کتاب کمال  
الدین گفته خبر داد بما عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب شجره از محمد بن مسلم رقی و حله  
بن حسن بن جنکاء که یکی ایشان گفته اند در سال سیصد و نه از هجرت گذشته در مکه معظمه  
مرگ را از محمد متعریف بدیدیم با جماعه از اصحاب حدیث که در موسم حج اینجا بودند و در وقت  
دقیق بصره که او مرگ است موها سر و پیش او سیاه که گویا او عتیقه است که جماعه از اولاد  
و اولاد او را درش و مشایخ اهل بلدش بودند ایشان گفتند ما از اهل و تربین شهرها  
مغرب هستیم که در نزد یکی با هره علیا میباشد و این مشایخ شهادت داده اند که ما از  
پیران خود شنیدیم که ایشان از ابا و واجد خودشان حکایت نمودند که ایشان این  
شیخ را که معروف طایفه الدینا معمر است دیدند و تاملش علی بن عثمان بن خطاب بن  
مترق بن مؤید است و او خودش گوید که من مدتی در هشم و نهم از صغیر بن امت  
نگاه بار و گفتم علی بن سبطالب را دیده ام و چشم خود را باز کرد و حالش که از روهای  
چشمها او را پوشیده بودند و گفت یا بن در چشم حضرت دادید و خداوند منکر از حضرت  
بود و دعوی صغیر و خدمت حضرت و این جزا جزی که بر سر من سید است از صد و  
است و اثری از حضرت را با ما نمود و جماعه که نزد او بودند شهادت بطول عمر او دادند  
گفتند از وقتی که ما منوگد شده ایم او را با اینها ندیدیم چنانچه از ابا و واجد الحال  
او را با بن طنج شنیدیم بعد از آن قصه خود را که بچهره سبب طول عمر پیر ساینده ذکر نمود  
که بجهت اختصار سال ذکر میکنم بلکه بقدر حاجت مر فو شد و معلوم شد که از چشمه  
حیا خورد و در آخر قصه گفته است که در نهانهای من دو مرتبه با سهرینه افتاد و باز



## در غلامات

دوامه و از جمله معجزات عبد بن سیریدجی که در بخارا با سنا خود آورد که سیصد و پنجاه سال عمر کرد و در سوختن خود را در یافت بعد از وفات آنحضرت زنده بود با معاویه ملاقات نمود معاویه با او گفت از چیزهایی که دیده و شنیده بمن خبر ده چه اشخاص دیده و در کارها چگونه بنظر او دره گفت اما در کار شبی را شبی بگردد و روز را برود یکو شبی دیدم آنکه منولد شد آن منولد میشود و آنکه در بی امنه میبرد و هیچ اهل خانه را ندید مگر آنکه زمان خود را از دست میبردند اما اشخاصی که دیدم کسی را که هزار سال پیش از من عمر کرده بود او بمن خبر داد از کسی که دو هزار سال پیش از او عمر کرده بود و اما آنچه شنیده ام این است که خبر داد بمن پادشاهی از پادشاهان حج که بعضی از سلاطین نالعه را که فاش و سرخ بوده در آبنمای جوانی بسلطنت رسید بود حسن سلوک و حسن سیرت با اهل مملکت داشت و سخی و مطاع بود نسبت با ایشان هفتصد سال بود ایشان سلطنت نمود اکثر اوقات با خواصان خود لشکر میبرد و در تفریح گاه دو مایکی سفید بگری میادید که با یکدیگر جدا نمیشدند و در حالی که مادر سبأ غالت بر ما سفید بود پادشاه امر نمود مادر سبأ را کشتند و سفید را برداشتند و تلخشمه رسید امر کرد در دیوان بران مادر را بشکستند و قدر هم خوراندند تا آنکه آنم از بحال آمد بعد از آن او را رها کردند رفت پادشاه روزی در شکار رفته بود و شب غمزل خود در تختگاه خود که در میان و غیر آن در آن مکان راه نهادند از امر گرفت آنگاه دید که خوش رو و خوش لباس ایستاد با او سلام نمود پادشاه در غضب شد و گفت کیستی و که تو را اذن داد که داخل شدی بخانی که احدی راه ندارد جوان گفت ای پادشاه تشویش مکن که من از آدمیان نیستم بلکه از طایفه جیم امده ام که تلافی خوبی که بمن کرده بنویزید هم پادشاه گفت خوبی من بنویز که گفت من همان ملا سفید که بنو مادر سبأ را



# و سرکاری که بخند متب اندله

گشته و سر از شر او خلاص گردی و غلام ما بود چند نفر از اهل بیت ما را کشته بود  
هر وقت که یکی از ما را آنها کبر میاورد و میکشت و نور انجان داد و او را کوبید و کشت  
تا لجه بن جافطع شد زیاده نوشته اند و نیز از جمله معجزین ربیع بن ضبع فراد است  
که در زمان عبدالملک مروان با او ملاقات کرد و عبدالملک از عمر او پرسید پس صد  
هشت سال عمر او بود و شوق کاهن را نوشته اند پس صد سال عمر کرد و شیخ صدق نوشته  
در کتاب قصه شهادت بن عماد که او بن ربیع بن کعب بن امیه و بنی هاشم  
عمر نمود و نیز در بخار صد که در وقت که روایت بن کعب بن ذهل بن قیس بن مجنی صد  
سال عمر کرد و در دید بن زید بن خالد بن حارث بن جاه سال عمر نمود بن هبل بن عبداللّه  
بن کنانه شش صد سال عمر نمود صاحبان تاریخ نوشته اند فیله پادشاهان شکر  
و حبش و غیره هر يك مدت كزاف عمر کرده اند انبغض از برای بن نوشم که انجا  
استبعا طول عمر از حضرت نكند اگر چه اعمال و افعال آنها از روی حقانیت نیست  
بلکه از روی گنج امت مقصود است و هر چه ذکر بعضی از امتها ذکر کرد  
خصوصا حضرت را نمود و اند اگر چه در بخار و سایر کتب اشخاص زیاد نوشته که بعضی  
مبارک فایض شده اند لیکن چون بنگاه این کتاب اختصاص امت چند نفر از آنها را ذکر  
مینمایم از انجمله مرحوم مجلسی در کتاب العینه ما بسنا خود از احمد بن علی راضی روایت  
نموده او گفته که شیخ شهریه بمنزل ابی الحسن محمد بن جعفر اسد وارد کرد و بدو برای  
دو حدیث روایت نمود و من شنید و گمان دارم که این ماجرا بیشتر از سال سیصد  
هجرت بود یا اندک زمانی از آن گذشته بود انشیخ گفت خبر داد بن علی بن ابی حمزه  
در وقتی که بطواف بیتا لله مشغول بود میخواستیم شوط هفتم را بجا آوریم حلقه جمع  
در طرف راست کعبه پدید حلقه زد و جواب خوش رو و خوش بود و مریدم تزد



## کتاب عیالیت

فبطر او در کلام او نشیند بودم و نشینم از نشین او و نشین او نشین  
 در آن حال فرمودم و فتم باو سخن میگویم که از دحام مردم مرا از آن محروم نمود انگاه از  
 بعضی پیران میگویند که کسی گفت پسر سوختا منند و هر سال یکروز بر خاصا  
 خود ظاهر میشوند و با ایشان سخن میگوید با حضرت عرض کردم طالب دشادم مرا  
 هدایت و راه نما به فرماستند پاره بود و وقتی که در خود را از حضرت بستم دیگر  
 بر که اینده نشینا من گفتند پسر پیغمبر بنو حیه داد گفت سنکر پره و در من خود را  
 کشوم و بچینه طلای دیدم پس از اینجا رفتم ناگاه دیدم حضرت عقیق سر من میباشد  
 و فرمود یا برای تو حجتی ثابت و حق اشکارا کردید گفت مرا میباشاید که فرمود  
 منم همدکم کسی که زمین را پر از عدل کرد اند بعد از آنکه پر از جور شده باشد و منم  
 که زمین خالی از حجت میشود و خلا بنو بلشیر از حضرت بنی اسرائیل در حضرت و حجت  
 نمی باشند حال من اکثر شعبان بنو سطر سفر ظاهر کردید و اینکه گفتن اما انی انت  
 در کردن انرا برادران خود که از اهل جند خبر ده در کتاب خراج از حدیثی مثل این  
 روایت نموده در کتاب کمال الدین با ستنا خود همین حدیث تا اینجا که مردم در حضرت بنی  
 مانند این امانت اند در کردن نو برادران خود خبر ده نقل نمودم در کتاب الغنیه  
 مجلسه با ستنا خود از یوسف بن احمد جعفر روایت کرده او گفته که سال سیصد و ششم هجرت  
 حج نمودم و قصد بحاورت نا سال سیصد و هفتم مانند بغداد بیرون آمدم و شام مرا بخت  
 نمود روزی راه نما از صبح از من فوت شده از محل بر تیر آمده برای نماز میباشد چها  
 نفر از در یک محل دیدم ایشان را بخت میکردم یکی از ایشان گفت از چه چیز تعجب  
 کنی نماز ترا کردی و با مذهبت مخالفت نمودم گفت از کجا مذهب را الهی گفت  
 میخوای صاحب خان خود را به بینی گفت بلی انگاه یکی از آن چها نفر اشاره نمود که بینه





## حضرت فاطمه

این است که گفتن ایا دلیل بر این مطلب هست گفت کدام را از ایند منزه را میخواهی بگو آنکه  
 شتر یا بارش که بطرف هوار رود یا این محل را که بطرف آسمان بلند شود گفت هر کدام از  
 این شود سرگامی است در انحال پدر اشتر یا بارش سمت آسمان بلند شد و از آنکه آسمان  
 کمره بود بمن سرگام بود کند کون و علامت از سجده در پیشانیش بود ایضا در بخار از  
 است تا بسنا خود از پوس بن شان صنعا او گفته بمنزل علی بن ابرهیم بن مهزیار هور  
 داخل شد و از اولاد امام حسن عسکری جواب شد گفت بدستی که از امر عظیم پرسید  
 من بستانای اینک اما از فان را مشاهده نما بر بنیت من به حج کرد مراهی برای این مطلب  
 بیافتم بیکه شیخ شهادت خوابگاه خود خواسته بودم از کونینده شنید من گفت  
 لا این ابرهیم بدستی که خدا بیغالی تو را حج کردن مازون فرمود پس ایستاد انداختم  
 چگونه صبح نمودم و در امر خود متفکر بودم و انتظار موسم حج میکشیدم و سر رسید  
 تدارک دیدم بدینتر ضوئه روانه شد بعد از ورود پرسید که ایا امام حسن عسکری را  
 اولاد بی هست جواب نشنیده و اثری بیافتم روانه مکه شده بعد بر ختم و از آنجا حجه  
 رفتم داخل مسجد حجه شد نماز کرده بضرع و زاری و در خود را بحال گذارد از خدا  
 مسئلت نمود از آنجا روانه مکه شد و چند روز اقامه نمود طواف بینا لله میکرد و ربه  
 اعتکاف مشغول بود شب در طواف بود ناگاه شخصی خوش روی و پیر بود بدید در  
 حال بی که راه رفتن میخرا مید طواف میکرد بدیدم در حضور و چیزی افتاد پس شست  
 او رفتم و او را جنبانیده بخود متوجه نمودم در انحال گفت که از اهل کجایم گفتن از اهل  
 عراق فرمود از کدام زمین عراق گفتن از اهواز فرمود خطیب امیشناسی گفتن خدا را  
 رخت کند ای حق را اجابت نمود فرمود خفتعالی او را رخت کند که شهادت میخواهد  
 دعایات میکند و ایند که یهودی میکرد و استکسبیا از دیداش میریخت ایا علی



## کتاب عنایت

ابرهیم بن مهرداد را میسناسی عرض کردم منم فرمود یا ابوالحسن خدا سلا و تحیت بفرستد  
 نشانه که در میان تو و اما حسن عسکری چه کردی گفت نزد من است فرمود و آورد من تحیت کرد  
 برون آورد چون انرا دید ضبط خود نوشت و نوشت نماید چشتم های مبارکش بر آتش شد  
 و باز از بند کمریه نمود محبتی که لباس او از سبیل سر مشک تر کردید بعد از آن فرمود یا بن الهزلی  
 الان ما دون کشته ناد و نه این را گفت و فرمود بمنزل خود برو و مهتابا باش و فنی که غلبه  
 شد و تار یکی خلابو را گرفت انگاه بسخت عامر برو که در اینجا مرا ملاقات خواهی کرد پس  
 دید که در رفتی که بسخت رسید همان جوان را دید که انگاه صدامینکند یا ابوالحسن  
 بیا چون نزد یزد بسید پیشی نمود بمن سلا کرد و فرمود ای برادر با ما بیا پس بر آه افتادیم  
 و با یکدیگر سخن میگفتیم تا اینکه کوههای عرفان را طی نمود و بکوهی مانده رسید و از اینجا به  
 کوهی طایفه رسید فجر اول یعنی صبح کاذب طلوع مرا بفرود آمد از شتران فرود گفت بیا  
 شب بگذارد بعد از نماز شب بنماز و نماز فرمود بعد از اتمام نماز فرمود و شتران را  
 بر آه رفتن مشغول شدیم تا اینکه بیا لای کوه طایفه رسید انگاه فرمود که یا چیری رسید  
 گفتیم نلی از دیک رسیدیم که در لای آن چادر بود و بوی آن نوزای است که کوبان  
 گرفته خله و در کرده و از این را بخت خوشوقت شد گفت که آرزو و امید خود را اینجا  
 خواهند شد پس رفتم و از کوه سر از پر شدیم و مرا کرد از شتران فرود بیا اینجا جایی است که همه  
 سرکشان ذلیل میشوند و هر چه را دوستم دارد را بفرستد و فرستی میکند بعد از آن گفت  
 افسا شترانها کن گفتیم بعد که بگذارد گفت اینجا حرم قائم است بیا اینجا داخل شو  
 مکر مؤمن و از اینجا بیرون نبرد مکر مؤمن پس افسا شترانها کرد و بیا و فرستی که بیا  
 با اینها رسیدیم از من پیشی گرفت و داخل شد بمن گفت اینجا رفقت کن تا وقتی که در این  
 وقتی که بیرون آمد گفت داخل شو که سلامتی در اینجا است پس داخل شد و حضرت را



## در عیادت

سره خروج میکنند در حالی که عکاه و انکسیر سبکمانند و او است خدای نور البیت  
 محشر میراند روی کوبند چندان در خدمت حضرت ماند و بعد از آنکه غنیمت های خواهر خود  
 از آنحضرت پرسید و از مادر و مرخص فرمود که از اینجا بیرون آید پس متوجه منزل خود  
 گردید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از مکه نماند و بگویند آمد در حالی که غلامی بامن  
 بود که خدمت مرا میکرد و اینم است که اینقدر راه طعم نمود و مندم و مکر خبر و <sup>الله</sup>  
 علی محمد و آله الطاهرون ایضا در اینجا و باستان خود آورد که یعقوب بن یوسف ضرا  
 غسانی گفت در سال و نسیب هشتاد و یکم هجرت با جماعت عامه بغرض حج بمکه بیرون  
 رفتم خانه در مکه که سر راه بازار مشهور بسوق اللیل بود منزل کردیم و آنجا خانه خدیجه  
 علیها السلام و بنادر الرضا مینامیدند و پیروز بنی در آنجا بود از او پرسیدم نور البیت  
 است یا صاحب این خانه و از چه سبب از دار الرضا میگویند گفت من از دیوستان ایشانم  
 و اینجا خانه علی بن موسی الرضا بود اما حسن عسکری سر آمد اینجا نشاندند و  
 که از جمله خدمت آنحضرت بود چون این شنبه که انشایا و بهر سبب از رفقای خود  
 پنهان داشتم که مخالف من بودند و عادت من چنان بود که شهادت یابان این  
 خانه در اینجا با ایشان میجوایید و در خانه را می بستم و سنگ بزرگ پشته آن میاندا  
 تاگاه شبی یک در یابان مادر و شنائی مانند مشعل بهم رسید و در خانه را دیدم  
 کشاده بدن آنکه کسی از اندرون بکشا بد مردی میافد و کند کون مایل بود و <sup>بکشا</sup>  
 او نشاء سجده داشت و گوشت بدنش کم بود و پیراهن و یک از ازارك در بر داشت  
 بالارفت و قبل از آن پیره زن میگفت که در آن غریزه دختریم هست کسی اندک از اینجا  
 رود و آنرا و شنائی که در یابان بود وقت بالارفتن آمد در راه دو غریزه دیدم بعد  
 از آن دو غریزه میباید که آنرا چنان باشد و همراهان میباید که از آن <sup>للم</sup>



## حضرت فاطمه

و چنان میگویند که این مرد بیخود دخیل است که در آن غریزه هست و بر او و از آن منع کرده و گفتند  
 که ایشان طایفه علویه هستند منع از احلال میدادند و بر عمو آنها منع حلال بود  
 و آن مرد را دیدم که داخل میشد و بیرون میرفت و کسی در آن نمیکشید و نمیگفتند ما که میخواستیم  
 از خانه بیرون رویم در آنجا حالت که کشته و سبک گذاشته بودیم بود و از این حال  
 غفلت داشتم که منافقت نبودم که میخواستم و بدیدم شک عارض شده به بیرون اظهار  
 مهر بانی نمودم و در میانه میباشتم از احوال آن مرد مطلع شوم و گفتم با او که میخواهم از او  
 بپارم چیزها سوال کنم و هم سرش شوم و بگویم که در فضای من حضور داشته باشند لیکن میگویند  
 نمیشود و میگویند هر وقت که دیدی آنها هستم از غریزه بیرون میآیم تا اینکه بیرون از تو  
 چیزی را که در خواطر من است بگویم میگویند بنویس بری بگویم لیکن بجهت کسانی  
 که با خود نمیبرند گفتند که میخواستم بگویم گفت بنویس من میگویم و نام کسی را  
 ذکر نکرد که صاحب شریکان خود در شیشه نگی و با ایشان نمیکشید و بر آنکه ایشان  
 بتواند و با ایشان مذاکره کند که این را میگوید گفت من میگویم نگاه رعایت و هدیه  
 بعلیم رسید که مانع آمد و من به سوال کنم چنانکه آن نمودم که صاحب فضای مرا که  
 بجهت آمده بودند و نمودم که این صاحب را از راه نمودم گفت کسانی را گفت که  
 در شهر تو سرباز بودند آن هم در اینجا با تو بودند و میام و کسانی که با من در خانه  
 بودند پیشتر از آن در حضور من حاضر شدند از این جهت مفسد و سعادتی  
 در حق من کردند تا اینکه بدین سبب که بچشم پنهان کردید پس فهمید که مراد پرهیز  
 از صاحب همین اشخاص است بعد از آن از او پرسیدم تو را با ما در ضام چه نسبت است  
 گفت اما حسن عسکری را خدمتکار بوده چون غیبی کردم که از جمله دستداران  
 اهلیت است پیش خود گفت که فاطمه را از او پرسیدم نگاه گفتن تو اینها را میفهمم



## در غیبت

که بچشم خود او را دیدم که گفت ندیده ام و پراوشتی که من از خانه امام حسن عسکری  
 جدا شد خواهرم بقائم حامله بود و امام حسن بمن شکره داد باینکه او را در  
 عمر سپیدم و بمن فرمود که نزد قائم و حنا میباشی که نزد من هستی را وی گوید بیشتر  
 از این چند وقتی بود که در مضر بود قائم و مکتوب و سی و بیار خوجی و از مردی از  
 خراسان که زبان عربی می دانست برای من فرستاد و مکتوب امر نمود که این  
 حج ما هم پس بطبع اینکه آنحضرت را به بدیم از آنجا بیرون آمد و بنا بر این در این وقت که با  
 پیره زن سخن می گفتم بخاطرم گذشت که همان مرد که شرفا میاید قائم است و سابقا  
 در اهلی که شش عدد آنها سکه حضرت امادضاء بود ندیده بودم که آنها را در غیبت  
 در مقام انوهم بلید از آنها را بیرون آورد پیش خود گفت این در راهم را بار لافاطه  
 مذ هم خبر و توانش زیاد توانست از اینکه بمقام انوهم بگذارد انداه به پیره زن گفت آنها  
 از اولاد فاطمه بکسانیکه استحقاق دارند بدیده و ندیده این بود که قائم همان مردی  
 که شرفای بدیم و پیره زن در راهم را خدمت آنحضرت میقدفد پس آنها را گرفت و از غره  
 بالا رفت ساعی در رفت نمود مرا بخت کرد گفت بنویس مکتوب ما را در آنها حقی نیست  
 بجای که نیت کرده بگذارد و لیکن آن شش عدد که سکه امادضاء است بمایده عرض  
 از ما بیکدرا بجا که نیت کرده بلید از پس بگفته او عمل کردم در پیش خود گفتم کبیه که پیر  
 زن اینها را از جانب او بمن میگوید همان مرد است بعد از آن در نزد من نشسته و هیچ  
 بود که در او را بجان بگفتم غلام بیرون آمده بود به پیره زن گفتم که این نسخه را  
 میبمانا بکسی که تو میبمان قائم را دیده و آنها را می شناسد گفت بمورد نسخه را باو  
 دادم و چنین گمان کردم که او میتواند بخواند نگاه گفت خواندن من اینجا ممکن نیست  
 پس نزد است و بغیره بالا رفت و مرا بخت کرده گفت صحیح است و عبارات آن نسخه این



حضرت فاطمه

بود ایشتر که بیشتر ما بشرت به و غیره یعنی مرده بیدار شد و ایچیز و کربان را  
 حال یکی مرده نداده و غیران هم مرده بیدار شد بعد از آن گفت بنویس که  
 به نیت صلوات بفرست به بچه صوف میگوئی گفت بدین لحن میگویند اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد و باریک علی محمد و آل محمد افضلها صلیت و بارکت و فرحت علی  
 انوارهم انک حمید مجید یعنی گفت اینطور مگو بلکه هر وقت صلوات بفرستی همه  
 ایشان صلوات بفرست و نامهای ایشان را ذکر کن گفت چنین کنم چون رود بگو  
 شد از غریبه آمد دفتر کوچک داشت گفت بنویس که هر وقتی که اراده صلوات  
 فرستان داشته باشی بر نیت غیر از روی این نسخه و اوصیای او صلوات بفرستی  
 انرا گرفتم و صلوات فرستادن بآن علم میگردم و چند شب عمره را دیدم که از غریبه  
 یابین آمد و از و شنیدی هم بود در او میگویم از پی او شنیدی میفرستم بطوری که آن  
 روشنائی را میدیدم و لیکن کسی را نمیدید تا اینکه روشنائی داخل مسجد میشد و بن  
 جماعتی از اهالی را در مختلفه میدیدم که بد خانه میآمدند و بعضی پاچه و فرهای بر  
 زن میدادند و پیره و بزرگوار هم میدیدم که آنها را با ایشان میداد و با ایشان صحبت  
 و ایشانرا میشناختم و جماعتی از ایشان در وقت مراجعت بعد از راه دیدن نسخه  
 دفتر صلوات بدین لحن بود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ  
 الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ حَلِّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُنْتَجِبِ فِي الْمِيثَاقِ الْمُصْطَفَى  
 فِي الصَّلَاةِ الْمُطَهَّرَةِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ الْبَرِّ مِنْ كُلِّ عَيْبِ الْمُؤْمَلِ وَ الْجَاهِ الْمُرْتَجَى الْكَاشِفِ  
 الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينِ اللَّهِ اللَّهُمَّ شَرِّفْ بِنَانَهُ وَ عَظِّمْ بَرْهَانَهُ وَ أَفْلَحْ حُجَّتَهُ  
 وَ أَرْفَعْ دَرَجَتَهُ وَ أَضْيُ نُورَهُ وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ اعْظِمْ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ  
 وَ أَلْزَمْ دَرَجَتَهُ وَ الْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ وَ أَلْبَسْهُ نِقَامًا مَجُودًا بِغِلْطِهِ بِهِ الْأَوَّلِينَ



# صَلَوَات

وَالْآخَرُونَ وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَفَائِدِ عَرِّ الْحَقَّائِنِ  
 وَسَيِّدِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ  
 الْهَادِي الْمُهْدِي إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الرُّسُلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ الْأَيِّمَةِ الْهَادِيَيْنِ الْمُهْدِيَيْنِ الْعُلَمَاءِ الْقَضَاءِ  
 الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ دَعَاؤُكَ دِينُكَ وَأَرْكَانُ تَوْحِيدِكَ وَتَرَاجِمُ وَحْيِكَ وَحُجَجِكَ  
 عَلَى خَلْقِكَ وَخُلَفَاؤِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ لَحِقَتْهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُمْ  
 عَلَى عِبَادِكَ وَأَرْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَخَصَّصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَجَعَلْتَهُمْ دُرَرًا فِيكَ  
 وَغَشَّيْتَهُمْ بِرُحْمَتِكَ وَدَاوَيْتَهُمْ بِبَهْمَتِكَ وَغَلَّيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَالْبَسْتَهُمْ تَوْحِيدَكَ  
 وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَكَوْنِكَ وَخَفَّفْتَهُمْ بِمَلَاؤِكَ وَكُنْتَ وَشَرَفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ اللَّهُمَّ  
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ أَلَوْهَ كَثِيرَةً دَائِمَةً طَيِّبَةً لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ



## اشخاصی که رخصت

در حالی که او داده داشته از آنحضرت بیرون بعد از نماز کعبه و آنحال که بیرون  
فرمود یا احمد بن اسحق بدین که خداوند تعالی روز عین را از خلعت او برافشاند  
و آنکه از آنحضرت بیرون فرمود یا احمد بن اسحق که خداوند تعالی روز عین را از خلعت او  
برافشاند و این دفعه کند و سببی با او از آن نازل کرد و بر کافران زمین و جوشش بیرون و این  
نخواستند که او را بیرون بکنند و وقتی که اینها را عرض کردم ای سید رسول خدا یا بعد از  
نوا امام و خلیفه که خواهد شد پس بر خوانند داخل خانه کردند بعد از آن طفل سه  
که در مبادکش مثل ماه شب چهارده بود بدشش گرفته بیرون آمد و فرمود یا احمد بن اسحق  
اگر در نزد خدا و ما حاضر و منزلت نداشته هر اینه این طفل را بنویسم بدین که او  
هم کینه و هم نام بیخیر است و زمین را پرازد عدل کرد اند چنانکه بر او جور و ظلم کردند  
باشد فرمود یا احمد بن اسحق مثل او مثل خضر و ذوالقرنین است بخدا سو کند هر اینه  
او عینت میکند عینت کردنی که در آن از هلاکت بگریزد و فساد اعتقاد بخانات عی  
یا بد مکرستی که خدا او را در مقابل اعتقاد نمود ما بافتی تا بنفتم کرد اند و برای دعا  
کردن بنجیل فرج آنحضرت او را توفیق دهد راوی گوید عرض کردم ای مولای من یا در این  
باب عینت هست که دلم بملاحظه آن مطمئن گردد در آنحال آن طفل بر زبان فصیح تکلم نمود  
و گفت انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلبوا بعد عین یا احمد بن  
اسحق یعنی من باقی مانده خدا در روی زمین و من انتقام گیرنده از دشمنان او ای احمد بن  
اسحق و نیز فرمود وقتی که اینگونه سخن گفتن را از من دید که ما آنکه طفل خود را سال هشتم  
دیگر به دلیل فرودین که آن نمیزد این است که عین را از دست بدی و اثر آنرا حسنجو  
نما به راوی گوید با سر و شادی از خدمت آنحضرت بیرون آمد و وقتی که فردا باز به  
خدمتش رفتم عرض کردم یا بن رسول الله بدین که شادی و خوشحالی من بسبب آنکه



## حضرت قائم زاده در کتب آمده

بنی نوح بیشتر کرد بد لیکن سنت و شیوه خضر و ذوالقرنین که در آن طفل هست چیست  
فرمود طول غیبت و امت عرض کردم که آیا غیبت او طولانی گردد و فرمود اری سوگند بخدا  
ناید میکنم هر آینه غیبتش بجای طو لانی گردد که اکثر کسانی که با ما مقرب قائلند از اعتقاد شما  
بر میگردند و آن اعتقاد باقی میمانند مگر کسی که خدا در خصوص لائت ما از او عهد  
و پیمان گرفته و ایمان زاده دل او نوشته و او را بروح ایمان موبد گردانید با احمد بن محمد  
غیبت کار بی انت کارها و سر کسب ز اسرار وی و غیبی است از غیب او پس آنرا که بنو  
گفته اند که کتمان و پنهان دارد مقابل این نعمت عظمی از شکر کنندگان باقی که در آخرت  
در عین ما با باقی شیخ صدق گفته که هیچ قدر انشید مگر از عبدالله و رافق بخت خود و  
بعد از آن از خود شکر پرسید گفت صحیح است ایضاً در کتاب کمال الدین شیخ صدق  
گویند که خبر داد بنی پد فخر سعد و از علان کلینیه علان گفته که خبر دادند بنی جماعی از  
محمد بن محمد استخبره و از غانم سعید گفت که در فقه بیشتر با یاد شاهند سناب و هم  
ما چهل نفر بودیم که اطراف کوسه پادشاه بودیم و هر چه در فرما نوردید و بحد  
و بود خوانده بودیم هر دینی که مسئله علیه پادشاه دو چا میشد بما رجوع میکرد  
و ذکر محمد را با هم میخواندیم و گفتیم ذکر و زاد و کتایبهای خود خوانده ای همه اتفاق  
نمودیم باینکه من برای طلبی بیرون روم پس در طلب و بیرون رفتم و اموالی با خود بردم  
و جستجو نمودم طایفه نزرک سواراه مرا گرفته از هر چه داشتم عاری نمودند بعد از آن شهر  
کامل از اینجا ببلخ و نزد بنی شور که وای ایجا بود و از شد و مطلقه را که برای آن بیرون  
بود ما را اظهار نمود او همه علمای بلد خود را برای مباحثه ما من جمع نمود از حال محمد  
از اینجا جوایز گفتند که او پیغمبر است و وفات نمود خلیفه او ابو بکر است گفتیم  
او را بیان کنید پس نسبت و دامیان کرده بفرستید رسانیدند گفتیم که این مرد از شر



## انتخابی کتب مخصوص حضرت

پروا آمد بکفر داخل شد گفتند بوالی امر کن کور نش را بزنند گفتیم که من بدی بنی خبیثه  
 ام از آن دست بر نمیدارم مگر بدلیل و برهان که اقامه شود در انحال و الحسین ابن سبکت  
 را طلبید با و گفت که با من مباحثه و مناظره نماید جواب گفت: علما و فقهائان نزد تو هستند  
 چنانچه امر کن با وی مباحثه نمایند و الی گفت چنانچه میگویند بشنوی با وی خلوت کن و باطل  
 را او مباحثه کن پس با من خلوت کرد از احوال رسول خدا را پرسید گفت چنانست که علما ابو  
 گفتند مگر اینکه خلیفه او پس عمرش علی بن ابی طالب است و او شوهر دخترش فاطمه و پدر  
 پسرانش حسن و حسین در انحال گفتیم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسوله  
 الله بعد از آن نزد و الی رفتم و اظهار اسئله نمود انگاه امر کرد بحسین که مرا احکام و مسائل  
 یاد دهند و از احکام اموی ختم و بار گفتیم در کتابهای ما چنین معلوم میشود که پیغمبر خلیفه  
 نمیکند مگر اینکه خلیفه دیگر جای وی بنشیند پس خلیفه علی کی بود گفت پس حسن  
 و حسین و بیک الله ظاهرین و ابیان نمود تا اینکه ما حسن عسکری را رسید بعد از آن  
 گفت که اکنون احتیاج داری باینکه خلیفه اما حسن عسکری را جستجو نمود پس از بخار و نه  
 مطلب و جستجو شد محمد بن محمد گفت که او بر فاق ما بیعت اند برای ما چنین مذکور نمود  
 که در خصوص جستجو این امر رفتمی داشتم بعضی اخلاف او را ناخوش داشتند از او جدا شد  
 و بگزینان فرات میباشتم یا وضو میساختم و با خود تفکر و ایام را میکردم ناگاه کسی آمد  
 و بمن گفت مولای تو را اصطبلد پس مرا برداشتند از پاره جاها میبکند ایند تا اینکه مرا داخل  
 خانه و بستن نمود ناگاه مولای خود را دیدم نشسته بود من نگاه کرد بر بان هند بان  
 تکلم کرد و بمن سلام کرد و نام مرا بیان نمود و آن چهل نفر که نزد پادشاهان من بودند  
 اسم آنها یکایک پرسید بعد از آن فرمود که از ده نموده که امسا با اهل قم حج کنی در این  
 سال حج را موقوف بجزاسان معاوی بنی امیه و از رساله ایند بکن و بیکه بنزد من



## فایده های سرگشته اند

و فرمود که این را در راه صوفی بفرستید و بگویند که این کتاب را در سال  
 سال حج برای ما بفرستید و از نیکو عقیقه بفرستید و خانم هشتاد و پنج سال  
 اینده بفرستید از خراسان آمد و در آن ایام پاره لطفها از جانب صاحب الامر <sup>عجل</sup> مآورد  
 و داخل شهر قم شد تا اینکه حج نمود بخراسان معاودت نمود و وفات کرد رحمه الله علیه  
 عیون بن شاذان که بلی گفته غامضه بود که نزد ای سید بدو مقرر نمود و صحت این براسلا  
 در انجیل برای من واضح شد بود بنا بر این از کابل بطلب خویشین آمد و هدایت یافت  
 در کتاب کمال الدین از ابن منوکل و از حمیر و اینگونه او گفته از محمد بن عثمان <sup>عجل</sup> بن  
 که با صاحب این امر دید که گفت از وی بدام و خوردیدن من و زاد ز کعبه بود و حال  
 که می گفت اللهم انی بک ما وعدتني یعنی نزد کارا چیزه که بمن وعده داده محقق گرد  
 و با این است از عثمان <sup>عجل</sup> بن و این نموده که حضرت را در سنت صحاح و معانی که از پدر  
 کعبه رفته می گفت اللهم انی بک ما وعدتني و کتاب العقیقه از جاعنه و این از صد  
 او از پیش و این منوکل همه ایشان از حمیر و مثل این حدیث روایت کرده اند و رجال الکتاب  
 کمال الدین ما استخوان خود از ابرهیم بن محمد علوی روایت کرده اند او گفته که بشم نام دارد  
 اما حسن عسکری <sup>عجل</sup> بن خبر داد گفته که نکشت بعد از ولادت حضرت صاحب الامر <sup>عجل</sup> بن و  
 رفتم و عطسه دادم فرمود بر جاک الله بشم گویند چون این دید شد بعد از آن  
 فرمود صبحی مریضه بنوادم گفته از وی فرمود که این عطسه تو را باعث امان بود از سر  
 تا سه روز در کتاب مذکور گفته از راوی ها که او گفته که طریف ابو نصر بن خبر داد  
 گفت حدیث صلوات الله و آله و آله که در یک من فرمود صد سوره را نزد من از این  
 او فرمود مرا پیشانی که تم بلی فرمود من یکسوم عرض کردم اقا و سپهر اقا و سپهر  
 بچه سبب این را از تو پرسید عرض کردم که او شومر شد از آن فرمود که من خانم از شما



## نکته اشخاصی که خصو

و سبب خداوند عالم بلاها را از اهل دین و شیعه من دفع میکنند در کتاب الغیبه  
از علان او از طریف ابو نصر خادم مثل اینست روایت کرده در کتاب کمال الدین از  
محمد بن محمد خراسانی او را به علی اسد او را زید ش او را محمد بن عبدالله کوچه روایت کرده  
که محمد بن عبدالله کوچه در کسانبر که بر معجزات حضرت فاطمه مطلع گردیده و او را دیده  
و گفته او بسیار وصف بودند و کلا و غیر و کلا و ذامها و وطنهای نازک و کلا بودند  
بدین پنج است از بغداد عمری و پیشتر حاجز و بلاد و عطار از کوفه عاصمی و از  
اهواز محمد بن ابراهیم بن مرزبان و از اهل قم محمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح  
و از اهل دیلم سبطی و اسدی که خود را و اینها ثابت باشند و از اهل ازرباجان  
شمس بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و اسامی غیر و کلا از فرار همدان است  
از اهل بغداد ابی شمس بن ابی جابرس و ابی عبدالله کنگ و ابی عبدالله جندی و  
هشتم فرار و بنی و ابی شمس بن ویس و ابی عبدالله فروخ و مسرطیخ  
غلام اقا علی النقی و احمد محمد پیران و اسحق کاتب بری و یحیی صاحب  
و صاحب ترخمونه بودند و از همدان محمد بن کشر و جعفر بن همدان و محمد بن  
هرون بن عمران و از بنو حسن بن هرون و احمد بن خبیر ابو الحسن و از صفهان  
ابن ادرشاله و از صبره زبدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن  
محمد بن اسحق و حسن بن یعقوب و از اهل دیلم شمس بن مؤسسه و پیشتر و ابو محمد بن  
هرون و صاحب حصاة و علی بن محمد و محمد کلینی و ابو جعفر ثقا و از قزوین  
مرادس و علی بن محمد و از قاضی دوفز و از شهر ذرا بن الخال و از فارس  
میر و از مر و صاحب هزار دینار و صاحب طالع و دفعه بیضا و ابو ثابت  
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از بن فضل بن یزید و پیشتر و حسن



## حضرت قائم الزمان که در مآند

و جعفر و ابن ابی و شمشاطی و از مضر صاحب و مولود و صاحب مال در مکه  
و ابودجا و از نصیب بن ابومحمد بن و حنا و از اهوان حبیبی و کتاب کمال الدین  
از طالقانی و از علی بن احمد کوفی و از سلیمان ابوهیم رقی و از حسن بن و حنا و از  
روایت کرد او گفته در آثناء حجة پنجاه و چهار بعد از نماز عشاء در زیر درختی  
دو من افتاد و رفت و من از عفتش در آن شد و از او می پرسید مرا اینجا می بیند تا این  
که مرا اینجا خانه خدیجه رسانید و در اینجا خانه بود که در آن از من می پرسید و او را  
نزد با او درخت ساج بود پس آن کسین با او رفت بعد از آن صدا شنیدند که با من  
با لایا پس با او رفت و در درخت استاده و در آنجا صاحب الزمان و من فرمود و با حسن  
چنان گمان می کند که تو بر من پنهان می کنی ای خدا سو کند یاد می کنم که هرگز این من در همه  
چهارای خود با تو بود بعد از آن شروع نمود اوقات گذشته را یک یک می شد و وقتی که  
اینها را شنیدند و در بین افتاد و در حیا احساس نمود که در میان من و منید پس  
خواستیم آنگاه من فرمود که حسن در مدینه در خانه امام محمد باقر و از ابوبکر و از ابی جعفر  
مکن و در خصوص خودی و اشامید و پیوسته نشویش مکن بعد از آن دفتری بود  
که در آن دعا و طریقه صلوات بر آنحضرت نوشته بود و فرمود با من طریق دعا بکن و صلوات  
بر من بفرست و انرا مده مکر با هلا حق از دست من بدست که خدا تعالی توفیق دهد  
دشمن خدای من ای ایا نور بعد از این نخواهم دید فرمود با حسن اگر خدا خواهد  
می بیند را و می گوید از حج برگشتم و بفرموده آنحضرت در خانه امام محمد باقر و ساج  
کشتم بطوریکه هر وقت که از خانه بیرون می رفتم با ابی بر نمی کشتم مگر برای عبادت و وضو  
یا خوابیدن در وقت افطار که داخل خانه می شد طرف چپها کجی بر آری کرد و کرده  
نای در سران گذاشته می دیدم و در بالای کرده فان با و خودی نهها که دلم را در خوا



## اشخاصی که در ترک خسرو

نمود مشاهده میکردم پس اهل امارت بخوردیم بمن کفایت میکردند و در موسم زمستان پوشاک  
 زمستانی و در وقت تابستان لباس تابستانی میرسانیدند حال آنکه در روزها خانه را از آب و  
 جاروب میکرد و در کوزه در آغوش می گذاشتم و در وقت افطار بخانه بر میبکشتم و از ارباب  
 می یافتم و اهل خانه طعام مرا میدادند و مرا بخوردن از احتیاج همیشه در وقت  
 نشستن میکردم تا اینکه مطلع نشوند بر ستر من کسانی که با من در اینجا بودند در کمال  
 نر بود از این متوکل و از حیرت او از ابرو هم بر میخیزد و اینک او گفته مدینه را بخدا  
 امد و از اولاد اما حسن عسکری علیه الفتح و حسن مجتبی و بر حیرت مطلع نکردید بدان  
 اینجا کوچیده بمکه معطره روحانی که این مطلب را تحسین میبوم رفتم وقتی که در طواف بود  
 ناگاه جوابی گفت که کون که حسن عسکری داشت با کمال دنیا بی بنظر فراموشی که  
 یاد رفت نظر من نگاه میکردم و انحال یاد دارم که اینک مطلع خود را نزد وی میبارم و سمیت  
 بیل نمودم و مسئلا کردم جوابی بگو شنیدم بر سپید ز کجای گفتم از عراق گفت از کلام  
 شهر عراق گفتم اهل هواز گفت مرحبا بلفانك ایا در اینجا جعفر بن محمد اصبغی را میشناس  
 گفتن داعی خود را اجانبی خود گفت رحمت خدا بر او باد که شهر هارابه بنید ابرو صبر تا این  
 که خداوند عالم توانایی با و عطا فرمود بعد گفت ایا ابرو هم من مهر یار و امین  
 گفت منم ابرو هم پس با من معانقه نمود و طول داد بعد از آن گفت مرحبا بک با ابا الفتح  
 چه کردی آن نشانه را که میان تو و اما حسن عسکری علیه السبب ارتباط و اشنایی بود که من  
 چنانکه میگویم که مراد از انکشتن است که خدا این تعالی انرا از اما حسن عسکری علیه السبب  
 عطا فرمود گفت مرادم ها داشت پس انرا بر او زد و وقتی که بان نگاه نمود از من گرفت  
 بوسید کتابی که در یکین آن بود خواند و این کتاب این بود یا الله یا محمد یا علی  
 بعد از آن گفت جانم فدای آنحضرت باد که سبب ای از مسائل از آنحضرت اخذ میکردم



## امام عصر نمودند

و انواع احادیث را از زبان معجز بیانش مشتبه و در خزینه خواطر مرهیان میگردم و در اینجا  
از دیگران ممتاز و منفرد بودم زیرا که خصوصیت در خدمت و بیشتر از دیگران بود و از وی  
گفتند که این جوان بعد از پاره سخنان گفت تا اینجا رسید که گفت یا ابا اسحق مطلب نزد خود  
را که بعد از حج اراده نمود بمن خبر ده گفت سوگند به پدرم نیاورم مگر که مطلب را از او نکرده  
ام فلانکه سزاوارتر از تو میسرسم گفت هر چه میخواهی بپرس انشاء الله جواب را برای تو  
شرح میکنم ای اخباری در خصوص اولاد امام حسن عسکری و آلش گفت بعد از سوگند  
این در جبین محمد و موسی سپران امام حسن عسکری و نوری شاهه میکنم بدست که من  
فرستاد ایشان نزد تو برای اینکه امر ایشان را ببوی برسانم پس اگر ملاقات ایشان را در دست  
میلای و میخواهی که چشمش بمشاهده جمال ایشان پرورد گردد تا من بیا تا بطایف برویم  
و این را از رفقای خود پنهان دار ابوهم گفت با وی بیعت طایف دهم و بیایم مکههای دیک  
سایا افتادم تا اینکه مجاری وارد کردید که بیا بان بانجا صهی شده بود در اینجا خیمه از  
موسطرد رسید که بر بالای تلی برپا شده بود و سبب اطراف دین روشن بود آنگاه بمن  
سبقت نمود برای اذن گرفتن داخل خیمه شد و بان دو نفر سلا کرد و ایشان را از آمدن خبر  
داد در آنوقت یکی از ایشان که بحسب سن از دیگری بزرگتر بود که محمد بن حسن علیه السلام  
باشد بیرون آمد جوابی دید که دندک صا و جبین کشاده داشت و بر و هایش طم نردک  
بنودند و خدش نرم و نایبند ... آمد بود کونا که او را لطافت و طراوت مثل و مانند  
نداشت و جبین مبارکش مانند ستاره و در خدش خاله داشت چنان خیال میشد  
که باریخه مشک در نقره سفید قرار گرفته و در سرش تا بکوش مبارکش موکها سیاه و را  
هیبتی و صوته بود که هر که چشم را بر او میزد از آن ندیده بود و قتی او را دید که بوی  
دوید و خود را انداخته اعضا وی را بوی مید فرمود مرحبا بک یا ابا اسحق که گمانت



## فرمایشات امام عصر

اَلَا تَأْمُرُ بِتَقْدِيسِ وَشَيْءٍ لِّفَائِكَ وَالْمَنَاقِبِ بِنَبِيِّ وَبَنِيكَ عَلَى تَسَاطُطِ الدَّارِ وَتَرَاحِي تَحْمِلُ  
 صُورَتِكَ حَتَّى كَأَنَّا لَمْ نَحْمَلْ طَرَفَةً عَيْنٍ مِنْ طَيْبِ الْحَارِثَةِ وَخِيَالِ الشَّاهِدَةِ وَأَنَا أَحْمَدُ  
 اللَّهُ وَرَبِّي وَلِيَّ الْحَمْدِ عَلَى مَا قَبَضَ مِنَ النِّكَاحِ وَدَنَنَ مِنْ كُوفَةِ الشَّاذِلِ وَالْإِسْتِشْرَافِ  
 بِعَيْنِي إِلَى اسْمِ بَيْكَنْ وَبِسَمْعِ مَذْمُومٍ كَذَائِبِي بِدَنَنِي كَرُورِ كَارِ بَشِيرِ إِذَا بِنِ مَلَأَ قَانِ  
 هُمُ أَوْفَاتِ بِنِ وَعَدِهِ مَبْكُورِ وَرَضَا مَذْمُومًا كَرُورِ مَبَا مِنْ وَشَيْءٍ بَا وَجُودِ دُرُورِ كَرُورِ  
 مَا أَرَى بَكْرِي وَنَا حَزْرِي بِدَنَنِي مَا هَدِي بِكَ صُورَتِ وَطَلَعَتْ تَوْرَادِ رَانِيَةِ خِيَالِ مَقْصُومِ مَبْكُورِ  
 كَرُورِ بَا يَكُنْ لَكَ أَلَذَّةٌ صَحْبَتِ وَخِيَالِ يَدِ هَمْدِ بِكَ خَالِي لَشَدِيدِ بِعَيْنِي هُمُ شَدِيدِ دَعَا لِحَيَا  
 بَا هَمْدِ بِكَ صَحْبَتِ مَبْكُورِ بِرِوْهِ هَمْدِ بِكَ رَا بِدِيدِ بِرِوْهِ الْحَالِ حَمْدِ خَا بِرِوْهِ مَبْكُورِ كَرُورِ  
 مِنْ رِوْهِ حَمْدِ بَا دُونَ دَارِنِ حَمْدِ دَارِنِ مَقَابِلِ أَيْنِكَ مَلَأَ قَانِ بِرِوْهِ مَا مَبْكُورِ وَطَا بِرِوْهِ  
 مَا أَرَى أَلَذَّةً لِمِشْتِاقِ وَاسْطَادِرِ هَا بِدَنَنِ عِدَا زَانِ أَرِنَادِرِ زَانِ دِنِي مِنْ أَنَا زَانِ كَرُورِ  
 بُوْدِنِدَا نَا نَا كَرُورِ دَارِنِ قَانِ بُوْدِنِدَا بِرِوْهِ غُرُورِ كَرُورِ كَرُورِ وَفَادِرِ مَرْدَا دِنِ بَا دِنِ  
 وَبَقِي كَرُورِ خَدَا بِتَعَالَى آفَا مِنْ إِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي رَا بِدَارِ بِفَا بِرِوْهِ هُمُ شَدِيدِ بِرِوْهِ  
 نَقِصِ وَجُوبِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ  
 كَرُورِ بِدَنَا أَيْنِكَ خَدَا وَنَدَا لِمِشْتِاقِ رَا بِدَنِنَا بِرِوْهِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ  
 شُكْرِ مَبْكُورِ دَرِوْهِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ  
 رَا وَشَيْءٍ بِرِوْهِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ مَبْكُورِ  
 رَا إِذَا مَرَدُ إِلَى صَلَاتِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَن لَّا أَوْطِنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا  
 وَأَخْفَاهَا إِسْرَارًا لَّا مَرِيءَ وَنَحْصِبْنَا لِحَلٍّ مِنْ مَسَاكِينِ أَهْلِ الْفَقَارِ وَالْمَكْرَمَةِ مِنْ إِحْدَا  
 الْأُمَمِ الصَّوَالِ قَسْبَدَ إِلَى الْمَغَالِبَةِ الرِّمَالِ وَجُوبِ إِلَى صَدَائِقِ الْأَرْضِ مَنَظَرِي الْعَالِيَةِ  
 الَّتِي عِنْدَهَا بَحْلُ الْأَسْرُورِ بِهَلِي الْفَلَعِ وَكَانَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سُبْحَانِي وَخَلِّقِي



## باب هبة مهزبار

الْحَكِيمُ وَكَوْنُ مِنَ الْعُلُومِ مَا إِنَّ أَشَقَّ إِلَيْكَ مِنْهُ جُزْءًا أَعْنَاكَ عَنْ الْجَلَّةِ لَعَلَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ  
 أَنْتَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا بَنِي إِنَّ اللَّهَ جَلَّ شَأْنُهُ لَمْ يَكُنْ لِيُجْلِيَ أَطْبَاقَ أَرْضِهِ  
 وَأَهْلُ الْبَيْتِ فِي طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ بِلَا حُجَّةٍ تُسَيِّعُ لَهَا وَمَا يَرْبُؤُكُمْ بِهِ وَيُقِنْدِي  
 بِسَبِيلِ سُنَّتِهِ وَفِيهَا جُزْءٌ وَارْجُوا يَا بَنِي أَنْ تَكُونَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ لِلشَّيْرِ  
 الْحَقِّ وَطَحَى الْبَا طِلْدًا عِلَالِ الدِّينِ وَأَطْفَاءِ الصَّلَاةِ فَعَالِيكَ يَا بَنِي بَلَرُومِ حَوْلِي  
 الْأَرْضِ وَتَتَّبِعْ أَفَاجِيهَا فَإِنَّ لِكُلِّ وَلِيٍّ مِنْ وَلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عُدُوًّا مُفَارِعًا وَ  
 ضِدًّا مُنَادِرًا فَرَاضًا لِحَاكِمَةِ أَهْلِ نِفَاقِهِ وَخِلَافِهِ أُولَى الْأَحَادِ وَالْعِيَادِ فَلَا تَوَلَّ  
 ذَلِكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَالْإِخْلَاصِ تُزْعَجُ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ إِذَا امْتَنَ  
 أَوْكَارُهَا وَهُمْ مَعَشَرٌ يُطْلَعُونَ بِحَايِلِ الدَّلِيلِ وَالْأَسْتِكَانَةِ وَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِرُوحَةٍ غَمَّا  
 يُرَوْنَ بِأَيْقُنٍ مُخْتَلَةٍ مُخْتَلَةٍ وَهُمْ أَهْلُ الْفَنَاعَةِ وَالْأَعْيَانِ وَاسْتَبْطُوا الدِّينَ  
 فَوَادَرَوْهُ عَلَى نَحْوِ هَذِهِ الْأَصْدَادِ خَصَّ اللَّهُ بِإِحْتِمَالِ الصِّبِّ لِيُشْبِهَهُمْ بِإِشْتِاعِ  
 الْعِزِّ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَجَبَلَهُمْ عَلَى خِلَافِ الصَّبْرِ لِيَكُونَ لَهُمُ الْعَافِيَةُ الْحَسَنَةُ وَكَرَامَةُ  
 حُسْنِ الْعُقُوبَةِ فَأَنْتَ يَا بَنِي تَوَدَّ الصَّبْرَ قَلِيلَ مَوَارِدٍ أَوْ مَوَدَّةً تَفْرِيدًا لِكُلِّ الصُّنْعِ  
 فِي مَصَادِيرِهَا وَاسْتَشِيرَ الْعِزَّ بَيْنَا بَنُوكَ بِمَحْظُومِ الْحَمْدِ عَلَيْهِ إِشَاءَ اللَّهِ فَكَانَكَ  
 يَا بَنِي بَنِي بَيْدِ نَصْرِ اللَّهِ قَدَانِ وَتَبَسُّرِ الْفَلَجِ وَعُلُوِّ كَعْبِ قَدْحَانِ وَكَانَكَ بِالْوَابِ  
 الصَّفْرِ قَالِ الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَحْقُقُ عِلْمَ أَشْيَاءِ أَعْنَاكَ مَا بَيْنَ الْحِكْمِ وَزَمَرِ مَوْكَانِكَ  
 بِتَرَادُفِ الْبَيْعَةِ وَتَضَافِ الْوَلَاةِ مَتَبَاخِمِ عَلَيْكَ تَنَاخُمِ الدَّرَجَةِ مَتَابِخِ الْعُقُودِ  
 تَضَادِفِ الْأَكْفِ عَلَى جَنَابِ الْحَيِّ الْأَسْوَدِ فَلَوْ دُبُغْنَا نَاكَ مِنْ مَلَكٍ وَمَرَاكُمُ اللَّهُ  
 مِنْ طَهَادِ الْوَلَاةِ وَنَقَاسَةِ الْقُرْبَةِ مُقَدَّسَةً قُلُوبُهُمْ مِنْ دَكِيشِ الْفَتَانِ مَقْدَرُ  
 أَفْنَدِهِمْ مِنْ رَجِيحِ الشَّقَاوَةِ كِبَتُهُ عَمَّا نَاكَمُ لِلدِّينِ خَشْنَةُ خَصْرَائِهِمْ سَلَامُكُمْ



## فرمانیست از امیرکبیر

واضحاً بالقبول ووجههم نصرة بالفضل عباداً لهم بدین الحق واهله فاذا  
استثبتت اركانهم وتقومت اعمادهم قد انت بمكان تفهم طبقات الامم اذ ينبتك  
في ظلال سحرة دوحه سبقت افنان عضوها على حافات بحيرة الطوبى ضد  
نسيم الحق وبتجلي ظلام الباطل وبقصم الله بك الطغيان وبعيد معالمة  
اه بمان يظهر بك اسقام الافان والسلام الرفان بورد الطيف في المهدك سحابة  
اليك هو ضاوتواشط الوحش لم يجد مخوك بجاذ الحشر بك اغصان العز نصرة  
وكشفت بواله العز في فرائدها وتوب شوارد الدين الى اركانها بنها طلع عليك  
سحاب الظفر فحق كل عدو وتصور كل ولي فلا يبقى على وجه الارض حيا  
ولا جاحد غامط ولا شان مبغض ولا معاند كاشع ومن يتوكل على الله فهو  
حسبه ان الله بالغ امره چون كه اينكلمات مضاحات مان وقران بلغت اسما  
طرحوش وسبك دلکش داشتند لهذا بنده جانی برای زیاده نور دیده ها ناظر  
و سرور دلهای مطالعه کنندگان این کتاب ان شاء بعینه مرفوع ساخته بعد از آن ترجمه  
پرداخت خلاصه مضامین این است که بدینست که یکم درخت خدا بر او و اولاد او باد  
از من عهد پیمان گرفته در اینکه برای خود و وطن قرارند هم در ذکر من مکر جاها  
پنهان من و دو یزید و انا اینکه امر من بختی بماند و مرتبه خود را از حاکمان کراهان  
فترها امتان تازه کراه شده محافظت نماید پس از اینجهت مرا نسبت نهای بلند ریگها  
اندخت و جاها ی پر و بلک در من می پیا بر و انظار عافیت کار را میبکشم زیرا که در  
انوقت امر ظهور میرسد جوع خلا یق را بد کرد وید مرا از خزان حکمتها و اسرار  
علو چیزها بمن تعلیم نمود که هرگاه یاره ازان بنواظرها نماید بر هر آینه نور اذهمها  
به احتیاج گردانند پس بدان یا ابا اسحق که یکم صلوات الله علیه بر من و تو که ای لیس من



## باب در هیبت حق تعالی

بنا که خداوند عالم جل ثنا و ما طرفه روی بین و اهل طاعت و عبادت خود را  
 نمیکند از دوازده وجه و اما یکی که باعث بلند مرتبه خدای و پیشوای و مقتدا  
 ایشانست ای پسر من امید حیان دارم که تو از جمله کسانی باشی که خدا بندگان  
 ایشان را برای من منتشر ساختن حق و برچیدن اساس باطل و بلند کردن بنای  
 دین و خاموش کردن آتش کراهی میثاق نمود پس قرار گرفتن در جاهای پنهان و در  
 بر خود لازم بردار زیرا که هر چه را از اولیای خدا دشمنی است زننده و خدایت  
 نزاع کننده از این جهت که چهار ابا اهل نفاق و خلاف از ملحدان و معاندان و آن  
 میباشند پس تو را بسپارم دشمنان تو خوش نکرند زیرا که از قدر زمان تا این اوان  
 شیوه اولیاء الله این بود و بدانکه در کما اهل طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند  
 مانند شوق مرغاد روقی که ضد استیانه خودشان نمایند و ایشان را غایب هستند که  
 بمیان خلائق بالحواله بیرون نمایند که از آن احوال ذلت و فروغی ایشان مظهری  
 شود یا اینکه بیاره امور که از مواقع مضطر ذلتند داخل میشوند و حال آنکه در نزد  
 خداوند کردگار عزیز و نیکوکارند و در نظر خدای تعالی احتیاج و پرستش حالی جلوه  
 میکنند و حال آنکه اهل قناعت و عقیدت یعنی خدای تعالی ایشان را فر و پرستش  
 حالی حیا میکنند ایشان چنانند که در استنباط نمودن را مجاهد دشمنان محکم  
 گردانند خدا عالم ایشان را بجمل ظلم و ستم محض کمر دایند تا آنکه ایشان را در ذوالقر  
 بوسعت عزت رسد و ایشان را در طبیعت عبودیت شکیبایی خلق کرده در رفت ستم دیده  
 کی صبر نمایند تا اینکه بنیکوایی عافیت و کرامت عقیقه فایز شوند پس ای پسر در مقام  
 فلا و مصیبت ذلت را با نور صبر بودای کردن و ان مقام را باد ذلک صنع خدا و احسان  
 او فایز شوی یعنی خدا تعالی انصاف باید تو بر گرداند و چنان بدان که مصایب و مبتلایان



## نوحیه در فرما عیسی

که بنویسند سبب عزت تواند تا اینکه بیک بحث شوی بجزیه‌های که در مقابل الهانوار  
مدح و ثنا گفته شود ای پسر من کوپا تو چنین میبینم که در این نزدیکی بیای خدای  
موبد کردید بفتح و ظفر و عزت و غلبه بر دشمنان فایز شده و کوپا علمها زد و علمها  
سفید از دماغ این عظیم و زمر مرد و اطراف و جوانب تو میبینم کسانی را که خداوند عالم  
ایشان را از دوسنه مالک و طینت پاکیزه خلق نموده در حالیکه بگناهان از چو رانقا  
و جنات مخالف مالک و نوشته‌ها ایشان برای بر و این نرطانت ناجکار و بدین اعلی  
و انقیاد دارند و دلهایشان از ظلم و غدی نمود و در امت و در دلهایشان بسبب  
شد در دگاه الهی سفید انگار است و شاخه‌های ایشان بسبب فضل و هنر و تقاضی و  
بدین حق و اهلان ایمان آورد از پی هم دیگر بنویسند میکنند که دوسنه توصیفی  
ورند و در دوسرین منظم میشوند مانند منظم میشوند مانند منظم شدند در د  
کردن بندهای که رشته افتاد و فدانت یا اینکه هر دوسر رشته‌های الهی هم کیند است  
معنی اول کنایه از معنی و در رشته ایشان است و دومی کنایه است از اجتماع ایشان در یک  
ویرا وقتی که هر دوسر رشته کردن بند هم کیند کردید و در گمان در احوال در یک  
سمتشان جمع میشوند و کفرهای دشمنان در اطراف حجر الکس و بجهت پناه آوردنشان  
بد در خانه تو هم خورده میشوند و قتی که بدلهایشان محکم کردید و غمهایشان تو هم  
رسانید نگاه در سالهای درخت برز که شاخهای انطولا به مدد بخدی که اطراف حجر  
طوبه را که نام حجابی است گرفته بنویسند و بسبب اجتماع با عاربه ایشان طوبه  
اهل بدعت و منکرات مشرق و پراکنده میشوند در این وقت صبح خود روشن و تاریک با  
زایل کرد و بسبب آن خداوند عالم طبعنا ترا میبکند و راههای ایمان را بعد از خودشان  
الها بحالت او کینه بر میگرداند و بسبب بنویسند این که اهل زمین بر خدای رحمت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منبلا بوده اند یعنی عهول و ادر و اح انیشا علیل بوده از ادر ادا باز مانده اند و نیز  
 ظاهر میشود که رفقای نو از این گونه مرض و علت سالم بودند و در آن وقت بحیره کرد  
 که واره است و دست میدارد که قلند داشته باشد بر اینکه بنزد نوایند از راه دور  
 افتادگان و خشیابو نو راه بینایند یعنی فائده از راه شریعت و درند و از احکام  
 الهی منوحش و از نو و خشت نمود بسو نو می آیند و اطراف دنیا از نو حسن و بها کسب نمود  
 شادی و فرح میکنند و شاخهای عزت از بین وجودت تر و تازه گردید بشوق و بخت  
 میانند بناهای عزت در مقر خود قرار میگیرند و بسبب مرغان رسید احکام دین به  
 اشیای خود بر میگرددند یعنی از احکام دینیه آنها که نحو و مضحک گردیده و انو  
 بسبب خود شریعت و نو و روح میانند ابرهای فتح و ظفر برای نو مبارکند انکا  
 کاوی و شمنان گرفته اشیای از اخفه خواهد نمود و همه دوستان خود را نصرت و یاری خواهد کرد  
 این را نوشته در روز پنجم شتم کاردی که از خود عدل کنند است بانی میانند و منکر  
 که حقیر شمارند و حقانند نه عیب کنند و دشمن دارند و نو و نه دشمنی که از تو اعراض کنند  
 است هر که بخداوند کار ساز تو کل نماید هر آنچه او را کفایت میکند بدست که خدا بیجا  
 هر چه که اراده بکند از او امیر سازد بعد از آن فرمود یا ایها السخی که شکوفایی این مجلس را اینها  
 و نجفی بدار مگر از کسانی که اهل صداقت و با تو برادران دینی اند بعد از آن فرمود که  
 وقتی که غلامان ظهور و بسطید مرادید که در ملک و با برادران دینی خود که بشو  
 نشا نگاه بعین و نور چراغهای دین سر بحث کنند اند بسو یا بیاید انشاء الله در  
 انوقت رشتند هال بیت خواهد یافت بعد از آن زمان در خدمت آنحضرت بود از احکام  
 دینیه و مسائل علمیه و لطایف حکمیه از او اخذ میکردم اینیکه از ضایع شد کسان  
 که در راهوان گذاشته بود بر میگردد زیرا که مدت مفارقت از ایشان طول کشید انوقت



## ترجمہ کلام حضرت

از حضرت اذن برکشتن طلبید و عرض کردم کہ از مفاد وقت خدمت و حُشِ بسیار دارم  
 و بر عیبت از حضور پر نمودن غصه بیشتر مجبورم از نگاه دعا خیر کہ برای من و اولاد  
 و افاضہ نمیزد ذخیرہ بود در حق من کرد و وقتی کہ کوچ کردن من نزدیک کردیدم  
 قصد راه افتادن نمود در وقت صبح بغیرم و راع و مجدید عہد مجد ملتش رفتن و ما  
 کہ از پنجاه ہزار دہم بیشتر بود ما خود بردم و عرض کردم کہ منت بر من گذاشتہ انرا  
 قبول فرمائید پس تسلیم نمود و فرمود کہ این را در وقت برکشتن برای خود صرف  
 دینا کہ سفر نمود از امت و بیابا ہا ہای زمین در منت بسیار و از قبول نمودن ما انرا اند  
 کین میباشد پرا کہ ما مدح و ثنائی کہ بایستہ بر نقد بر قبول ان برای تو یکیم کردیم  
 یاد اور و قبول مبنی کہ بایستہ در وقت نکہ داشتن امانا بما ایم نمودیم یعنی از اول  
 ان از منت تو قبول نمودیم و تو را بعد از این باید ہم خواہیم نمود پس خداوند را ہب  
 العطا یا نور ادر چیز ہائی کہ بنوعطا نمودہ برکت بدہد و اہلکارا کہ عطا فرمودہ برای تو  
 دایمی گرداند و برای تو ہترین ثواب احسا کنندگان بنویسد و پرا کہ فضل و احسان  
 بدزدن است و ادا و مسئلت میکنم کہ تو را با سلامت مضیبت و حفظ مصلحت و منفعت  
 در وقت مراجعت بسو اصحاب خود برگرداند و راہ را بر تو مشقت نگرداند و نور ادر  
 مقادیر لیل و برہا حیران و سرگردان ننماید انرا در نفس تو بطور حکم گرداند کہ ہر  
 ضایع و زایل استود بعد از ان فرمود یا ابا اسحق خدا بیغالی ما را با احسانا قانع گردانید  
 نفوس ما را چنان نمودہ کہ بد سنا خود امانت و حمایت میکنیم مگر از راہ بصیحت و  
 و حاوض نیت و مگر از راہ محافظت طریقہ کہ مناسب نفوس و بلند سرنیہ است بعد از ان  
 از خدمت حضرت برکشتن در جالی کہ حمد و ثنائی الہی را میکردم کہ مقابل اینکہ مرا نشان  
 و ہدایت نمود و بمن فرمائید کہ در زمین را از وجود حجت واضحہ و امام قائم خالی و





## قاسم است

معتل نمیکند اردو اینجبر را شیعیان را بنمودم تا اینکه دبیر اهل یمن را بنفرا برد  
 ما اینها بفهمانم که خداوند عالم در دین طیب و انقطع نکرد اینده و آنچه که بمن ظاهر  
 شد بود منتشر نمودم برای اینکه اعتقاد آن اهل طریقه مرصیه حکم و قوت ایمانشان  
 بیشتر گردد و الله هدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصود سیم در معجزات**  
**حضرت قائم عجل الله فرجه** است جمله پنج معجزه آنحضرت بنظر جعفر رسید بملاک زمانه  
 اختصاص داده معجزه از جمله آنها مرثیه **معجزه اول** در کتاب العبد  
 آورد که شلمخانی ابو جعفر نوری روایت نموده گفته که جعفر بن محمد بن عمر بابای ابی  
 عسکر که قرنه امام علی النقی و امام حسن عسکری و مولد حضرت قائم علیه السلام  
 بوده رفتند ایشان امام حسن عسکری را در حال چوشتن در بایینه بودند در دنیا  
 ایشان علی بن محمد بن طین هم بود انگاه جعفر بن محمد بن عمر نوشت و اذن داخل شدن  
 بمقبره مطهره ایشان میطلبید علی بن احمد گفت که نام مرا بنویس من اذن میطلبم و نام  
 ویرا ننوشت بعد از آن جواب داد که تو و کسی که اذن نطلبید هر دو داخل شوید **معجزه**  
 هسبه الله راوند **معجزه دوم** در کتاب خراج خراج آورد که از چک در قلم  
 شد او گفته که چهل روز بعد از این که نوح بن محمد مت امام حسن عسکری مشرف  
 ناگاه آقای خود صاحب الزمان را دید که در خانه راه میرود زبان فصیح فراد زبان او  
 را احوال میدید بودم انگاه امام حسن عسکری فرمود که ما جماعت ائمه دیگر  
 نشو و نما یکساله دیگر انرا میکنیم چک کرد که بعد از آن احوال او را از آنحضرت میپرسید  
 میفرمود که او را در یعه سپردیم بکسی که قادر موسی سپر خود را باورد **معجزه**  
**سیم** در کتاب مذکور آورد که از محمد بن هرون همدانی روایت است او گفته که مر  
 صاحب پامضد بنیاد دمه داشت و سبب این در گشت بودم و در پیش خود گفتم که چید



## مختصر حضرت

فایده گانی دارم که به پسران سنی بنیاد خیریه ام الهنا را بنا چیه صاحب دعوی بنیاد  
 دینیای که داد بن هشتم واکدار مینما به مجتهد سو کند یاد میکنم که هرگز این طلب را بکنیم  
 و بزبان میاوردم ناگاه الحضر محمد بن جعفر نوشت که دکان را از محمد بن هرون در  
 عوض مایضه بیا که در دمه او را در بیکم معجزه چهره هار و کتاب مذکور  
 آورد که محمد بن یوسف شایسته نقل کرده که وقتی که من از عراق برگشتم در شهر سرخورد  
 ما مردی بود که او را محمد بن حسین کاتب گفته میشد پاره اموال برای غریب یعنی ضایع  
 الامر جمع نمود بود از چگونگی احوال الحضر از من پرسید نگاه دلا بلی را که در خصوص  
 الحضر دید بود ما و خبر دادم آنگاه گفت که فرد من برای صاحب بن مالی هست را می  
 چیست چه باید کرد گفتم آنرا نزد حاجی بفرست او گفت با بزرگتر از حاجی کنی هستم  
 شیخ ابی شمس گفت اگر در دنیا من خدا بیغالی را بنیاد از من سوال نماید یا بگویم  
 که این مرد را بان وادامت گفتم از بی بگو و از نزد او بیرون رفتم بعد از چند سالی با و ملاقات  
 نمودم من گفت که من همان مرد هشتم که بفران میرفتم در حالی اموالی برای صاحب بن  
 با من بود و نور از قصه خود جز منید هم بدستی که دو بیست بنیاد از غایب بن بعلی قاری  
 و احمد بن علی کاشوی فرستادم و صاحب بن هم اینرا نوشت و مسألت دعا از او نمودن  
 گاه مطابق فرستاده من جواب داد و علاوه بر آن نوشته بود که مراد زده تو هر از  
 دنیا بود و بیست بنیاد از آن فرستادی چرا که در اشتغال دمه خود نیست عبا بقیان  
 مشک نمرد آنچه که نوشته بود مطابق واقع بود بعد از آن نوشته بود که اگر از او دعا  
 داشتند بابتی یعنی اگر میخواهی که وجوهها بدهی یا بولحسن صد که در شهری است آنگاه من  
 گفتم که یا نوشته او را مطابق واقع یا فنی گفتن از بی و بیست بنیاد فرستادم و زیاده  
 از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم خدا بیغالی بسبب آن نوشته است از من

کرد انبند



## قائم علی الله فی حصار

که ز ایند راوی گوید و در و یاسه و در بعد از آن خبر یافت حاجز رسید نگاه نزدیک آمد  
 رفتم و بر ابا و خبر دادم او ادشید این خبر اند و هیکل کرد بد گفتیم نمیکین میباش در آنکه تو  
 نود و معجزه برای تو ظاهر کرد بد معجز اول علم او انش شک تو و بعد موالی که در وقت  
 موجود و در وی امر او است معامله نمودن است که در آنکه حاجز را میدانشید از  
 آن جهت ترا معامله کردن با است که اسر نمود **معجزه** در کتاب مذکور آورد  
 که محمد بن حسین روایت نموده که بمی بن خبر داد از مردی از اهالی استر آباد که او گفت  
 که عسکر رفتم و آن ده امام علی النقی و اما حسن عسکری بود در حالی که بمیصل  
 در قوی پارچه نامن بود یکی از آنها سکه شام را داشت پس بد خانه رفت و در آنجا  
 نشسته بودم ناگاه جاریه یا غلامی بیرون آمد شک در میان غلام و نیز از من است  
 نه از اصل را و به حدیث نگاه گفت که بیار این خبر را که در نزد است که هم در نزد من  
 چیزی نیست نگاه داخل خانه کردید بعد از آن بیرون آمد گفت بمیصل بیاد در قوی پارچه  
 سبز که یکی از آنها دینار شاهی است ما انکسری که از آنرا موش کرده با نوشته است نگاه  
 آنها را با و داد و انکسری را برداشتم **معجزه** شش شهر ایضا در کتاب مذکور آورده  
 که از مسر و طباطبا روایت شده او گفته که بمیصل بنی که بمن میداد بود سواستد پیش  
 بن داشت رفتم او را در خانه نیافتم و برگشتم و بمیصل به جعفر داخل کرد و وقت  
 که سیاحتان رسید سر که پیش من آمد که هرگز در وی ندیدم بودم از دست من گرفت  
 و همیاسفیک باینها بمن بود با آن نگاه کردم ناگاه کتابی در دست او نوشته شده  
 بد میفهم که در قوی این کیسه را زده دینا است و لفظ مسر و طباطبا نیز در آن نوشته  
 بود **معجزه** هفتم در کتاب عیال محمد بن شاذان روایت کرد او گفته که از <sup>هات</sup>  
 از پادشاه دهم بنیست دهم که نزد من بیع شد بنیست دهم از مال خود گذاشته است



## معراج حضرت

درهم را تمامه نمود و بنور محمد بن احمد بن فرستادم و باو نوشتم که حیه قدس از آن ارفال  
است بعد از آن مکتوبی بمن فرستاد بدین مضمون که بایضد درهم بمن رسید بپسند درهم  
ان از مال نویسد **معجزه هشتم** در کتاب خواجه و جرایج از ابی سلیمان محمودی  
روایت کرد او گفته که مرا بلای جعفر بن عبدالغفار و ابی دینور کردند از محالی است  
در نزد یکی همدان انگاه پیش از آنکه بسیمت پیرو و رویم شیمی نزد من آمد گفت  
وقتی که ازاده شهر ری کردی و حاکم انجا شد انگاه چنین و چنان بود وقتی که بدینور  
آمدیم بیکاه بعد از آن فرمان حکومت را بداریم پس از انجا بیرون شد شهر ری رفتم  
و با پنجه که انیشخ گفته بود عمل نمودم **معجزه نهم** در کتاب مذکور از علل بن احمد  
ابو از ابی الرجال مصری که یکی از جمله صلحا بود روایت نموده او گفته که بعد از وفات امام  
حسن عسکری علیه السلام ما را از وطن خود بیرون رفتیم و در پیش خود گفتیم اگر چیزی  
یعنی اما باشد هر آینه بعد از سه سال ظاهر میشود در انحال صلاستیند و صلوات  
که با نصر بن عبدالله یعنی ابی لیسر نصر بنده پیور کار خود باهل مصر بگو ایا رسول خدا را  
دید که با و ایمان آوردند ابو رجال گوید که من نا انحال ندانسته بودم که نام پدر علی  
است زیرا که در مداین منوگشته ابو عبدالله نوفلی مرا بفرستاد بمصر آورد و انجا  
نشو و نما کردم وقتی که انصدا را شنیدم بگو ایا ما در نزد نک نکردم و بیرون آمدیم  
**معجزه دهم** در کتاب مذکور از احمد بن ابی روح روایت نموده او گفته که در  
از اهل دینور پی من فرستاد بزرگ رفتیم بمن گفت باین ابی روح که فاحشه مادر من  
و رع نواز همه حکم نری من میخواهم که اما این بنویسد ادم تا اینکه انرا بصاحبش برسانا  
گفتم انشاء الله میبکم گفت اینها بی که در کبسه مهر کرده شده اند را همدان را و امکن  
و نکاهی با انها مکن تا اینکه انهارا بوسا بکسی که نور اخبار دهد از چیزی که در ان کبسه



## قَالَ عَمَّا لَكَ مِنْ حَبْرٍ

وَابْنُ كَوْشَوَارٍ مِنْ امْتِ قَمِشْرَدَه دِينَا امْت وَاَنْ سَهْ عَمْدُ مَرُودِ دِينَا امْت عَمْتِ اَهْلَا هَمْ  
 مَسَايِدَه دِينَا امْت مَرَا صِلَاحُ الزَّمَانِ حَاجَتِي هَسْتِ مِجَوَاهِمُ كِه اَزَانِ حَاجَتِ پِشَرِ اَزَانِه  
 اَزَاوِ پِرِسْمِ مَن خَبَرِ دِهِي دَكْتَمُ حَاجَتِ مَرُوجِلِيسْتِ كَهْتَدَه دِينَا مَادِرْمِ دَعْوِ سِي دِينِ  
 كَرْمِ امْت عَمْتِ اَنْمَرُ اَزَكِه فَرْصِ مَمُودَه وَنَمِيدَا نَمُ كِه اَهْلَا اَزَاوِ بَكِه دَدِ غَايَمُ اَكْرُ صَالِحِ الزَّمَانِ  
 اَزَاوِ قِصَّةِ خَبَرِ دَادِ اَنْكَاهِ اَهْلَا اَهْلُ كِه كَوِيْدُ بَدِ عَمْدِ اَزَانِ اَبِي دَرُوحِ كَهْتَدِه كِه مَجْمُورِ  
 بِنِ عَلِي كِه نَرَادِ اَهْلَا حَسْرَتِ عَسْكَرِي غَايَمُ شَدِ چِه بَكُوِيْمُ اَكْرَا مَوْلَا اَزَاوِ مَوِجَوَاهِدِ كَهْتَدِه اَيْنَكِه  
 كَهْتَدِه مَبَايِنِ مَن مَوِ اَمْتِ حَاقِي اَمْتِ عَمْتِ اَكْرَا اَهْلَا كِه دَرِ نَوِي كِيسِه امْتِ خَبَرِ دِهِي اَهْلَا اَهْلَا  
 دَا بَاوِيْدِه بَعْدِ اَزَانِ اَهْلَا اَزَاوِ اَبَرُ دَاشْتِمُ وِپِرِشْتِ اَمْدُ مَرُودِ اَيْنَكِه بَعْدِ اَزَاوِ اَمْدُ كِه دِيْدُو  
 حَاجَتِي مَن يَرِيْدِ وِشَا اَقْدَمُ مَوِ سَلَا اَكْرَدِمُ وِشَسْتِمُ اَنْكَاهِ مَن كَهْتَدِه اَيَا نَوِ اَحَاجَتِي  
 مَطْلَبِي هَسْتِ كَهْتَمُ اَبْنِ مَالِي اَمْتِ كِه مَن دَاوَدَه شَدِه اَبْنِ اَبْنِوِ نَمِيدِهْمُ تَا اَيْنَكِه خَبَرِ دِهِي كِه  
 اَنْ چِه قَدِ اَمْتِ وَكِه اَنْزَا دَاوَدَه اَكْرَا اَبْنِهَا خَبَرِ دَادِي بُو مِيدِهْمُ كَهْتَدِه بَايِنِ اَحْمَدِي دَرُوحِ  
 اَبْنِ اَبْرِ بَسْتَرِ مَن دَايِ كَهْتَمُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ هَرَايِنِه اَيْنِكَا دَكَا دِرْ بَرَكِ بِيْدِ كِه اَزَاوَدَه اَنْ نَمُودِمُ  
 پِشَرِ اَزَاوِ اَبْنِ اَحْمَدِ مَرُودِ بَسْتَرِ مَن دَايِ دِيْمِيْدِ وِشَسْتِمُ خُودِ كَهْتَمُ كِه اَوَّلِ بِيْرُ دِ جَعْفَرِ مِيرِ  
 بَعْدِ اَزَانِ فَاكُرِ نَمُودِمُ كَهْتَمُ كِه اَوَّلِ بِيْرُ دِ اَهْلَا مَحْسِنِ عَسْكَرِي غَايَمُ مَرُودِ اَكْرَا اَبْنِ اَمْتِ حَاقِي  
 دَرِ مَن دَامِلِ كِه فِهَا الْمَرَادِ وَاَلَا بِيْرُ دِ جَعْفَرِ مِيرِ مَرِيسِ بِيْرُ دِ بَكِي خَانِه اَمَّا حَسِنِ عَسْكَرِ  
 دَفْتِمُ اَنْكَاهِ خُدَا كَارِوِ اَزْ خَانِه نَزْدِ مَن دَامِلِ وَكَهْتَدِه اَيَا نَوِ اَحْمَدِ مَن اَبِي دَرُوحِ كَهْتَمُ دَرُوحِ  
 كَهْتَدِه اَبْنِ رُفْعَه اَبْنِ حَوَانِ فَاكَاهِ دِيْدِ دَرِ اَنْ نَوِشْتِه بَسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بَايِنِ بِيْرُ دِ  
 غَايَمُ دَخْتَرِ مَرَايِ بَنُو اَمَانَتِ دَاوَدَه كِيسِه كِه دَرِ اَنْ كِيسِه بِيْكَانِ تَوَهْرَا دَرِ دِهْمُ هَسْتِ  
 چِيْنِ اَمْتِ كِه كَانِ مَمُودَه دِيْبَتِي كِه دَسْمُ اَمَانَتِ دَايِمَا اَوْرِدِ كِه كِيسِه دَاوِ اَنْكُرِ دِي قَايِدِ اَبِي  
 كِه دَرِ اَنْ چِه هَسْتِ دَرِ اَنْ هَزَارِ دَرِهْمُ وِپِنْجَا هَسْتِ وِنَزْدِ تَوِ كَوْشَوَارِه هَسْتِ كِه اَنْ



## فَاتِمَةُ عَجَلِ اللَّهِ مَرَحَهُ

در خصوص بیرون رفتن از اینجا از آن طلبیده مازون نکردید پس پیشین در بعد رفتن  
 قافله به روان در اینجا مکتب نمود بعد از آن در روزی که داشتید مازون کردید و گفته شد  
 که در همین روز بیرون روان نگاه بیرون رفتن در حالی که مایوس بودم از اینکه بقافله برسم  
 وقتی که به روان رسیدید دیدم که قافله در اینجا اقامه نموده اند و بیشتر از اینکه اشتیاق  
 و اعلق دادم در آن نکردم تا اینکه قافله کوچید من هم با ایشان کوچیدم در حالی که  
 سبک احتیاج عاگرد شده بودم پس از بركت اند عا حاد ثریه بیک من فرمود الحمد لله در کنا  
 خواجه و جرایح هر که از علی بن محمد نصیر صیاح بلخی او از محمد بن یوسف شاشی  
 کرد او گفته ناسور از مفعول من درآمد از ابا طبا نمودم و مال زیاد در معالجهاش  
 صرف کردم و هیچ گونه واداران نایتری نکرد نگاه رفعت نوشتم و مسئلت عالمی  
 در جواب آن موقعی من رسید بدینضمون خدا بیغالی تو الباس خافیت و صحت پوشا  
 و در دنیا و آخرت ناچار گردانید پس جمعه نكذشت مکرانکه صحت یافتم و آن محل ناسور <sup>ند</sup> ماند  
 کف دستم صاف گردید نگاه طبیبی را از اصحاب حاضر اند و آنرا با او نمودم و او گفت ما  
 دوائی اثر است ناخنه ابرو و نو خافیت بیافنه مکران جانب خدا و ند عالم در کنار دنیا  
 از قلی بن محمد بن صیاح روایت کرده او گفته وقتی که پدرم وفات نمود و امر فامی کرد  
 دید که او دانه حج و تمسکانی از مال غریب که صاحب کلمه نداشتند با اسم مردم هستند  
 شیخ مفیده گفته که فامید آنحضرت بغیر تمیز است که بیشتر از این شیعه افراشی  
 دانستند بیکدیگر سبب تفتی با آن خطاب مینمودند نگاه با و نوشتم و تمسکان را با و  
 املا نمودم و در جواب نوشتم که اها را از ایشان مطالبه کن و در مطالبه نمودن آنها  
 سعی و تلاش را بعمل بیاور پس بنوشته او عمل نمود از همه ایشان گرفتم مگر مگر که يك  
 طغرا تمسك که وجه آن چها صده بیاد بود با اسمی بود نزد او رفتم و آنرا مطالبه



## امام عصر

در دارالمشرق طلوع میکند و مانند فرمید خشد بعد از آن مانند کمان خم میشود و در  
میباشد که در طرف آن بنیکد بگر برسد و سرخ و آسمان ظاهر گردد بعد از آن همه اطراف  
آسمان منبسط میشود و آفتاب در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز با هفت روز در هوای  
میباشد و اعراب عنان قرار و آرام را از سرهای خود شاد و میارند یعنی فتنه و آشوب برپا  
میکند و شهرها را تصرف مینمایند و آنها از تصرف سلطان عجم بد میترسند و اهل قصر  
خود شادان بقتل میسرانند و شایخ را بکشد و در دست خود را میگیرد و سلطنت بر او را میسرانند  
میافیند و بندگان و بنشین و عرب بمصر و بندگان میافیند و اهل میباشند و لشکر  
از جانب عرب وارد میشود و حتی آسمانها خود شادان در اطراف شهر قلعه شهر حیره میباشند و  
هکاسیا از مشرق بسمت حیره دو میارند و کار و فرات شکافته میشود و حتی آتش داخل کوهها  
و تنگناهای کوفه میگرد و در شصت نفر کذاب بیرون آیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت  
میکند و وارد نفر اول و دایه طالب میباشند برای خود ادعا امامت میکنند و در بزرگ  
و از اتباع بنی عباس در میان جلولا و خافین میسوانند و حیره شط در بغداد از سمت  
محله کرخ بسینه میشود و در آنجا در اول روز باد سیاه بر میخیزد و زلزله واقع میشود  
بعد که سیاه از آنجا بر زمین فرو میرود و در سوس و بیم همه اهل عراق و بغداد از امر میگیرند  
و در بغداد ملک ناگهان و تلف اموال و مبلهها و در آنجا واقع میشود و مبله ظاهر میگرد  
هم در و فلش و هم در غیر و فلش حتی بر ذاعنها میزنند و ربع ذاعنها که میشود و فرقه  
از اهل عجم هم در بی افند و خونریزی بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطراف  
افان در میروند و افان خود شادان بقتل میسرانند و جماعتی از اهل بدعت مسیح  
شد و در بینه و خوک میشوند و غلامان شهرهای افان علیه میکنند و ندای از آسمان  
میرسد حتی اهل زمین هر یک با یقه بر زبان خویش انرا میگویند و در زمین از رخ درو



## وَجُودِ مَبَارَكُهُ

هلاکت او و هلاکت فویش اتفاق خواهد افتاد برجه ای که بر می آید این است که اگر بر اهرام  
 این و علامتی از آسمان برای ایشان نازل میگردانیم پس کردگار ایشان در پیشان ایشان  
 ستونهای یعنی همه در مقابلان عاجز و ذلیل میمانند و کتاب مذکور از حسین بن یزید  
 او از فضل بن جوهری او از حضرت صفاء روایت نموده که از حضرت شینک میفرمود که خدا  
 تعالی پیش از تمام قائم خلایق را با اظهار آیات و علامات چند از کتاب معاصی  
 میکند و آنها این است که راسما ظاهر میشود و درنگ سرخی آسمان و میوشاند و خشنی  
 در نعل و خشنی در بصره واقع میشود و خوفنا در بصره در پنجه کرد و عمارتها و از خواب  
 و اهلس فایه میباشند و بیم اهل عراق را فرا میگیرد و نوعی که قرار و ابرام میگرداند و خشنی  
 عیاشی از عجلان او از ای صالح روایت نمود او گفته که از صفاء میفرمود که آسمان  
 و رختها نمیکند تا اینکه منادی از آسمان ندا بکند که او اهل حق از اهل باطل جدا شوند  
 و اهل باطل باطل جدا شوند پس در آن حال از یکدیگر جدا میشوند و همبزمینا  
 راوی گوید که مردم که یا بعد از این ندا از دوزخ فرار میجویند و یا بعد از این ندا  
 نوعی که از هم دیگر متمیز نباشد فرموده در آنکه خداوند عالمیان در کتاب کریم میفرماید  
 مَا كَانَ لِمَنْ يَدُورُ عَلَى مَا كُنْتُ حَتَّى يَمُوتَ لِحَبِيبٍ مِنَ الطَّيِّبِ يَعْنِي خَدَايَ تَعَالَى فَيَكُونُ  
 مَوْثِقًا بِأَحَالِيهِ كَمَا هُنَّ بَيْنَهُ تَابِئَةً لَكَ دَارًا أَوْ خَوْفًا لَكَ أَوْ دَارًا أَوْ خَوْفًا لَكَ أَوْ دَارًا  
 جَابِرُ جَعْفَرِي او از حضرت باقر روایت نموده که از حضرت میفرمود که در جای خود بنشین و دست  
 با محبتان تا وقتی که به بینی آنها را که برای تو ذکر میکنم و در سالی که بخت نیست  
 یکم و بیستم و بیستمند اگر کسی که در مشق خدا میکند و بی ازدها از بزمین فرود  
 میرود و قدر و از بهر اینها خواب میشود و وقتی که دید که لشکر ترکان از مشق گذشتند و  
 رو میاورند تا اینکه در بزمین فرود میایند و در مکه منزل میکنند و در آنجا در مکه



علامات ظهور

عز و مجاری و اخلاف و افع میگرد و اهل شام در این وقت با سه صدق بیست و نیک  
ابفع و نیک سفینا با طایفه بنی نینا الحار و روج میکنند ایشان را بنوعی بقبل میبرسانند  
که مانند آن هرگز واقع نشده باشد و مرکب از قبیله بنی نینا الحار با جمعیت و استعداد  
از مشق میسرند پس سفینا او را با جمعیتش نیز بقبل میبرسانند و هر فصلی است فلان با خلد  
تغافل خلف الاخرات من بدینم فوئد للذین کفروا من مشهد یوم عظیم یارده طایفه  
از میان خلافت با هم مخالفت کردند پس وای باد بر کافران از شر حاضر شد روز بزرگ  
که در وحید سفینا باشد بعد از آن سفینای خروج میکنند و او را مقصد میباشند مکران  
و شیعیان ایشان لشکر بکوفه میفرستند قتی که با آنجا میبرسند جماعتی از شیعه آل محمدی  
گیرند یارده را میکشند و یارده را بدار میکشند لشکری از خراسانیان بدو دکنار دجله  
منزل میکنند و مرد ضعیفی اردو سنا آل محمد با اتباع خودش مجاریه لشکر سفینای بنی  
میبرد و در کشت کوفه با اتباعش مغلوب گشته میگرد و سفینا لشکری مدینه میفرستد  
مرکز داد را آنجا میکشند و میگرد و منصوب که وزیر حضرت است از آنجا میگرد و بزرگ و  
کوچک آل محمد را میکشند و کسی را از ایشان نمیکشند مگر اینکه بحوس میکنند بعد از آن  
لشکری برای جنگ میفرستند و منصوب از مدینه بیرون میبرد و میگرد از مدینه مانند هو  
بن عمران بن ساه و نکران برین میثیو تا اینکه بمکه معظمه وارد کرد و لشکر هم از عقب او بی  
دوید تا اینکه در بیدوان یا بانی است در بین الحرمین فرود میایند و آنجا از زمین ایشان  
را خرو میبرد کسی از ایشان خلاص نمیشود مگر یک نفر برای خبر دادن این قضیه بعد از آن قائم  
در میان کن و مقام میایستند نماز میکند و در باور برش بر میگرد و میفرماید که ای کرم و خدا  
الحال از خدا تعالی مضرت و بار میجوایم تا اینکه غالب ایم بر کسانی که با ما جور و ستم  
و حق ما را از ما گرفتند و هر که در خصوص خدا با ما حاجت و گفتگو نماید هر آینه ما نزد یکدیگر

برحمتہ الہیہ



## علامات ظهور

پس مشبه نشود خدا که از ایشان نام و ظهور او میرسد پیر هیز از تابع شد پیاده سلا  
 ال محمد که ادعای سلطنت میکنند زیرا که ال محمد و ال علی و سلطنت یکبار خواهد شد  
 و بر او دیگران نادرها است پس هر کس از آن که مدعی سلطنت است بیعت کن تا اینکه به  
 پلنی از اولاد حسین و مردی را که عهد نامه و سوختن او و بیاید و اسلمه حضرت در نزد  
 است زیرا که عهد نامه از حسین علی بن الحسین و رسید از اولاد او با امام محمد باقر بعد  
 از آن خدا تیغ هر چه میخواهد میکند یعنی از امام محمد باقر بن رسید و بعد از من به  
 اما ما بانی که بعد از من قافا نم خواهد رسید پس حضرت صراحت فرمودند که از امام  
 محمد باقر بن رسید بعد از آن فرمود پس همیشه با شما عی که عهد نامه و سوختن او و بیاید  
 و اسلمه او در نزد ایشانست بیعت کن و پیر هیز از آن تا اینکه برای تو ذکر کرد پیر هیز از آن  
 محمد باقر بن بیعت کن که با بیصد شده مرد و بیاید و سوختن او بعد از مدینه از مکه پیر  
 میانند تا اینکه به رسیدار شدند و بای بانی است زمین الحریفه را اینجا گوید که این میان  
 مکان فومی است که ایشان را فر خواهد کشید و این است معنی آن که خدا بنی فرمود  
اقام من الدین مکرر السیئات ان یخفف لهم الارض او یأثم العذاب من حیث لا  
تشیعرون او یأخذهم فی قلوبهم فما هم بمعجزین یعنی یا کسانی که مکر و حیل کارها  
 بد کردند و امن شدند و این که زمین ایشان را فر و برد یا اینکه عذاب بایشان بیاید  
 جای که ندانند یا اینکه عذاب خدا ایشان را ببرد و حال آنی که بکارها خود شامشوند  
 پس این عذاب را ایشان فر خواهد شد پس وقتی که بمدینه میرسد محمد بن یحیی را مانند  
 یوسف از آن در میان و بعد از آن بکوفه میاید و مکتش در آنجا فرود می که خدا خواسته  
 طول میکشد تا اینکه مسلط میشود بعد از آن با اصحاب خود بعد از میاید و حال آنی که جمع  
 با و ملحق شده و بعد از آن روز در واد درمله میباشند پس آیند لشکر بهم میرسد و از آن



## در آداب خدمت سلاطین

والا أرض ملوکها فرمود که در شان حضرت قائم نازل شده و فی که آنحضرت بجهت  
و مضایقات آنکه بملایک عبادت میکنند و نیاز و مرئوسان و کافران در شرق و غرب  
زمین خروج میکنند و اسلا را برایشان تکلیف مینماید پس هر که از ایشان بصمیم قلب اسلا  
را قبول نماید و از نماز و زکوة و هجر چیزی که مسلمانان بان مأمور میشوند و آنرا  
خدا در گردن او و الحاق است امر میکند و هر که اسلا نیاورد و در نشر اینند حتی در بلاد  
مشرقی و مغربی حکم باین میماند مگر اینکه خدا را توحید میکنند عرض کردم که فدای  
شو خدا بوسیله اند چگونه میشود که همه ایشان را با اسلا بیارند یا بقتل رسانند  
که خداوند کار و فی که چیزی را اراده نمود بسیار آرد و کم را بسیار میکند و در این  
مذکور از عبد الا علی جلی و ابی نمود او گفته که با فرما فرمود که برای صاحب این سر  
بعضی از این دها غیبی خواهد بود بعد از آن بادست عباد کثرت است فاحیه ذی طو  
شاده فرمود که یعنی دها غایب خواهد شد بعد از آن فرمود که در شب بخروج آنحضرت  
مانده غلامی در خدمت آنحضرت میباشد تا اینکه بیخبر از احباب آنحضرت میرسد  
و بایشان میگوید که شما در اینجا چه در نقول میکنید که نزد یک بجهل نفران غلام کوید  
که چه کار خواهید کرد اگر صاحب خودتان را ببینید میگوید که بخدا سوگند یاد میکنم  
هر آنکه اگر این کوها در میان خود نشاء بامثل بدهند هر آنکه با آنحضرت در اینجا قتل  
کنیم بعد از آن همان غلام در شب بیده نزد ایشان باز میاید و بایشان میگوید که در نفر از این  
و نزد کان خود بمن نشاء بدهید پس ایشان را با و نشان میدهند پس ایشان را بر میدارد  
و مجدداً صاحب خود را میباید و آنحضرت شب بیده را با ایشان رده میدهد بعد از آن با  
فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اگر با حضرت قائم را می بینم در حالتی که پشت بجز  
اگر سودا ده بعد از آن حق خویش را یعنی خلافت را از خداوند عالم سلب کند بعد از آن



## در تأیید خلافت سلطنت

فول خدا عز و جل فَاَسْبِقُوا الْخَيْرَاتِ اِنَّمَا تَكُونُوا مَاتُ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا یعنی بکارها  
 خیر و نیکی و سبقت و پیشه نماید و هر جا باشد خدای تعالی همه شما را میاورد  
 بعد از آن آنحضرت فرمود که مراد از آنانکه خدا همه ایشان را جمع میکند صاحب قاهره که  
 سبقت میدهد و فرمودند بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر انبیا ایشانند  
 معذ که خدا بندگان خود فرمود و این آخر فاعلم العذاب الی امه معدوده  
 یعنی اگر عذاب را ایشان تا بوقت خروج امت معدوده تاخیر نمایند بعد از آن آنحضرت  
 فرمود که انشاء در یک ساعت مانند اینها رفت یا بترجم میشوند پس آنحضرت در قه صبح  
 میکنند و خلافت را بکتاب خدا و سنت پیغمبر خود دعوت میکنند پس بفرموده دعوتش را  
 قبول میکنند و حاکمی و عاملی در مکه نصب نمایند بعد از آن از آنجا بیرون میرود و در شام  
 راه خیر میبرند که اهل مکه عاملی بفرستند پس بسو اهل مکه بر میگرد و با ایشان  
 میخیند و زیاده براسی کردن کار دیگر و باره ایشان میکنند بعد از آن ایشان را بکتاب خدا  
 و سنت پیغمبر و ولایت علی بن ابی طالب و برتری نمودن از دشمنان او دعوت میکنند  
 میرود و نام را بحدی را میبرد یعنی حاکمی در آنجا تعیین میکنند تا اینکه بر میسر شود  
 انحال لشکر سقیان است آنحضرت خروج کرده رویا و رند در آنوقت خداوند عالم  
 زمین را امر فرمود باید ایشان را از زیر پایها ایشان بگیرد و فرمود میکنند و این است معنی  
 خدا عز و جل فَاَسْبِقُوا نَزَلِ اِذْ قَرَعُوا قُلُوبًا فَوَتْ وَاَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ یعنی اگر به بینی  
 ایشان را در مکه که اضطراب فرغ میکنند هر انبیا عذاب را از ایشان فوت نخواهد شد  
 و از جایگاه نزدیک یعنی که از زیر پایها ایشان گرفته میشوند و قالوا امنا به یعنی ایشان  
 در انحال میگویند که تقابل محمد ایمان آوردیم و قد کفرنا به و حال آنکه پیش از  
 وقت آنحضرت را انکار میکردند اندک آنرا سوره پس از ایشان از آن و در آن میباید



## حضرت حجت

مکورد و مرد که ایشان را و پیر و پیره میگویند و در و هایشان به پس کرد اینده میشود و به  
پس پس راه میرند و نجات یافتن آن دو نفر برای اینست که فرو رفتن لشکرشان از زمین  
مخلاف خبر میدهند بعد از آن انحضرت داخل مدینه منوره میشود پس طایفه فرشتگان  
از انحضرت بپایها میگردند و ایامت معنی قول علی بن ابیطالب که فرموده بخدا سوگند باد  
میکنم هر آنی که طایفه قریش در وقت ظهور قائم آمد و منتهی شدند که همه اموال و ممالک  
خوششان را بدهند جایگاه پنهانی بخزند که بعد مدت سیر برسد اشترک انجا حجتی و پنهانی  
شوند بعد از آن انحضرت در انجا حادثه املاات میکند مؤلف گوید ظاهر این است که مراد  
از انجا حادثه سوزانیدن شمشیر خداست زیرا که در روایات دیگر این خبر را آورده شده و قوی که این  
کار را کرد فرشتگان گویند که با قایم آمدن تا بر این طغیان کنند خروج نماید بخدا سوگند  
یاد میکنم هر آنی که این را اگر از اولاد محمد ص بود اینکار را نمیکرد و اگر از اولاد علی بود  
اینکار را نمیکرد و اگر از اولاد فاطمه بود نیز اینکار را نمیکرد پس با انحضرت میکنند  
خداوند کرد کار او را بر ایشان غالب میکرد اند پس انحضرت قتال کنندگان ایشان را بقتل  
میرساند و در پیر ایشان را اسیر میکند بعد از آن از انجا بیرون میرود تا اینکه در سفره  
فروید میاید در انجا خبر میرسد که عامل تو را در مدینه کشتند پس سوار ایشان بر میگردد  
و از ایشان فدی میبکشد که کشتگان چنین در نزد ان چیزی میباشد بعد از آن  
انجا بیرون میرود در حالیکه خلافت را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و بولايت علی بن  
ابیطالب و تبری نمودن از دشمنان او دعوت میکنند تا اینکه بنعلبته میرسد در انجا  
سر که از صلب پد انحضرت داماد و از همه خلافت پس صاحب این امر بحسب نوبتی بود  
و بحسب قلب پیر تر است بر پیغمبر و با انحضرت میکنند که اگر امر چه کار میکنند بخدا سوگند  
یاد میکنم هر آنی که خلافت را بکشتگان و انحضرت میاید از انجا یا با کذا مرشد حجت این



## در آداب خدمت سلطنت

این عمل را میبایستی ایام عهد نامه از سوختن آذاری که این ادعا را میکنند در محال بکنی از دور  
 انحضرت که یا و بیعت نموده ما بمرکز کونید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه یاد رجا خود را  
 نشینم یا اینکه بسورت پیر من قائم عالم است خود میفرماید که یا فلان ساکت باش  
 و ما بمرکز میفرماید که از بی عهد نامه از سوختن آذاری خود فلان خود چنین یا فلان در تلبیل  
 بنزد من آورد بدین امر ایچ مدتش میا و رفت انحضرت عهد نامه را از آن بیرون آورد و بخوا  
 در محال آن مرکز عرض میکنند که خدام را فدای تو کرد اند سر میباید که را بیار تا بیوسم پس  
 انحضرت سر میباید که را میباید آمد از میدان و چشمش میبوسد بعد از آن عرض میکنند که خدایا  
 مرا بقدر تو کرد اند بیعت مرا ایچ بد کن پس انحضرت بجد از ایشان بیعت میگیرد و ابو جعفر  
 میفرماید که کو یا اصحاب قائم را بی بییم که بخیف اشرف بالا میروند اینها سیصد و سیزده  
 نفر دارند که کو یا دلها ایشان آهن نارهها هستند جبریل علیه السلام در سمت راستش و میکائیل  
 در سمت چپش میباشد و در عین آنکه راه از سمت پیش سر و بکاه از سمت پشت  
 سر میروند و بدلهای دشمنان میبندند خداوند کرد کار با پنج هزار ملک مسووعین  
 ملکی که نشانه و علامت دارد و با آن نشانه در آتشای خبک شناخته میشود بلو حجاب  
 و باری میکنند تا اینکه بخیف اشرف بالا میرود در محال با اصحاب خود میفرماید که امشب  
 تابعان و طاعت بگذر ایند پس ایشان با رکوع و سجود و کریمه زاری شب را بپوشه  
 میکنند وقتی که انحضرت صبح میکنند میفرماید که ببا یید راه بخند را پیش گیرند  
 انوقت اطراف کوفه خند میشود عرض کردم که آیا اطراف آن خند میشود فرمود از آن  
 خدا سوگند یاد میکنم پس انحضرت راه بخند را پیش میگیرد تا اینکه در بخند میسر  
 میرسد در رکعت نماز ایچا ادا میکنند در محال آنانکه از لشکر سفید و کوزه می  
 تابشند از طایفه رحبه عزرا ایشان بر انحضرت خروج میکنند پس انحضرت با اصحاب خویش

میفرماید



## حضرت حجت

میفرماید که برایشان حمله کنند و حمله نمایند بعد از آن میفرماید که برای جناب ایشان  
 دو اورید ابو جعفر گوید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه از ایشان احدی از خدمت  
 نسبت کوفه نمیکند که خبر برود بلکه همه کشته میشوند بعد از آن آنحضرت داخل کوفه  
 میشود و هیچ مؤمن نماند مگر اینکه در اینجا میباشند یا اینجا میآیند و این است معنی  
 قول امیر المومنین که بعد از آن قائم با صاحب خود میفرماید که برای طاعت کنند  
 یعنی سبقتاً خروج کنند پس خلائق را بکنا و خدا و سنت پیغمبر و دعوت میکنند پس  
 سبقتاً از راه تسلیم و صلح با آنحضرت بیعت میکنند و انحال طایفه کلبه خالوهای  
 سبقتاً اند ما و گویند که این چه کار بود که کردی یعنی چرا بقائم بیعت کردی <sup>بجدا سوگند</sup>  
 یاد میکنم که ما در این امر با تو بیعت نمیکیم پس او گوید که چه کار میکنم ایشان گویند که  
 ما فائز قاطع کن پس او بمقتضای آنحضرت میرد بعد از آن آنحضرت با او میفرماید که خدا  
 کن و بترسد زیرا که من آنچه رسانید بود رسانید و من را تو میبخش پس آنحضرت صبح  
 میکند و با ایشان میبخشد و خداوند عالم او را برایشان غالب میگرداند و سبقتاً را  
 اسپر میکنند و میرد و فادست خود او را سر میرد بعد از آن پاره از لشکر خود نسبت  
 دو مرتبه میفرستند برای اینکه باقی ماندگان بنی امیه را بحد قتلش حاضر کنند پس خواستار  
 برو میفرستند با اهل آنجا گویند که اهل مذهب ما یعنی بنی امیه را بنزد ما حاضر کنید  
 ایشان از این تکلیف ابا میکنند و میگویند که بخدا سوگند یاد میکنم که این کار را نمی  
 کنیم پس فرستادن آنحضرت گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اگر بکشد تا مرد  
 بود بمر هر آنکه با شما میبخشد ثم بعد از آن بخدمت صاحب امر اجعت میکنند و حاجرا  
 را بحد قتلش عرض مینمایند میفرماید که بروید و با ایشان میبخشند بنی امیه را از  
 ایشان بکشد پس ایشان میرد و چون اهل مدینه را ایشان را می بینند که مرا اجعت کردند

میگویند



## در تأیید خلافت و سلطنت

میگویند که بنی امیه را بیرون آورید و بدست انجاعت بسپارید بر ایشان ایندفعه با  
 تسلط تمام آمده اند این است معنی خدای عز و جل فَلَا أُحْشَوْا بِأَسْنَاهُمْ إِذَا هُمْ بِرُكُضٍ لَا  
تُرْكُضُوا وَأَرْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ بِهِ وَصَالِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُونُ بِعَنِي وَقِي كَقَارِئِكُمْ  
 بخاریه ما را دیدند ناگاه از آن بخاریه نگر پدید و بسوختنهایی که بسبب اطعنان کردند  
 و مسکنهای خود برگردیدند امید هشت که از اینها سوال کرده شود قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا  
ظَالِمِينَ فَمَا ذَاكَ فَلَا تَكْ دَعْوَاهُمْ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَالِدِينَ بِعَنِي إِشَان مِیگویند که  
 ای وای بر ما بدستی که ما از جمله ظالمان بودیم پس اینکله برای ایشان و در زبان کردند  
 قاضی که ایشان را مانند حصیل زداعت بریدیم و از یاد و از پیر و درجا بکا هشتان  
 خوا موثر کرد ایندیم بعد از آن فرمود که قَالَ عَمَّ أَرْبَنِي أَمِيَّة أَحَدًا بَانِي مِیگوید که  
 بیرون بعد از آن بر میگردد بکوفه و آن سبب سبزه نفر را با طرا و واکن عالم میفرستد  
 و در من مبارکش را بر میانشان و بر سینه هایشان میگذشت پس ایشان از برکت دست  
 مبارکش هرگز در مقام حکم کردن در میان خدای عاقل و خسته نمیشوند و هیچ سر زمین  
 نیست مگر اینکه كَلِمَةً طَيِّبَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُرْسُلًا لِلَّهِ  
 در اینجا ما را از بلند گفته میشود و این است معنی قول خدای تعالی وَلَمَّا أَسْلَمَ مَنْ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَالْبِهِ رُجِعُونَ بِعَنِي إِنَّا كَدَرْنَا الْأَسْمَاءَ وَمِیگوید  
 از صمیم قلب یا اگر اه با و مضیع و متفا میشوند و بر کشت شما بسو او خواهد شد بعد  
 آن ابو جعفر فرمود که صاحب این از کفار حریه قبول نمیکند چنانچه رسول خدا فرمود  
 میگرد و این است معنی قول خدای عز و جل وَقَالُوا وَأَنَّهُمْ حَتَّى لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَيَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ  
 لله یعنی با ایشان مثال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دینها برای خدا باشد و  
 جعفر فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینکه با کفار میجنگد تا اینکه خدای تعالی تو



## حضرت حجت

کرده شود و باو شرک قرار داده نباشد و تا اینکه پیره زن ضعیفی از مشرق زمین  
بر میخیزد و مغرب بین بیاید و احدی باو منقرض نکرد و خداوند عالم در آن روز  
تختهای زمین را میر و یارند و از اسماء و از انش و امیبار اند و خلا<sup>ی</sup>ق خودشان را بر تختهای  
خود انداخته بخدمت مهند میآورند و خداوند کردگار شبیهانش و سعت میدهد و اگر  
سعات و ملک بخشنی ایشان را در دنیا بد هر اینکه بسیارین و سعت و نعمت طینا میکنند  
در وقتی که صاحب این امر بعضی از احکام حکم میکند و بعضی از ستمها بخلایق میکند تا که  
طایفه از مسجد برین میایند و داده میکنند که بر آنحضرت خروج نمایند پس آنحضرت در آن  
خوشی قرار میدهد که مقابل ایشان بر وید پس اصحاب آنحضرت در آن روزین با ایشان میروند  
ایشان را گرفته بخدمت آنحضرت اسیر کوفه میآورند آنحضرت اسیر صیقل میدهد و گاه همه ایشان  
میروند و این طایفه آخرین طایفه است که بر آنحضرت خروج میکنند محمد بن ابیهریم در کتاب کعبه  
از این عقیقه او از محمد بن علی او از ابن بزیج و چند نفری هم از منصوبین یونس او را <sup>مفعول</sup>  
بن جابر او را به جعفر مثل این را تا بقول خدا تعالی و یجعلکم خلفاء الارض  
روایت نمود در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر او از صفی بن ابراهیم روایت کرده که آنحضرت فرمود  
که چون قائم آل محمد میامد میکند از پشت کعبه سی و هفت مرتبه برین میآورد و پشت پنج  
نفر ایشانند آنانند از قوم موسی که با حق حکم میکردند و با آن عدالت میپویند و هفت  
نفر از اصحاب کفایت و مابقی یوشع و حتی موسی و مؤمنان فرعون و سلمان فارسی و ابو  
دجانة انصاری و مالک اشتر میباشند شیخ مفید در کتاب ارشاد از مفضل مثل این  
حدیث را با تفاوت نقل نمود مفضل سیمر در رجعتائمه طاهرین صلوات الله  
علیهم اجمعین علی بن ابیهریم در تفسیر ائمه شریفه قم فاند که یعنی یا محمد بر خیز و خلا<sup>ی</sup>  
یونان را بر سرافکند است که مراد از این آیه میامد آنحضرت را در رجعت بر میخیزد و خلا<sup>ی</sup>



## در رجعت امام

عادت عودت میکند و میرساند حسن بن سبطیه را در کتاب منتخب العباد و مذکور ساخته که از آنجا  
که سید حبیب الله بن علی بن عبد الحمید حسینی بن روایت نمود حدیثی است که از ابی  
خود از محمد بن محمد ایادی و دفع حدیث با محمد بن عقیقه فرمود او از پدرش او از صفاق و آنجا  
نمود که از آنحضرت از رجعت پرسید شد که آیا از حقانند فرمود ای کفنه شد که کفنت  
اول کسی که خروج میکند فرود آید اما حسین است که از پی قائم و خروج میکند عرض کرد  
ایا همه خلایق با آنحضرت میباشند فرمودند بلکه بطوری میباشند که خدا تعالی در کتاب  
خود ذکر نمود یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونُ فَأَوْجَا يَعْنِي دُونَكَ مَلِكٌ مَلِكٌ مَلِكٌ  
فین فوج فوج بدینا می آیند یعنی فوجی بعد از فوجی بدینا بر می گردند و نیز از آنحضرت  
روایت است که امام حسین در دنیا اصحاب خویش که با او سرشده اند بدینا بر می گردند  
و هفت نفر بی غیر در خدمت آنحضرت میباشند چنانکه باموسی بن عمران بودند پس قائم  
انکسرت خویش را با آنحضرت میدهد او است کسی که قائم را غسل میدهد و کفن و خنوط میکند  
و او قبرش میکند در کتاب بخارا از جابر جعفی روایت شده او گفته که از امام محمد باقر  
میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم از ما اهل بیت هر آنکه مردی زنده میشود و سبب دست  
سلطنت میکند عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از قائم عرض کردم که مدت  
خلافت قائم در عصر خود چقدر میباشد فرمود نوزده سال بعد از آن منصرف بدینا بر  
میکرد مؤلف گوید که در ما سلطنت این بزرگوار متفاوت نوشته اند بعضی احادیث  
که مگر برای سلطنت آنحضرت مشخص فرموده اند بلکه نوشته اند که آنقدر طول میکشد  
که برای او هزار نفر پسر متولد میشود و این حدیث از شیخ مفید در کتاب ائمه است و نیز  
کتاب مذکور مدت هفت سال و اینگونه و گفته است که سالها را خداوند طولانی میکند  
از پی گفته است چگونه سالها طولانی میشود گفت چنانچه خداوند عالم فرمود که در آن



## طاهر بن

دو رقیقت بعد مدت هزار سال است از سالهای سیم و ایضا در کتاب مذکور گفته  
که مدت سلطنت آنحضرت هفت سال و هشتاد و سه سال و مدت ده سال طولانی میشود که هفتاد  
سال سلطنت مینماید العلم عند الله و بعد از آنکه میفرماید بعد از آن منصرف بنابری  
کرد و او اما حسین است پس آنحضرت خواهری خود و اصحاب خود میکند یار و یارانش  
رساند و یار و یارانش میکند تا اینکه ستفاح خروج میکنند و او امیر المؤمنین است و بن  
از علی بن عبد الحمید و بطریق خود تا باشد اسمعیل و از ضایق و روایت نموده  
از آنحضرت پرسید شد که مراد از روزی که خدا بنوعالی فرمود بعد از آن در قرآن چهلین  
فی یوم کان مقداره چهلین الف سنه آنحضرت فرمود که مراد از آن روز و روز رجعت  
خدا است پس مدت سلطنت آنحضرت پنجاه هزار سال میباشد و مدت سلطنت آنحضرت  
چهل چار سال هر چو چهلین در جلد سیم و چهارم که کتاب غیبت و رجعت است نوشته که کتاب  
انوار مضیئه از مؤلفان شیخ علی بن عبد الحمید نزد من هستند و این حادثه در آن کتاب  
مذکور است و او نیز با شما خود از حضرت باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که آنحضرت  
قائم ظهور میکند و در آخر کوفه میشود نگاه خدا از پشت کوفه هفتاد هزار سال  
بر میا نیکند پس ایشان را از آن و اصحاب آنحضرت میباشد و در کتاب منتخب البصائر از کتاب  
السلطان المفرج عن اهل الایمان که از مؤلفان سید جلیل هاء الدین علی بن عبد الکرم  
حسین بطوری که دفع حدیث تابعی بن مهران نموده روایت نموده که در خواب  
خوابید بودم در عالم رؤیا دیدم کسی بمن گفت که امسال حج کن که بعد از آن حضرت  
الزمان امیر سی حدیث را مطول ذکر نمود تا اینکه گفتند بعد از آن قائم بمن فرمود  
با بن مهران و وقتی که شهر حین نایاب گردید و در شب سیم و عتاسی لشکر کسی بود  
و سیمینا بیعت نمودند نگاه بر آن خدا بنوعالی بمن از جانب خدا اذن داده میشود پس



## در رجعت امیر

ان بها صفاء فرقه با سیصد و شصت نفر خروج میکنم بسمت کوفه میا بر و مسجد انرا  
 میکنم و انرا مانند بنای اولش مینازم و هر چه که از بناهای ظالمان و جباران در آن  
 از میان شده را خراب میکنم و خلائق را بجهه الا سلا و امیداره و عذیبه متوجه میکنم  
 و بفرقه را خراب میکنم و خلیفه نه و ثانی از انجا بیرون میاورم و در حالتی که بدگناهان ایشان در تار  
 است از میانم ایشان را بسمت بقیع میبرم و در بالای دودخت بگذاشتند میشوند  
 پس اندر خنجرها در بر ایشان شاخ و برگ در میاورند پس خلائق را بایشان بیشتر  
 فریخته و گردیده میشوند و در انحال اندکند که خلائق را با انها امتحان کنند از اسمان نازل  
 کند که ای شما بیند او ای زمین بگردان و در باقی میماند خرد و زمین مکرر  
 که دلش را برای ایمان خالص گردانید عرض کردم ای اقای من ایام بعد از این چه واقع  
 شود فرمود و آوردن بدینا و رجعت این ایه را تلاوت فرمود وَرَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرْهَ  
عَلَيْهِمْ وَأَمَدْنَا لَكُمُ الْبَاقِيَ وَمِنْ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ یعنی بعد از آن در آوردن  
 و غالب آمدن فریبی است که گردانیدیم برای شما فرمود و بیه موال و اولاد شما امداد  
 نماند و دیم و شما را بیشتر از بنی امیه کردیم در بغیر علی بن ابی طالب از محمد بن عباس و  
 علی بن عبد الله او از ابی ترهیم ثقفی او از صالح بن مسعود او از ابی الحارث او از کسی که اعیان  
 شنیده روایت کرده که آنحضرت صفر موال العجب کل العجب بنی حماد و رجب یعنی همه رجب  
 در این بنی حماد و رجب است در انحال مردی برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست  
 این امر عجیب است بیا به از آن رجب میکنی فرمود مادر تو برای تو ماتم بگرد کدام امر عجیب است  
 که عجب تو باشد از مرد کلبی که زنده میشوند این است تا وید این ایه شریفه يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَكَّلُوا عَلَى مَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ بَيَّسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا بَيَّسُوا مِنَ  
الْأُولَىٰ لَقَبُورٍ یعنی ای آنانکه ایمان آورداید و منت مزارید و بوی را که خدا بر ایشان



## ظاهرین ۴

غضب کرده بدینکه ایشان از ثواب اخراج ما پوس شده اند چنانکه کافران از زندان  
 اهدا فرستادند و رجعت ما پوس و نومید گشته اند پس وقتی که شدت بصر ساند به  
 ان محمد را بقبل رسانید نگاه خواهند گفت که قائم آل محمد ص رده یا هلاک شد یا  
 اینکه بکدام بیابان رفته تا وید این را به که سابق بود کور شد و در دنیا لکم الکوة  
 شیخ صدوق در کتاب معال احبار ما سنا خود از ابن کوکافه است خدمت امیر المؤمنین  
 عرض کردم ای دیک سخن خود را که فرمود فجب سبب است از ما بین شهر حجاب و در  
 فرمودی بقیه ای کو آن امر عجیب است از جمع نمود اجزاء پراکنده شده بر دشت  
 و در آنکرا اینک ایشان و برید نباتات یعنی کشتن کافران و منافقان و وقوع مفاسد  
 دیگر که هلاک کنند اند و من و خود آنوقت نمیشدیم و نفسی علی بن ابی طالب را این  
 و از صفاد او از احمد بن محمد و از عثمان بن عیسی و از صالح بن میثم و از عبایه شد  
 و اینگونه او گفته که از امیر المؤمنین در خطابه که تکریم کرده بود و من کثرت یا ایشان  
 بود شنیدیم و فرمود که هزاینه البتة در شهر مصر منبر خواهم ساخت و شهر مشهور را  
 سنک سنک یعنی خانه بنانه دیوار بدیوار خراب خواهم نمود و یهود و نصاری و از همه  
 شهرها عرب و یون خواهم نمود و طایفه عربی مانند یهود یا یان یا ابن عصا میرانند  
 گوید خدمت آنحضرت عرض کردم یا امیر المؤمنین کویا خبر میدی از اینکه بعد از من دنیا  
 خواهد شد فرمودیها یا عبایه و میگوید مطلب من خطا کرد زیرا که اینکارها از امر خودم  
 کرد بلکه آنها را میکنند مرا از اولاد من صدقه گفته که حضرت امیر المؤمنین را بگوید  
 از عبایه است و حدیث اول ابن کوکافه فرمود زیرا که ایشان نمیشدند با سواد  
 محکم و منحل شوند یعنی در حوضه ایشان نمی گنجند و نفسی علی بن ابی طالب را این  
 عبایه از حجاب او از صفاد او اینگونه که آنحضرت فرمود جماعت اهل سنت چه میکنند



# در معاصات

در خصوص این آیه و توبه بخشنده من کُلِّ اقْلَةٍ قَوْجًا یعنی روزی که از هر امتیاجی  
 را میگردانیم عرض کردم که میگردانید این آیه در خصوص معاصات فرمودند نه چیز است  
 که میگردانید بپایان این در خصوص جنات است یا میباشد آنکه خدا در روز قیامت جمعی را  
 زنده گرداند و مابقی را بگذارد آیه که در خصوص قیامت است این است و حشر نام قلم قرآن  
 احد یعنی همه مخرج کار از آنند و میگردانیم واحد از ایشان را باقی مینماید از بیم علی بن ابی طالب  
 گفتند از جمله آیات که دلالت بر جنت دارد از قول خداست این است و حرام علی بن ابی طالب  
 آنهاست که آنها را هم لا یرجعون یعنی حرام است بر اهل مرتبه که ایشان را با غضب هلاک نموده  
 ایم اینکه در رجعت رجوع نکنند بلکه باید زنده شوند و رجوع کنند تا اینکه بر  
 اعمال و خویشتن را ببینند یا اینکه کلام از یاد است بنا بر این معنی حرام است بر اهل مرتبه  
 که ایشان را با عذاب هلاک نموده ایم اینکه بدین رجوع نمایند بلکه رجوع مینمایند تا  
 روز قیامت بعد از آن حضرت فرمود اهل مرتبه که خدا ایشان را با عذاب هلاک کرد  
 در رجعت بدین خواهند برگشت و اما در روز قیامت پس زنده شده بخشنده خواهند  
 و مؤمنان که ایمان شان کامل و غیر ایشان از آنان که بعد از هلاک شدند کافران  
 که کفر شان در مرتبه کمال است در رجعت رجوع خواهند نمود مؤلف گوید ایا  
 احادیثی یاده از آن است مگر باب جنت که این رساله را گنجایش نباشد بلکه گناهان که  
 خدا از سیر معدود است بفرستند و باید دانست که در نزد علما شیعه اثنا عشر کثیر الله  
 امثالهم در جنت بد فرجه اختصاص دارد یکی کافر محض و یکی بمؤمن خلص سوا این  
 دو فرجه کسی بدین رجوع نخواهد کرد و این مقصد از این است که در حضرت فرمودیم  
 فصل پنجم در معاصات باید دانست که مقصود مؤلف از تألیف  
 این کتاب شمه از فضایل حضرت امیر و سایر ائمه هدی صلوات الله علیه است



## فصل پنجم

اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَشْرًا وَآتَاكُمْ الْاِیْنَ اَلَا تَرْجِعُونَ یَعْنِی ایا کما ن میکنید که ما شما را عیث  
 خلق کرده ایم و شما بسوی ما باز گشت نمیکیند و نخواهید کرد و نیز میفرماید ضرب  
 لنا مثلاً و کسی خلقه قال من یحیی العظام و هی دیمم قل یحییها الذی انشاها او  
 مره و هو بکل خلق عیلم و سبب نزول این آیه شریفه شیعیه عامه ذوا سکره  
 اند که آیه بن خلف استخوان پوسیده را خدایتعالی سو خدا آورد و انرا در دست خود  
 کرده بر باد داد و عرض کرد شما میگویند که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت  
 زنده انحضرت فرمود بلی تو را هم زنده میکنند و داخل جهنم مینماید پس این آیه نازل  
 شد معنای آیه شریفه این است که از برای ما مثله زد و از خلفت خود فراموش کرد و  
 گفت کیست که زنده کند استخوانهای پوسیده در پره پره شده را با کونوای محمد ص که زنده  
 میکند استخوانهای پوسیده خورد شده را انکسی که افرید او را اول بار و او همه خلقها را  
 است و با خدای انرا میداند و باز میفرماید اولیس الذی خلق السموات و الارض یفادیر  
 علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخالق العیلم یعنی ایا نیست انکسی که افریده است  
 اسمائها و رفیعها را با همان بزرگی انها قادر و توانا است بر اینکه اعاده کند امثال  
 را و او است بسیار انا بیک کیفیت احوال موجودات و این اشاره است باینکه علم الهی شامل  
 همه چیزها میباشد و بعد از این میفرماید اذ الود شیئا ان یقول له کن فیکون  
 یعنی خداوند علی اعدا و افرینش موجودات محتاج بآلت نیست بلکه شان او بر این  
 نیست و روشنی که میخواهد افریدن چیزی را میفرماید باش موجود است یعنی محسن را ده  
 خلقت چیزی را موجود است پس چگونه قدرت بر زنده کردن استخوانهای پوسیده را  
 ندارد خدا انست کند اشخاصی که عزیز این بر خدا و او را دارند و سوره مبارکه روم  
 میفرماید و هو الذی یبدی الخلق ثم یرعیه و هو اهلون علیه یعنی او است بخشن



## در معانی

خداوندی که اینها را از بیخ خلق زایل نهد میبکند بعد از آنکه مرده باشند و برگردانند و  
 کرد و دمار و پیرایان برآید برای خدا از اول بار یعنی نسبت بقدرت مخلوق و اله  
 خلقت اول و برگردانند و مرده کردن و مود کردن و بعد مودن همه در  
 قدرت خداست ایامت مراد اینکه مثل برای مخلوق است که اگر صانع صانع را نماید  
 بعد از آخواب کند و بخواهد آن را خراب شده و مانند اول بسیار از ضعف برآید  
 برای او تا اینکه ابتدا بصنعت نماید این است که برای فهم مخلوق صیفا بداند برای خدا  
 زنده کردن مرده انسان تر است از خلق نمودن اول و نیز مرده ای است که عکس در سینه  
 همسایه پیغمبر بود و نهایت دشمنی را با حضرت داشت در روز از حضرت سؤال فرمود  
 و معاجسم را نمود و حضرت برای او بیان فرمود که نسبت از او گفت اگر او را زنده بدار  
 نکند خدا بیتی عالی این است که در سوره قیامت است فازل فرموا بحسب الانسان ان  
 تجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه یعنی ای کسان از داند انسان اینکه ما  
 استخوانهای او را بعد از پراکندگی جمع نموده چنان نیست بلکه جمع خواهیم کرد آنها  
 را در قیامت و حال آنکه قدرت داریم بر اینکه مسای و بصوت اول برگردانیم سرها  
 لما انکشان او را به ف و کوچکی آن چه جای اینکه استخوانهای بزرگ و از جمله ادله  
 بر این معانی شریف است که از باب چهارم سر حضرت ابراهیم را در هم کوفتن آنها  
 و نگاه داشتن سرها آنها را و منقرض ساختن اجزای آنها را بر سر کوهها و خواندن آنها  
 را و جمع شدن آنها و زنده شدن آنها بصوت اول و این نیز در آخر سوره قیامت و  
 بخواند تفصیل معاد از کتب کتبی علاوه بر این چون بیا این رساله اول  
 بر فضایل حضرت ابراهیم بود و مقصود کلی مؤلفان تفصیل باب چهارم بود بعد از آنکه  
 مشهور و نالیف شد در شنیدن این مد که وضع با صو کشید و محض جاء بیت بطور اختصار



## فصل پنجم

از هر يك از اوصاف اشاره رفت و اين معنى بغير اينست كه آنچه خدا بندگان را به پيروي خود خبر داده و به پيغمبر و ائمه ظاهرين بخاور رسانيده اند از ابتدا و بجز روح و حاضرند بغير و امير المؤمنين و ائمه ظاهرين عليهم السلام از ابتدا و بجز روح و سوال و فشا و عالم برزخ و عذاب و رحمت همه از ضرورت است و شبهه نيست اينكه روح بعد از سوال و فشا تعلق ببدن مثالي ميگردد و در عالم برزخ بدنه مثالي است و در قيامت ببدن جسماني تعلق حاصل مينمايد اين مطالب كه ايا بدنه مثالي با شخص موجود است يا آنكه بعد از انقراض روح خلافت ميشود يا آنكه تعلق روح در عالم حیات در وقت خواب ببدن مثالي زياده تر است و در زمان فوت ببدن تعلق مانده تر دارد يا آنكه بدن مثالي قابل جداگانه است از جمله و اجزای بدنست و علماء و مجتهدين فرمودند هيچ قدر بطور اجمال گفتند است كه شخص معتمد باشد با اينكه مردن و سوال و فشا و در عالم برزخ و در قيامت در مؤمن و كافر و زنده شدن در قيامت با هيچ بدن و حسا و ميزان و كتاب و صراط و كوشش و هشتاد و پنج خواهد بود و جزا و اعمال از نيك و بد داده ميشود و كفايت است و بغير حديثي بيان ميكنم كه حشيم شعبان روشن و انوار معاني بن بركات مالديني شود و ان اين است كه در سوخته خدا فرمود على ساخوس من است در ميكنند از ان شمعها خود را و آب ميدهند و سنا خود را و هر كه را آب ندهند هميشه تشنه خواهد بود و هر سیراب نخواهد شد و هر كه را آب بيش از ان بدهند هرگز تشنه نخواهد شد و غيب خواهد گشتند و روايت ديگر فرمود كه عليم با يار زده فرزندش كه ساير ائمه اطهار باشند ساقي خواهند بود و بر طرف عامه مروي است كه در سوخته خدا فرمود و از دميته بر حوض من است من مكر كساني كه ياك باشند لهاي ايشان از عفايد باطله متفاده ميبرند و صحيح باشند لهاي التيان و اطاعت كنندگان باشند و صحيح مراعين

كه بياست



## در معاد است

که علی است تا اینکه فرمود که علم و دوز می کنند از حوض کسی را که از شیعیان است  
از حضرت رضاء مروی است که در سوختن فرمود هر کس ایمان بشفاعت من بنادر جنت  
شفاعت مرا بآورد رساند و نخواهد بود شفاعت من مگر از برای صلاح من و معاصی کبریا  
است من و اما سبک کاران پس را می برانند که احتیاج شفاعت داشته باشند  
داوی می گویند بجهنم و رضاء عرض کرد پس معنی این شریفه و لا تَشْفَعُونَ إِلَّا بَرٍّ نَصَحَ  
چه چیز است فرمود یعنی شفاعت نمی کنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که خدا را  
اورا پسندیده باشد و نیز اجماعی علمای اثنا عشریه است که صلاح کناه کبریه از تبعه  
اثنا عشریه که مدینه نبویه می برند بخالد در جهنم نخواهد بود بلکه از فضل الهی و شفاعت  
پیغمبر و ائمه ظاهرین علم است که اهل جهنم بر زمین می آوند و داخل جهنم می گردند  
و بعضی از علمای گفته اند اگر شیعه اثنا عشریه اصول و عقاید خود را از خود یاد  
نمود باشد حق امیرالمومنین و سایر ائمه ظاهرین را و طلبند شان و علو مرتبه  
فضایل آنها را معرفت بهم رسانیده باشد از خود بگوید بطور یقین نه بتقلید خدا  
عالم کناهان او را ببیند نمودن مصیبت ها و سجن ها و آدینه که از مخلوق باو می رسد  
دفع می نماید و اگر باز باقی باشد در وقت مرگ جان کندن را بر او سخت می کند و اگر  
باز باقی باشد از شداید قبر و عالم برزخ که باو می رسد دفع می کند و اگر باز باقی باشد  
از شداید که در عرصه عقبات قیامت باو می رسد کفایت می نماید و اگر باقی  
باقی باشد شفاعت رسول خدا و ائمه هدی و امر زنده می شود تا آنکه شیعیان نیز  
از عذاب جهنم آسوده می شوند و ایضا قوله تعالی یا عباد الله ان اسرفوا على انفسهم  
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً الى الخ الا یہ عن علی علیه السلام  
ما فی القرآن اینه اوسع من هذه و فی ان وحشی و اصحابه لما قتلوا حمره هربوا الی  
مکه و قد بوا و کتبوا الی النبی ص لا یمنعنا من الاسلام اراه انا سمعناک بقول  
الذین



## در بعضی

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقُولُونَ النِّفْسُ لِلَّهِ حَرَمٌ فَاِذَا دُعِيَ لِلْحَبْلِ جِدَارٌ أَوْ يُبْرُنُونَ وَقَدْ نَزَّلْنَا ذَٰلِكُمْ فَتِلْكَ الْآيَةُ الَّتِي فَتَلَ الْأَمْنُ فَاِذَا مِنْ قَابٍ وَأَمِنْ وَعَمَلٌ صَالِحًا فَبِعَثَّهَا  
 الْيَوْمَ فَكُنْتُ أَهْلًا لِمَنْ شَرِطَ مَتْنًا وَخَافَ أَنْ لَا تَعْلَمَ صَالِحًا فَلَا تَكُونُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ  
 فَبِعَثَّهَا الْيَوْمَ فَكُنْتُ أَهْلًا لِمَنْ شَرِطَ مَتْنًا وَخَافَ أَنْ لَا تَعْلَمَ صَالِحًا فَلَا تَكُونُ مِنْ أَهْلِ  
 هَذِهِ الْآيَةِ فَتِلْكَ الْآيَةُ الَّتِي فَتَلَ الْأَمْنُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ  
 فَبِعَثَّهَا الْيَوْمَ فَكُنْتُ أَهْلًا لِمَنْ شَرِطَ مَتْنًا وَخَافَ أَنْ لَا يَكُونَ مِنْ شَاءٍ فَتَرَكَ قُلُوبَ عِبَادِي الَّذِينَ  
 اسْتَرْفَعُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ الْآيَةُ فَزَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَاسْأَلُوا عَنْ ابْنِ عِمْرَانَ لَمَّا نَزَلَتْ  
 يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْتَرْفَعُوا الْآيَةَ قَرَأَهَا النَّبِيُّ عَلَى النَّاسِ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ الرَّحْمَلُ  
 الشِّرْكَ فَتَرَكَ قَاعًا وَنَزَلَتْ الْآيَةُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَعَنْ ابْنِ عِمْرَانَ إِذَا مَا  
 الرَّحْمَلُ عَلَى كِبَرِهِ شَهِدْنَا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَارِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَاسْكَنَّا عَنْ الشَّهَادَةِ

## خاتمة الكتاب مشتمل برده فضل انت فصل اول در بعضی حکایا

انت ابن ابی الحدید که از اکابر اهل سنت است در شرح لفظ البلاغة گفته است که  
 مجتبی بن سعید علی حنیف معروف بابن غالب که از سکنه قطیفان که در جانب غرب  
 نجد است مردی است موثق و کواهی است عادل گوید امام فخر اسمعیل علی الحدید  
 الفقیه که معروف بغلام بن الماتی است و بزرگ و در مجلس جماعت حنبلیان بغداد است  
 در علم فقه استنا الیها بود و بعلم منطوق استغفار داشت و بسیار شیرین عبادت بود  
 مراد و زاید و کلام او را گوش داده بودم در سنه شصده و فانی کرد و فنی نزد  
 او بود و از هر مقوله سخن می گفتیم تا گاه یک نفر از خاندان او می آمد و از بعضی از آنها  
 می گوید طلب داشت و در فقه بودم طلب خود را در کوفه نماید اتفاقاً در روزی از  
 عذیر بانجا وارد شده بود و از روز پنجم فی الحجة است و در آن روز در مسجد حضرت



## حکایات امّت

امیر المؤمنین ع مردم بسیاری جمع میشوند که عداها را حضا خارج امّت این غالبه گوید  
 پیوسته شیخ فخر از شخص سوال میکرد که نود و این سفر چه دید و طلب تو بنور رسید  
 ما اینکه در نزد غریب تو باقی مانده و این شخص سرگذشت خود را بیان میکرد تا آنکه گفت  
 ای سر من اگر در روز زبارت غدیر پیوسته و صید کردی که در نزد من حلی تن ای طالب چه  
 میکند و از فضایح و قبایح و سخنان بد و ناسزا گفتن که مردم با او از بلند بی نرس  
 و بیم با خطاب و سو خدام میکند اسماعیل گفت اصحاب را چه کنایه ای امّت که ایشان را  
 ناسزا میگویند بخدا سو کند نداده امّت که جرئت نداده امّت با پیشاکر صاحب  
 فخر از شخص پرسید صاحب انقباض کیست گفت علی بن ابی طالب ان شخص گفت ای ممد  
 صاحب انقباض این طریقه را مردم نشان داده و این راه را با ایشان یاد داده و ایشان را  
 با آنها ستور اینده امّت گفت بلی ان شخص گفت اسیر و اقای من اگر صاحب انقباض در این  
 امر محق امّت ما چرا دیگران را اولی و خلیفه بدانیم و اگر مبطل امّت ما چرا اولی و  
 خلیفه بدانیم سزاوار این امّت که باید از آنها دست برداریم ما از این بکفر این غالبه  
 گویند اسمعیل با شنیدن جای خود برخاست و گفت خود را پوشیده و گفت خدا لعنت  
 کند اسمعیل تخم خام را اگر جواب این مسئله را بداند و داخل خانه شد و طاعت نما  
 برخوایستیم و بنیم حکایت شیخ شامی در کتب معتبره نقل کرده اند که چون او از قضا  
 علامه حلی علیه الله مقامه را اطراف بلاد منتشر شد و شام یکی از مشایخ کبار که  
 از اجله علمای عامه بودند شنید که ادله چند علامه بر حقیقت صدهبیت شیعه از ایشان  
 از شام مقصد ملزم نمودن و مجاب کردن علامه روانه حله شد چون خبر آمد شیخ  
 محله فرمود و نفر از شاگردان علامه با استقبال ایشان رفتند و منظور آنها این  
 بود که پیش از ملاقات کردن علامه با شیخ مقصد از فهم و تبلیغ او را بفهمند خبر علامه  
 دهند چون اند و نفر شیخ را ملاقات کردند از او پرسیدند آیا حدیثی که وارد شده



## در بیان

پیغمبر فرمود است من هفتاد و سه نفر خواهند نژاد مناصحت دارد گفت بلی پس از آن  
 از شیخ پرسیدند که شیعه داخل در مفرقه ناجیه میباشند یا در مفرقه هالکه پس شیخ جواب  
 نكفت و از همانجا مراجعت بشام کرد و چون اهل شام شنیدند شیخ علامه را ملاقات نکرد  
 برگشته است سبب پرسیدند از جواب نكفتن شیخ و مراجعت گفت چون دیدم هیچ طرف را  
 نمیتوانم گفت ناچار برگشتم بی جهت آنکه اگر میگویم مفرقه شیعه ناجیه میباشد خودم  
 اقرار میکنم بودن مذهب افضی میگردم و اگر میگویم که اهل بیت پیغمبر داخل در مفرقه هالکه  
 میباشند کافر میشوم مجدداً پیغمبر پس صلاح خود را در جواب ندادن و مراجعت دیدم  
 و از جمله حکایات آنکه سر جو حلیسی در مجاز ذکر نموده که علی بن فاضل فارزند را از  
 مجرای بن و جزیره خضر انرا مشاهده نموده بقضیل او این است که گفته چند سال  
 در دمشق پیش دین الدین علی مغربی اندلسی مالکی مذهب بقضیل علو اصول و قرابت  
 میکردم و نا اوست رابطه کلی هر سائیده بودم اتفاقاً او غرور در مصر خود بواسطه محبت  
 که فیما بین بود مرا همراه خود برد تا اینکه شهر فاهره که از سایر شهرها مصر بزرگتر است  
 وارد شد بعد از مسکن منزل نمود شیخ دین الدین علی بنای ندی پس گذاشت بعد از آن  
 ما نامه او بدید شیخ رسید او را خطا کرده بود شیخ روانه اندلس شد بعضی از  
 شاگردهای او هم همراهی نموده و منهم بواسطه محبت فیما بین با او سفر نمودم با او هم  
 از راه اندلس رسیدیم غرض من شد که از حرکت بازماندم شیخ بر حالت مرگ کسب  
 و خطبه داده در مرداد که من کفیل من شود که بعد از صحت از پی او بروم و در حال  
 بسیار بود قادر بر حرکت بنورم اخذ و در سیم تب را بلشت برخواستند و چنانچه از ده  
 و اسب گشتم جماعتی دید از خارج وارد شده بعضی مشاع خرید خودند و بر سر دارچه  
 گمانند گفتند از سفر هستند که به بر بر نژاد یکست و الهی نژاد یک جزا بر افضیاست

از این مطلب



## در کعبه

خواب اول حضرت الامر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> میرند در سال <sup>در</sup> سر شب امسال یک دفعه در شب یک دفعه <sup>یک</sup>  
 است چها ماه مدت دارد چهل روز اینجا توقف نمودم و دعا میکردم برای وصول خبر  
 از لشکر که در بار غنای ملاحظه شود و یا منبؤم شاید کشته دخیزه بودند سر <sup>سید</sup>  
 فطره آمد و در دیا پرسید که سرغ سفید و روز دهاست بعد از ملاحظه گفتند که  
 دخیزه است لیکن معنا است بعد از آنکه کشته ها در یک هفته کشتی بود از کشته بود  
 شیخی مسکو القامه خوش و خوش لباس بر و آمده داخل مسجد شد مشغول نماز شد بعد  
 از فراغ به من توجه مسکاک و جواب گفتم پرسید نام چیست کمان دار نام تو علی  
 باشد و نام پدر مرا هم گفت که فاضل است گفتم از یمن کفتم خیره نام مرا و یک فرستاد  
 مکرم در سفر مرا من بود که گفت نه گفتم سفر مشق با من بود که گفت سو کند بموای خود  
 صاحب الامر که با شما بنوم گفتم از کجا مرا شناخته گفت بد نیستی که نام و نسب صورت  
 سیرت من دید باید نوران بجزیره خضر این شاد شد و عادت انبیا این بوده  
 که زیاده از سه روز آن جریره نوشت میگوید این دفعه توقف نمود و غم سفر کرد  
 مرا با اتفاق برداشت بعد از شانزده روز باب رسید به یمن و بخت کردم و متفکر شد  
 شیخ محمد گفت چرا متفکری در آن گفتم از اعیر لون که یا میدیم گفت بجز این است که اطرا  
 جریره خضر مثل قلعه حصا کشیدند و از آن باب شامی مثل از آن دیدیم  
 شیخ گفت حکم علی الاطلاق از برکت موای فاضل صاحب الزمان چنین فرار داده که کشتی نما  
 هر چند که استی کار داشته باشد با این داخل شود عرف میشود پس از مقید طای نموده  
 بجزیره خضر رسید از کشته پیاده داخل شد به هفت قلعه نوی هم دید و کله های جاری  
 و دخیزهای مبودار و خانه های چند بازارهای بسیار و اکثر عمارتها از منکس مر و  
 در بهر بن حسن منظر بعد از آنکه در خانه شیخ محمد راحت کردم مرا برداشتند <sup>و</sup>



## در بعضی

که جمیع کثیر بودند بود شخصی در وسط آنها که هیبت و وقار او بحدی بود که وصف آن  
 نتوان و مردم او را بقلب شمس الدین محمد عالم خطاب میکردند و برای من جای وسیع داد  
 نزد یک خود نشاند و مشقت را هر امل کرد از من پرسید فرمود که همه احوال تو پیش از  
 این بمن درمید شیخ محمد با من بود و او را آورد بعد از آن در مسجد برای من تجلی قرار داد  
 و فرمود هر وقت دلت میخواست خلوت و استراحت بجوای اینجا منزل گشت پس برخوایسته  
 رفتم تا عصر بعد از آن گماشته آمدند گفت از مکان خود بجای برو که سید اصحاب و تبا  
 با تو شام بخورند پس تشریف آورد طعام حاضر شد شام خوردیم و برخوایستیم بنماز  
 مغرب عشاء بمسجد رفتم پس از فراغ بمنزل رجوع نمود همچو روزی این منوال گذشت  
 روز جمعه را که با سید نماز میکرد دیدم فصلی خوب بود رکعت اول نماز عرض کردم در  
 رکعت فصلی خوب نمودند فرمودند بلای برای آنکه شرط آن موجب بود خیال نمودم که اما  
 در نماز حاضر بود فرموده لیکن من نایب خاص هستم عرض کردم امام را دیداید فرمود  
 نه بده بمن خبر داد که صدک آنحضرت داشتید و جد هم خود آنحضرت را دیده و هم  
 مبارک آنحضرت عرض کردم چگونه یک آنحضرت را می بینید و دیگری نه می بیند فرمودند  
 نگاهو که را میخواست فصلی خوب شد و با و عطا میفرماید چنانچه از میانندگان خوبان  
 و اوصیا نشانهای راه دین و جبهه های خود قرار داده و انشانرا میان خود و مخلوق  
 واسطه قرار داده تا اینکه هلاکت ها لکان و نجات ناجیان بعد از اقامت حجت و برهان  
 بر ایشان و در زمین را برای اینکه درباره بنندگان تلف باشد از حجت خالی نگذارد  
 و برای هر حجت ناچار است از سطره و اسطره برای رساندن احکام از جانب پی بر خالق  
 بعد از آن دستم گرفته و مجادح شهر برد بسمت باغات به قسم میوه ها در باغها میوه  
 جود و آگاه من خوش صورتی پیش روی ما آمد سلا کرد و برگشت از هیبت او وحشت



## در بعضی

نجات کردم از سید پرسید این کیست فرمود آن کوه بلند را به بدی عرض کردم بلی فرمود  
 در وسط آن جایگاه خوبی و چشمه درختی و نردان چشمه فیه از اجز ساخته شده این  
 مرد بار فیه که دارد در این فیه خد متکارتند و دودهای جعه صبح با نجا میروند و امام را  
 از انجا باز رفت میبایم و در رکعت نماز میکرد و از انجا و رفتی میبایم که در او نوشته  
 شد احکامی که بنده کان با و بخواند و هر چکی در انجا نوشته نشد خود را از ان باری  
 دارد و سزاوار آنکه با نجا بروی اما مرا داد و ان فیه باز رفت کنی پس رفتم یکی از خدام که مرا  
 دیده بود مرا حاکم گفت دیگری مرا ناخوش داشت آنکه مرادیده بود بر پیش گفت این را  
 ناخوش میداد که صحبت سید یزد او را پس با من مرا حاکم گفت و برای من نان و انکو را آوردند  
 خود را از ان چشمه بخورد و وضو ساخته نماز و باز رفت بجا آوردم باها گفت اما مرا  
 میتوان دید گفتند بدیش ممکن نیست اما ما دون نیستیم و این باب با حد خبر بدیم پس  
 انما الناس عما نمود و انما دعا گفتند بر کشتن شهر بخانه سید گفتند انرا کشتن  
 بود رفتم بخانه شیخ محمد رفیق کشته با او نشستم اتفاقاً گفتیم گفت غیر از سید شمس الدین  
 کسی ما دون نیست با ان مکان بر و ما امثال ان پس اصله کشت سید را پرسید گفت  
 اولاد انحضرت میان ان و انحضرت بیخ پشت هستند و با انرا انحضرت نایب حاضر است بعد از ان  
 دور سید گفت مرا از ان ده بعضی مسائل که احتیاج است از تو نقل کنم و ترا از ان پیش  
 تو بخوانم قبول نمود و از قول قراء مثل حمز و کسبه و غاصم و ابوعمر و کثیر میگویم و نقل  
 محل چنین گفته اند سید گفت اینها نمیشناسم بلکه فراموشی از هجرت نازل نشده مگر  
 تا هفت حرف و بعد از هجرت بعد از فراغ از حجة الوداع حیرت یل نازل شد و گفت بار سو  
 الله قهر انرا بخوان نزد من تا اینکه او ابل و او اخر سوره ها و شان و نزول انها را نزد نا  
 بیا کنم در انوقت امیر المؤمنین و وحشین علیهم السلام حاضر بودند و ابی بن عبد الله



## حکایات

ما از آنها و از ظلم و جور آنها و دامن و از برکت آنحضرت احدی از شما ندانم و در جواب این  
 سؤالی که فرمودند عرض کردم علیها سالواتی بود انداز آنحضرت که جنس برای شیعیان مباح  
 گردانیده اند و شیعیان که از اولاد علی باشند بلی بر شخص فرمود عرض کردم شیعه در جواب  
 کینه و عدا که عامه ایشان را پسیر نمود و بر شخص فرمودند و بلی غیر اهل سنت هم که پسیر  
 کرد باشند حضرت فرموده زیرا که آنحضرت فرموده بایشان بفرق معامله رفتار نمایند  
 از آن سبب فرمودند حضرت از مکه مابین کن و مکه خروج میکند و سال و نوبت و دیگر  
 و سیم و پنجم و غیره پیش باید مؤمنان بان منظر باشند عرض کردم دوست صید از دهشتناکی  
 شما داشتم تا خدا فرج دهد و بیشتر از این حکمی در مراجعت تو بوض من رسید برای  
 من ممکن نیست مخالفت نمایم و از مخالفت حد کن که صاحب عالی مدت مدید است که  
 از آنها و افتاده و برای تو جان بر نیست بیشتر از این از ایشان دو باشی پس گوئیم و گفتیم  
 ایاجانیرا منته در این خصوص بخد مت آنحضرت رجوع نمائی بلکه مرا برخص نمایند در اینجا  
 گفت ممکن نیست گفتیم برخص میفرمایند هر چیزی را که دید و شنیدند امر نقل نمایند فرمودند  
 تا کی نیست از اینکه برای مؤمنان حکایت کنی تا اطمینان بهم ترسان مکرر فلان و فلان خبر  
 که افتاد از تعیین نمود گفتیم ممکن است نگاه کردن بحال آنحضرت گفت نه لیکن هر مؤمن  
 محاصره نمائیم که آنحضرت را به بلید شناسند گفتیم من هم از جمله بندگان مخلص تا  
 حال ندیدم فرمود تو او را در مرتبه دیده یکی آنکه در اول سفر تو سیر مؤدای زرقا  
 نامانند و رسید بجایی که آنجا داشت سوار بی که امشب پیدا داشت و در سلسله نبره  
 دراز می بود نزد تو حاضر شد و تو نزد یکدیگر فرمود و من سر و رفیقان تو در آنجا  
 انتظار تو را دارم عرض کردم حاجر اهلین بوده فرمود و پیر اینکه از دهشتناکی شیعیانند  
 که استنا تو بود بعزم مصر رفت اما از قافله عقب ماند دست از قافله کوتاه شد  
 و بسیار رسید سوار نزد تو آمد و گفت من سر و پیشانی و پایهای اسبش سفید بود



## در بعضی

و نیز در دستش بود و فرمود بان دهی که در دست داشت و امشب اینجا خواب  
 مذهب خود را بایشان بیان نما از ایشان نفی مکن زیرا که اهل اینجا و اهل هانی که در  
 سمت جنوبی دمشق واقعند مؤمنان و مخلصان و طریقه علی بن ابی طالب را دارند باین  
 فاضل ایاقورا آن سوار دلالت کرد عرض کردم همین فقرات واقع شد صحیح است و آن  
 اهل مدینه پرسید که این طریقه از کجا تحصیل کردید گفتند ابوذر غفاری و قتی که عثمان  
 او را اخراج کرد بانجا آمد و این طریقه را بآنها داد پس صبح شد مذهب خود را بانها  
 گفتند و نفر همراه من کرده نقاطه امر رسانید بعد از آن گفت ایا امام هر مدتی حج مینماید  
 گفت باین فاضل همه دنیا در پیای مؤمن یک کار است چگونه باشد که سیر بنا مشکل  
 باشد پس بیکس که بقای دنیا نیست خود او است از بی در همه سال حج میکنند و بدان  
 خود را در مدینه و عراق و طوس و بصره مینماید باین سرفین ما مراجعت مینماید بعد  
 از آن مراجعت را بفرافا مر فرمود و فرمود که فاضل بلاد مغرب بیشتر از این موقوف کن  
 و آنچه در هم محض تبرک بمن عطا فرمود که سَلَّمَ ان این است اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ محمد رسول الله  
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ سَلَامٌ محمد بن الحسن الفایم یا سر الله و آن در اهرم را برای تبرک نگاه داشته  
 بعد از آن مرا بان کشی که آمده بودم روانه نمود و قدی کند و جو بمن داد که از آن شهر  
 بربوبصد جهل دنیا طلا را بچ بلاد مغرب فرستم بمکه معظمه رفته حج نمود و بفرافا  
 امانه نازمان جهاد رجعت باشم بعد از آن گفته است نام احدی از علما بنی امیه ندید اینجا  
 بود شو غیر از سید مرتضی و شیخ طوسی و محمد بن یعقوب کاسینی و ابن بابویه شیخ ابی قس  
 جعفر بن اسمعیل حله این اخر کلام او است و از جمله حکایان مرحوم مجلسی در بحار آورده  
 که جماعه از سید امیر علم گفته اند در بعضی شهرها در محفل شریف در صحن مقدسه در محفل  
 که بسیار از مشایخ گذشته بود میگویند شخصی را دیدیم که بیست روزه بر پشت یک بابو نهد



## حکایات

شد دیدگاستا ملامت خود را از او پنهان نمود تا اینکه بروضه مقدسه  
 با اینکه در کسبه بود باز شد داخل شد نگاه نشیند تکلم میکند کوپا سر کو شین  
 میگوید بعد از آن بر و آمد و کسبه شد از عقب او رفت تا داخل مسجد کوفه شد  
 و برانمیدید در محراب که حضرت امیر شهبید شد در ماطولبی در آنجا درنگ نمود بعد  
 برین شد من پشت سرش بودم تا نزدیکی مسجد حنانه بر اسرفه گرفت که نتوانستم ضبط  
 خود کم اسرفه را شنید متوجه من شد گفت ایانو امیر علی می گفتم ازی گفت اینجا چه  
 کاری داری کیفیت را گفتم و عرض کردم تو را بحق صاحب بن قبر سو کنند که ماجر ا خود  
 را که در این شب تفاق افتاد از ایندا تا آنها برای من نقل کن گفت خبر میدهم بشرطی  
 که در ماحیا من بکسی نگویم قبول کردم گفت بعضی مسائل برای من مشکل کرد بدان  
 ها فکر میکرد ناگاه بدلم افتاد خدمت حضرت امیر رفتم سوال کنم بد روضه مطهره  
 که در سبیل بکلید دگشود داخل شد چنانچه دید که درگاه الهی نصرت و زاری نمود  
 که آنحضرت جواب مسائل را بفرماید و الحال از فیه مظهر صد شنید که برو مسجد کوفه  
 و آنها از قائم پرسید چرا که او اما زمان کشت پس آمد نزد محراب آنها را از آن  
 حضرت پرسید و جواب شنید و الحال بخانه خود بر میگردد و نیز مر حومر بکلیه در آنجا  
 اینجا بترافته که بحرین در قصر و پادشاه فرنگ بود مردی از مسلمانان را برای اصلاح  
 امواها و الی قرار داده بود و این و الی از جمله ناصبها بود و زیری داشت متعصب  
 درین خود و کسبت باهل اینجا که از جمله دستا اهلینت بودند عداوت میورید انواع  
 افتسا خسران و اضرا را بها وارد میاورد و در و گامد نزد و الی و انار بها و در بوالی داد  
 که در آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر و عمر و عثمان و علی و خلفاء  
 رسول الله و الی بنیک نامد کرد که آن کتابت خلیفه انار است مصنوعی نیست و اهل



## در بعضی

صنعت د او غیر و در قیاس نمود بوزیر گفت که این آثار برای باطل نمودن مذهب افغان  
 اینی است اشکار و جلی است بوی رای بود در حصول اهل بحرین چیست گفت خبر این که افغان  
 حاضر این افغان که بر هاله است قاطع با آنها نمائی اگر از مذهب خود مذهب ما عدل کرد  
 که اگر بی است عظیم و الا افغان الحیرت می باشد باینکه جواب نادر را بگویند و اگر نکشند جزیه  
 فاذلت و خوار می یابند که مردان افغان کشته و زنان افغان اسیر و مال افغان با آراج دهنی و الی  
 این رای دانستند که علماء و سادات و مشایخ افغان را احضار کرد و انادر را با آنها نمود و تکالیف  
 را گفت حضرات متحیر و خائف ناچار سه روز مهلت خواستند که هرگاه بعد از سه روز جواب  
 شافی نیاورند یکی از دوا امر را قبول کنند و الی مهلت داد بیرون آمده در مجلسی اجماع نمود  
 مشورت کردند و رای افغان بر این قرار گرفت که از ضلای خود سه نفر انتخاب نموده بیکم از افغان  
 گفتند امشب و بصرای عبادت مشغول شویم بخدا و امام زمان استغاثه نما امید هست  
 که آنحضرت طریقه خلاصه و نجات را بیان فرماید ان را هدایتی بفرموده و اممود داشت  
 را بعبادت و کرب و زاری مشغول شد مدعا بعمل نیامد شب و بزم بکنزد بکر از آن سه نفر  
 فرستادند اهل همین طریق معمود داشت و مدعی حاصل شد شب سیم اضطراب و خزع ایشان  
 بیشتر شده پس سیمین ایشان که محمد بن علیسه نام داشت و مرد صاحب فضل و تقوی بود  
 سر و پا برهنه در بصرای نمود در قاری بکشت مشغول بضرع و زاری شده و از حضرت قائم  
 عجل الله فرجه خلاصی این مؤمنان را استغاثه نمود آخر شب مرگ دادند با و خطاب مینماید  
 یا محمد بن علیسه چه میبوی خود را با اینحال میبستم برای کدام امر باین بیابان آمده گفت بپروردگار  
 بحال خود بگذار زیرا که برای امر عظیم بیرون آمده ام و انرا ذکر نمیکم مگر برای ارا خود  
 شکایت نمیکم انرا میبستی که در دفع ان قادر نیست آنشخص گفت یا محمد بن علیسه من صلح  
 حاجت خود را بگو گفت اگر صاحب الامر حاجت مرا میبکشد فرمود چنان شد و حاجت تو



# حکایات

کتابت افادانت که ولایت شما را باز ترست اینست محمد کونید این را که شنیدم نزد حضرت رفته  
 عرض کردم تو مولای منی و دانستی چه میبینی از او و رد و فو اما و ملکا و ملای و فادان  
 بود خدای عز و جل یا محمد بن علی در خانه و در بر ما و در دخت افادانت و منی که انداخت  
 باره و در و در و باز دانه افادان را که از کله و منکره بد نیمه دران قالب این نقش را ترا  
 داده در که چیک افادان را در قالب گذارد و بست تا افادان بزرگ شده در قالب جا گرفته  
 ان نقش از ان قالب است چون فردا بنزد والی میرید با و بگو جواب تو را او را در اما لیکن نه  
 میگویم فکر در خانه و در چون بخانه و در داخل شد بد بجانب من دانست بنکردن  
 غره می یعنی بواله بگو جواب امین گویم مکر در این غره و در با و امتناع منماید تو  
 مبالغه کن و راضی مشوم مکر با غره یا لا و در و یا لا میرد تو هم با اتفاق برو مکر  
 مثل از تو برو و وقتی که داخل غره شد که در و در از ان روزنه یعنی اینجا کیسه سفید  
 هست از این دارد در قوی کیسه ها انقالی که برای انجیل ساخته میباشند از اد و پیش و الی  
 بگذار و افادان هم بتو انقال بگذار تا آنکه حقیقت حال بر او معلوم شود و نیز با محمد بن  
 علی بن بواله بگو که ما مغرّه دیگر هم داریم و ان این است که در قوی این افادان خاکستر چیر  
 نمیشد اگر خواهی که صحت ان بر تو معلوم شود بوزیر بگو که افادان را بشکافد وقتی که وزیر  
 افادان را شکستند و در خاکستر بریش و در ویش میرد راوی گوید وقتی که اینها را از اما شنید  
 با شادان و شادی بسو طایفه خود برگشت چون صبح کردند بنزد والی رفتند آنچه را که  
 اما امر فرمود بنزد محمد بن علی فعل آورد و الی منوجه با و شده که اینها را که بنو خرداد  
 گفت اما از ما و ما و حجت خدا گفت اما شما کیست و گفت ائمه علیهم السلام را شنید  
 میبیک تا حضرت فاطمه علیها السلام فرجه الی گفت دست بدید پس مناورا گرفت و گفت شما  
 میدهم که خداوند کرد کار بکلی است و محمد بنده و فرستاد او است و خلیفه بلا فصل



## در بعضی

علی بن ابی طالب است بعد از آن با امامت ائمه علیهم السلام تا آخرین شرفان داد پس امر نمود  
 وزیر ملعون را که کشند و از اهل بحرین معذت طلبید و ایشانرا مقرب و محترم داشت و از  
 کونین انقیصه در بحرین مشهور است و فرزند بن حلیه معروف و زیارت گاه انجاعت شده و  
 جمله حکایات عجیبه حکایت کنند هر ماورد و می دانست که شیخ صدق علیه الرحمه در کتاب کما  
 الدین انقیصه را مذکور ساخته است که ابو الحسن بنیما و سیر بن احمد بن طولون بر مصر مستول  
 شد چندان از کجیهای انجاعت او مفتوح شد که برای هیچکس نشده بود پس نزدیکان او  
 او را محزون نمودند و خواب کردن هر نما و ظاهر ساختن کجی از هر فرد دیگران او را منع  
 کردند که کسی معترض بعمل نشده مگر آنکه عمر او بسیارند و این مطلب بحریه شده است و فوکل  
 نکرد و انجاعت نموده هزار نفر علمه حواله داد که در آنرا پیدا نمایند و مدت یکسال در حواله  
 کنند کار کردند و بندگان آمدند و در آنرا توانستند پیدا کنند و آنرا کوفه پیش رفتند  
 و چون با خبر رسیدند دیدند که غنیمت مریم بر پا داشته اند بقیه کردند که دروازه کنند  
 است پیش تلاش کردند تا آنرا کنند دیدند در پشت استنک خطی نقش کرده اند بلفظ  
 حکای مصر آنرا توانستند بخوانند و میا ایشان ابو عبد الله مدد بود با ابو الحسن حماد و  
 گفت در بلاد حبشه کشتی هست که سیصد شخص سال در آن خط بونانی را میخوانند پس  
 ابو الحسن بنیاد شاه حبشه نوشت و در آن فرستاد جواب نوشت که از پدر کسبنا ضعیف و خاد  
 بر حرکت نیست هوای این اقلیم و در آنرا داشته اگر او را نقل کنم با اقلیم دیگر مضرت آنکه تلف  
 شود و جو در غنیمت و خیف است از دست بر و اگر چیزی میخواهید بر میاید یا از برای شما بخوانند  
 و فرستیدند انجاعت تا آنچه توقع دارید بعمل آید پس از آنکه مریم را فرستادند در کشته به  
 حبشه و بنظر او رسانیدند و او خواند و بزبان حبشه تفسیر نمود و از حبشه بعضی نقل کردند  
 دیدند نوشته است من ربان بن دومع پر میاید ربان کینست گفت یک عمر مصر که پادشاه



## در خطبه

پیغمبر را گرفت و در سبید و بر حشمت خود گذارد استحقاق گفت از او پرسید تا این ضعف چه  
 گونه نماز میکند گفت حشمت و تقوا میفرماید و الله یبذلکم من الله مناماً و غنوداً  
 و علی حیوانهم و یبذلکم من فی خلق السموات و الارض کفتم به صحون گفت ان کوشت با  
 کند تا که او را زنده میگویند کفتم بول و غایب از نو دفع میبشود گفت هر هفته یک بار از الهی  
 بسیار که بعد از ان از دندانه های او پرسید گفت حال بیست مرتبه و نیمه و باز در وقت  
 استحقاق گویند در طویل او حیوانی دیده از قید نزد کر که از زنده میبشود و میگویند  
 چه کار از این میاید گفت درختها و خدمه را حمل میکنند بر او نزد کار در میفرستند و  
 و طول مملکت او چهار سال داه بود و شهر که پای تحت او بود پنجاه فرسخ در پنجاه  
 فرسخ و در هر دروازه از ان یکصد بیست هزار مرد جنگی بود که اکثر حادثه در ان  
 دروازه در گذر همدان لشکر کفایت کند و اینجا جی بسیار در دروازه ها و قشون دیگر  
 نباشد و میبکشد رفت پیغمبر در میان و بر مناجات رسید و فرزند خود را مونس و فهمید  
 تا مرخا های ایشان را یکدیگر است و خرمها کند و جو و سایر حیوانات در صحرا  
 شدند عظیمی است هر روز به جهت قوت خود میروند از اینجا بر میدارند و باقی همانجا گذا  
 بود و قهرگاه ایشان در خا های ایشان بود و ما عشتا الهی از شهر و فرسخ دور بود  
 نزد پیروان پیروان از منده میا ایشان نبود و ناخوشی بایشان در میبشود تا آنکه  
 ایشان میرسید و میبردند و بازارها ایشان چیده و آماده بود و هر وقت کسی را چیزی  
 ضرورت میشد میرفت بازار اگر صاحبش حاضر نبود خود مشتری بر میداشت و میبکشد  
 و قیمت میبکشد و در وقت نماز حاضر میشد و نماز میبکشد از دند و میبکشد در حاشا  
 ایشان جنگی نبود و جدالی نبود سخن لغو و شوخی نداشتند مگر ذکر خدا و ذکر کردن  
**فصل در بیان خطبه افشاریه که از آنحضرت در ایام زندان خوانده شد**



## افتخار به

كتاب داهمين كلمات معجزات ختم ميكنم قال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة  
 الافتخار انا الخووسول لله صلى الله عليه وآله وادب عليه ومعدن مكنه  
 وصاحب سره وما انزل في كتابه حرماً الا وقد صار الى علم ما كان وما  
 يكون الى يوم القيمة اعطيت الانساب والاصلاب واعطيت الف مقشاج  
 من العلم يفتح عن كل باب ألف باب وامددت بعلم الغدروان ذلك بحري  
 في الاوصياء بعدك الى اخير الدهر ولعطيت الصراط والميزان والخوض والكوثرو  
 انا المفد مر على بني آدم وانا المحاسب للخلق انا منزههم من اهلهم وعذاب اهل النار  
 الى ذلك من فضل الله علي انا صاحب الدعوات انا صاحب الايات والعجائب  
 انا عالم اسرار البريات انا من من حديثنا انا من حديثنا انا من من حديثنا  
 منازلهم انا اخذت العهد على الارواح في الاول انا المنادي لهم السنن بكم  
 يا من قومكم بزل انا كلمة الله الناطقة في خلقه انا اخذ العهد على جميع  
 السموات انا زوج الارامل انا ابو البناي انا باب صدقة العلم انا كهف  
 الحليم انا دعاة اليه الفاتحة انا صاحب لواء الحمد انا صاحب الهبات بعد  
 الغيابة ولو خيرتكم لكفرتم انا فاني الجبابرة انا ذخيرة الدنيا والاخرة  
 انا سيد المؤمنين انا علم المهتدين انا صاحب البين انا عين اليقين انا اما  
 المنقن انا السابق في الدين انا صاحب جبريل انا صاحب بكاييل انا  
 شجرة صيتها انا علم النقي انا حاشي الناس الى الله الكلمة التي يجمع بها الخلائق  
 انا منشي الا نامر انا جامع الاحكام انا صاحب الفيض الا زهر والحل الا حور  
 انا باب اليقين انا امير المؤمنين انا صاحب الخضر انا صاحب كبصائر انا  
 صاحب الافراد انا الصديق الاكبر انا الفاروق الا غم انا المنكسر والوجع

انا صاحب



# كَرِخَصْبَر

أَنَا صَاحِبُ السَّجُودِ أَنَا مَدَبْرُهُمَا مِنْ رَبِّي وَحَلِمَ اللَّهُ الَّذِي خَصَّنِي بِهِ أَنَا صَاحِبُ  
 الرِّيَاضِ أَنَا الْغَائِبُ الْمُنْتَظَرُ الْأَسْرَافُ الْعَظِيمُ أَنَا الْمُعْطَى أَنَا الْفَاضِلُ أَنَا  
 الْوَاضِعُ لِنَفْسِي أَنَا الشَّاهِدُ لِلدِّينِ وَحَلِمَ أَنَا الْحَاجُّ إِلَى رَبِّي أَنَا مُدْرِكُهُ فِي  
 الْأَيَّامِ أَنَا صَاحِبُ الْخَيْرِ وَهُوَ رَاقٍ أَنَا صَاحِبُ مُوسَى وَيُوشَعَ بْنِ نُونٍ أَنَا  
 صَاحِبُ الْجَنَّةِ أَنَا صَاحِبُ الْغَطْرِ وَالْمَطَرِ أَنَا صَاحِبُ الزَّلَازِلِ وَالْخُسُوفِ أَنَا  
 قَاتِلُ الْكُفَّارِ أَنَا إِمَامُ الْأَبْرَارِ أَنَا بَيْتُ الْمُجُودِ أَنَا السَّقْفُ الْمَرْفُوعُ أَنَا الْخَيْرُ  
 الْمَسْجُودُ أَنَا الظِّلُّ الْحَرَمُ أَنَا عِمَادُ الْأُمَمِ أَنَا صَاحِبُ الْأَسْرَافِ الْعَظِيمِ هَذَا مِنْ قُلُوبِ  
 مُبَاطِنِي وَلَوْلَا إِلَهِي كَلَامُ اللَّهِ وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَوْ صَنَعْتُ سُبُغِي فِيكُمْ وَ  
 قَتَلْتُكُمْ عَنْ إِخْرَاجِي أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَصَلِحْتُ الْوَصَائِي  
 وَدَوْلَتُهُ الدُّنْيَا أَنَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ أَنَا أَمْرُ الْكِتَابِ فَأَفْضَلُ  
 الْخِطَابِ أَنَا صَاحِبُ الْحَمْدِ أَنَا صَاحِبُ الصَّلَاةِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ أَنَا نَحْنُ الصِّيَامِ  
 وَالصَّلَاةِ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَالشُّهُورِ وَالْأَعْوَامِ أَنَا صَاحِبُ الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ  
 أَنَا الْوَاضِعُ عَنْ أَمْرِ مُحَمَّدٍ ﷺ الْوَزِيرِ أَنَا بَابُ السُّجُودِ أَنَا الْعَامِدُ وَالْمَعْبُودُ أَنَا  
 السَّاهِدُ وَالْمَشْهُودُ أَنَا صَاحِبُ السُّنْدُسِ الْأَخْضَرِ أَنَا الْمَذْكُورُ فِي السَّمَوَاتِ وَ  
 الْأَرْضِ أَنَا الْمَشْهُورُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَا الْمَعْرُوفُ فِي الْعَرْشِ وَالْفَرْشِ أَنَا  
 الْمَاضِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي السَّمَوَاتِ أَنَا صَاحِبُ الْكِتَابِ الْفَوْسِ أَنَا صَاحِبُ  
 شَيْبِ بْنِ آدَمَ أَنَا صَاحِبُ مُوسَى وَآدَمَ أَنَا صَاحِبُ السَّمَاءِ الْخَضِرَاءِ أَنَا صَاحِبُ  
 الدَّرَمَاءِ الْغَبْرَاءِ أَنَا صَاحِبُ الْغَيْثِ بَعْدَ الْفُتُوحِ أَنَا مَنْ ذَا مِثْلِي أَنَا الرَّعْدُ الْأَكْبَرُ  
 أَنَا صَاحِبُ الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ أَنَا بَيْتُكُمْ الشَّمْسُ أَنَا الصَّاعِقُ عَلَى مَنْ صَغَى أَنَا غَوْرُ  
 مَنْ أَطَاعَ مِنْ أَوْلِيَ وَاللَّهُ رَبِّي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَالْحَقُّ



## في خطبة الخامسة

بما كان وما يكون أنا صاوة المؤمنين وصيماهم أنا مولاهم وإمامهم أنا صاحب  
 الفسحة الأرك والآخر أنا صاحب المناقب الفاضلة أنا صاحب المواقب أنا عذاب الله  
 الواسع أنا سربل الدول أنا صاحب الزلازل أنا صاحب الكسوف والخسوف أنا به  
 سر القراعنة أنا الذي أنا معي الله في الأزلية أنا نور الأنوار أنا حاصل العرش  
 مع الأبرار أنا باب الله أنا يد الله أنا جنب الله أنا قدوت الله أنا الذي يراحم  
 الملائكة على فراشه ويعرفني عباده الأقاليم أنا الذي ردت على الشمس سرتين أنا  
 الذي بايعت البيعتين وصليت مع الرسول بالقبائلين أنا صاحب بدر وحنين  
 أنا الكتاب المسطور أنا البنت المغيرة أنا البحر المسجور أنا الذي دعى الله الخلائق على  
 طاعة تكفرت واصوت فمحت واجابت حجت وألفى الذي بيده مفاتيح الجنان  
 ومفاتيح النار أنا مع رسول الله في الأرض والسماء أنا المسيح حيث لا روح تحرك  
 ولا نفس تنفث غيري أنا لفرقت فرعون وجنوده وجاوزت موسى في البحر أنا  
 الذي أعلم بها يوم البهايم ومنطق الطير أنا الذي أطرف السموات والأرضين طرفه  
 عين أنا الذي خلق عيسى من مريم أنا الذي أنقلب في السور كيف يشاء أنا مفتاح  
 الهدى أنا مصباح الدجى أنا الذي أذن لجان العباد أنا خازن السموات والأرض  
 أنا القائم بالقيسط أنا ديان الدين أنا صاحب فكيا أنضرب الأمطار ورمي القفار باد  
 للجان الجبار أنا محيي الخبايا ومخاسيهم أنا الذي عندك ألف كتاب مؤلف بالاسماء  
 أنا الذي جدد ولا بني ألف أمية فسموا أنا المذكور في سائر الزمان أنا الخارج في الزمان  
 أنا فاضل الجبارين أنا معذب يعقوب ويعوف وسر لعننا يا أيها الملك بكبر لسان أنا  
 الشاهد لأعمال الخلائق في المشارق والمغارب أنا محمد وأنا الذي لا يقع عليه اسم ولا شيء  
 أنا باب هطول ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم تمت الكتاب بعد الملك



وبألسنار يرفع عن عائشة انها قالت كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله فذكرت عليا فقال  
 يا عائشة لم يكن قط في الدنيا احد احب الى الله منه والى قبه ومن ذوجه فاطمة ابنتي ومن ولده  
 الحسن والحسين عليهما السلام يا عائشة تعلمين اي شيء رايت لابنتي فاطمة ولعلها سيده نسأ  
 العالمين وان لا يقاس باحد من الناس ولولد به الحسن والحسين هما رجبنا في الدنيا والاخرة  
 يا عائشة انا وفاطمة والحسن والحسين وابن عمي علي في غرفة من رة بيضاء اساسها من حجر الله  
 تعالى واطرافها من عفو الله تعالى ووضوئه وهي تحت عرش الله تعالى وبين علي وبين  
 نور الله فاب يطر الى الله وينظر الله اليه ذلك وقد يلح الله الناس الغرف وعلى واستخرج  
 فداصنا نوره فابين المشرق والمغرب هو يرفل في حلبين حراوتين ثم خلقت ذرية محبته من  
 طينة تحت العرش وخلقت ذرية سبغينه

من طينة الخيال وهي طينة

حمدا لعبد الامثال في حجة <sup>في حجة</sup> محمد صنا ورجل بافر الخواص  
 اللهم اغفر لنا ولوالدينا ولكتابنا  
 وبابنا وقابرنا بمجاه  
 محمد وآله





الوفاء

ب

احسناء و بن بوس  
انطباع مد پرفتن این بچو  
در کارخانه اسنادی اسنادی  
هذه الصناعة والوحيد الكامل  
اسناد محمد بن خلف مرحو  
مغفور من و جنت

عمر ۱۳۱۲

طهرانی







